بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله القادر الفرد الحكيم

سپاس خدای را توانا یگانه درستکار

الفاطر الصمد الكريم باعث نبيه

آفریننده بزرگوار گرامی فرستنده پیغامبر خود

محمد بجوامع الكلم وجاعله للناس

بغایت ستوده بجمله سخنها وسازنده او را از مردمان

بشيرا ونذيرا وداعيا الى الله باذنه

مژده دهنده وبیم کننده وخواننده با خدای بفرمان وی

وسراجا منيرا صلى الله عليه وعلى

وچراغی روشن کننده درود خدای بروی باد وبر آل وی

آله الذين اذهب الله عنهم الرجس

آن کسانی که ببرد خدا از ایشان چرک گناه

وطهرهم تطهيرا اما بعد فان في الالفاظ

وپاك کرد ایشان را پاك کردنی بدرستی که در لفظهای

النبوية والاداب الشرعية جلاء

پیغامبری وادابهای شرعی زدودنیست

لقلوب العارفين وشفاء لادواء

دلهای شناسندگان را وشفا نیست دردهای

الخائفين لصدورها عن المؤيد

ترسندگان را از وی یافته

بالعصمة والمخصوص بالبيان والحكمة

نگاه داشته خدا وخاص شده بپیدا گفتن ودانش

الذي يدعو الى الهدى ويبصر من العمى

آنکه خواند باه راست وبینا گرداند از کوردلی

ولا ينطق عن الهوى صلى الله عليه

وسخن نگوید از هوی درود خدا بروی باد

افضل ما صلى على احد من عباده الذين

افزون تر از آنچه درود بو بر یکی از بندگان خدا از کسان

اصطفى وقد جمعت في كتابي

که برگزیدشان بدرستی که جمع کردم در کتاب من

هذا مما سمعته من حديث رسول الله

این از آنچه شنیدم آن از حدیث پیغامبر خدا

صلى الله عليه وسلم الف كلمة من الحكمة

درود خدای بروی باد وسلام کاد هزار سخن از دانش

في الآداب والوصايا والمواعظ والامثال

در ادابها ووصیتها وپندها وداستانها

قد سلمت من التكلف مبانيها وبعدت

بدرستی که سلامت است از تکلف بنیادهای آن ودور است

عَنِ التَّعَسُّفِ مَعَانِيهَا وَبَانَتْ بِالتَّأْيِيدِ

از دشواري معنيهاي آن وپيدا شد بقوت الهي

عَنْ فَصَاحَةِ الْفُصَحَاءِ وَتَمَيَّزَتْ بِهَدْيِ

از فصاحت فصيحان وجدا است براه نمودن

النُّبُوَّةِ عَنْ بَلَاغَةِ الْبُلَغَاءِ وَجَعَلْتُهَا

پيغامبري از بلاغت بليغان وكردم آنرا

مَسْرُودَةً يَتْلُوا بَعْضُهَا بَعْضًا مَحْذُوفَةَ

اويخته دريك ديكر ازوي مي بعضي را بعض ازان درپي آيد

الْأَسَانِيدِ مُبَوَّبَةً أَبْوَابًا عَلَى حَسَبِ

اسنادهاي آن بابها كرده برحسب

تَقَارُبِ الْأَلْفَاظِ لِيَقْرُبَ تَنَاوُلُهَا

نزديكي لفظها تا نزديك بود گرفتن آن

وَيَسْهُلَ حِفْظُهَا ثُمَّ زِدْتُ مِائَتَيْ كَلِمَةٍ

وآسان بود ياد داشتن آن پس زيادت كردم دويست سخن

فَصَارَ أَلْفَ كَلِمَةٍ وَمِائَتَيْ كَلِمَةٍ

شد هزار سخن ودويست سخن

وَخَتَمْتُ الْكِتَابَ بِأَدْعِيَةٍ مَرْوِيَّةٍ عَنْهُ

ومهر كردم كتاب را بدعاهاي روايت كرده ازوي

عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَفْرَدْتُ لِأَسَانِيدِ

برو باد سلام وتنها كردم ازبراي اسنادهاي

جميعها كتابا يرجع في معرفتها اليه

وازهمه را كتابي كه بازگردند در شناختن آن باوي

وانا اسأل الله تعالى ان يجعل ما اعتمدته

ومن مي خواهم از خداي بزرگ كه بسازد آنچ اعتماد كردم

من ذلك خالصا لوجهه ومقربا من رحمته

از آن جمله پاك خداي را ونزديك كننده از رحمتش

بحوله وقدرته والله الموفق والمعين

بقوة وتوانايش خداست توفيق ويارى كننده

باب الاول

الاعمال بالنيات • المجالس بالامانة

كردارها بنيتهاست نشستن جايگاهها بامانتاست

المستشار مؤتمن • العدة عطية • العدة دين

مشورة خواهنده امين داشته است وعده دادن بخششاست وعده دادن دروی شد او امست

الحرب خدعة • الندم توبة • الجماعة

جنگ فريبي است پشيماني توبه است جماعت اهل سنت

رحمة • والفرقة عذاب • الامانة غنى

رحمت است وفرقت در بدعت عذابست امانت داري توانگريست

الدين نصيحة • الحسب المال • والكرم تقوى

دين نصيحت كردن است گوهر بود مالاست وبزرگي پرهيزگاريست

اَلْخَيرُ عَادَةٌ وَالشَّرُّ لَجَاجَةٌ اَلسَّمَاحُ رَبَاحٌ

نیکی خویست وبدی ستیزه جوانمردی سودمندیست

وَالْعُسْرُ شُؤمٌ اَلْحَزْمُ سُوءُ الظَّنِّ اَلْوَلَدُ [illegible]

و بخل شومیست استوارکاری بدگمانیست فرزند [illegible]

مَبْخَلَةٌ مَجْبَنَةٌ اَلْبَذَاءُ مِنَ الْجَفَاءِ اَلْقَلَقُ [illegible]

بخیلست وجای بددلی فحش گفتن از جفاست [illegible]

هُوَ الدَّوَاءُ اَلدُّعَاءُ هُوَ الْعِبَادَةُ قِلَّةُ الدِّينِ [illegible]

که او داروست دعاست که او عبادتست [illegible]

شَينُ الدِّينِ اَلتَّدْبِيرُ نِصْفُ الْعَيشِ

ننگ دینست کار باندیشه کردن نیمهٔ زندگانیست

اَلتَّوَدُّدُ نِصْفُ الْعَقْلِ وَالْهَمُّ نِصْفُ الْهَرَمِ

دوستی نمودن با مردم نیمهٔ خرداست غم خوردن نیمهٔ پیریست

وَقِلَّةُ الْعِيَالِ اَحَدُ الْيَسَارَينِ وَحُسْنُ السُّؤَالِ

اندکی عیال یکی از دو توانگریست نیکو پرسیدن مسئله

نِصْفُ الْعِلْمِ اَلسَّلَامُ قَبْلَ الْكَلَامِ

نیمهٔ دانش است سلام دادن پیش از سخن گفتن است

اَلرِّضَاعُ يُغَيِّرُ الطِّبَاعَ اَلْبَرَكَةُ مَعَ اَكَابِرِكُمْ

شیر غیر مادر طبعها را دگر کند خجستگی با بزرگان شماست

مِلَاكُ الْعَمَلِ خَوَاتِمُهُ كَرَمُ الْكِتَابِ خَتْمُهُ

قوام کردار انجامهای انست گرامی داشت نامه مهر کردنست

مِلاكُ الدِّينِ الوَرَعُ خَشْيَةُ اللهِ رَأْسُ كُلِّ

قوام دین پرهیزکاریست ترس خدا سر همه دانشهاست

حِكْمَةٍ • وَالوَرَعُ سَيِّدُ العَمَلِ

پرهیزکاری مهتر کردارهاست

مَطْلُ الغَنِيِّ ظُلْمٌ • وَمَسْئَلَةُ الغَنِيِّ نَارٌ اَلتَّحَدُّثُ

دفع دادن توانگر ستمست وخواستن توانگر آتشست یاد کردن

بِالنِّعَمِ شُكْرٌ • اِنْتِظَارُ الفَرَجِ بِالصَّبْرِ

نعمتها شکرست چشم داشتن دستگاری بشکیبائی

عِبَادَةٌ • اَلظُّلْمُ وَضْعُ الشَّيْءِ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ

عبادتست ستم نهادن چیزیست دجای که نه باید نهادن

اَلصَّوْمُ جُنَّةٌ مِنَ النَّارِ • اَلزَّعِيمُ غَارِمٌ

روزه سپرست از دوزخ پایندان تاوان زده است

اَلرِّفْقُ رَأْسُ الحِكْمَةِ • كَلِمَةُ الحِكْمَةِ

مدارا سر دانشست سخن دانش

ضَالَّةُ كُلِّ حَكِيمٍ • اَلشَّبَابُ شُعْبَةٌ مِنَ الجُنُونِ

گم کرده هر دانائیست جوانی شاخیست از دیوانگی

اَلبِرُّ حُسْنُ الخُلُقِ • اَلنِّسَاءُ حَبَائِلُ

نیکوئی خوش خوییست زنان دامهای

الشَّيْطَانِ • اَلخَمْرُ جِمَاعُ الإِثْمِ • اَلخَمْرُ

دیواست ی جمع گشته بزه است ی

أُمُّ الْخَبَائِثِ • الْغُلُولُ مِنْ جَمْرِ جَهَنَّمَ

مادر پلیدهاست • خیانت کردن اتشکو دوزخ است

النِّيَاحَةُ مِنْ عَمَلِ الْجَاهِلِيَّةِ • الزِّنَا

نوحه کردن از کردار نادانست • زنا

يُورِثُ الْفَقْرَ • زِنَا الْعُيُونِ النَّظَرُ الْحُمَّى

بار ارد درویشی • زنای چشم نکوبستراست تب

رَائِدُ الْمَوْتِ • الْحُمَّى مِنْ فَيْحِ جَهَنَّمَ الْحُمَّى حَظُّ

پیش دو مرکست • تب از تابش دوزخ است تب بهره

كُلِّ مُؤْمِنٍ مِنَ النَّارِ • الْأَمَانَةُ تَجُرُّ الرِّزْقَ

هر مؤمنست از دوزخ • امانت بکشد روزی را

وَالْخِيَانَةُ تَجُرُّ الْفَقْرَ • الْقَنَاعَةُ مَالٌ لَا يَنْفَدُ

وخیانت بکشد درویشی را • خرسندی مالیست که فنا نشود

الصُّبْحَةُ تَمْنَعُ الرِّزْقَ • الْعَمَائِمُ تِيجَانُ الْعَرَبِ

خفتن پس از نماز صبح بازدارد روزی را • دستارها تاجهای عربست

الْحَيَاءُ خَيْرٌ كُلُّهُ • الْحَيَاءُ لَا يَأْتِي

شرم نیکیست همه • شرم نیاید

إِلَّا بِخَيْرٍ • الْمَسْجِدُ بَيْتُ كُلِّ تَقِيٍّ • آفَةُ الْحَدِيثِ

مگر نیکی • مسجد خانهٔ هر پرهیزکاریست • آفت سخن گفتن

الْكَذِبُ • وَآفَةُ الْعِلْمِ النِّسْيَانُ

دروغ گفتن است • وآفت دانش فراموشیست

وَآفَةُ الْحِلْمِ السَّفَهُ ● وَآفَةُ الْعِبَادَةِ الْفَتْرَةُ

وافت بردباری نی خردیست وافت عبادت سستی است

وَآفَةُ الشَّجَاعَةِ الْبَغْيُ ● وَآفَةُ السَّمَاحَةِ الْمَنُّ

وافت دلیری ستم کردن است وافت جوانمردی منت نهادنست

وَآفَةُ الْحَسَبِ الْفَخْرُ ● وَآفَةُ الْجَمَالِ الْخُيَلَاءُ

وافت گوهر مرد فخر آوردن است وافت زیبائی تکبر کردن است

وَآفَةُ الظَّرْفِ الصَّلَفُ ● وَآفَةُ الْجُودِ السَّرَفُ

وافت جابکی لاف زدن است وافت سخاوت بیهوده خرج کردنست

وَآفَةُ الدِّينِ الْهَوَى ● السَّعِيدُ مَنْ وُعِظَ

وافت دین خواست حرامست نیکبخت انست که پند گیرد

بِغَيْرِهِ ● وَالشَّقِيُّ مَنْ شَقِيَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ ● كَفَّارَةُ

از غیر خود بدبخت انست که بدبخت شد در شکم مادر پوشش

الذَّنْبِ النَّدَامَةُ ● الْجُمُعَةُ حَجُّ الْمَسَاكِينِ ●

گناه پشیمانیست روز آدینه حج درویشانست

الْحَجُّ جِهَادُ كُلِّ ضَعِيفٍ ● وَجِهَادُ الْمَرْأَةِ

حج غزای هر ناتوانیست وغزای زن

حُسْنُ التَّبَعُّلِ ● طَلَبُ الْحَلَالِ جِهَادٌ ● مَوْتُ

نیکو داشت شوهراست جستن حلال غزاست مرگ

الْغَرِيبِ شَهَادَةٌ ● الْعِلْمُ لَا يَحِلُّ مَنْعُهُ ●

غریب شهادتست دانش نیست حلال بازداشتن از اهلش

الشَّاهِدُ يَرَى مَا لَا يَرَى الْغَائِبُ • الدَّالُّ

حاضر بيند آنچ نبيند غايب راه نماينده

عَلَى الْخَيْرِ كَفَاعِلِهِ • سَاقِي الْقَوْمِ آخِرُهُمْ

بر نيكي چون كننده نيكيست آب دهنده گروه از پس همه

شُرْبًا • كُلُّ مَعْرُوفٍ صَدَقَةٌ • مُدَارَاةُ النَّاسِ

آشامد هر نيكي صدقه ايست نيكوكردن با مردمان

صَدَقَةٌ • الْكَلِمَةُ الطَّيِّبَةُ صَدَقَةٌ

صدقه است سخن گفتن خوش صدقه است

مَا وَقَى بِهِ الْمَرْءُ عِرْضَهُ كُتِبَ لَهُ بِهِ صَدَقَةٌ

آنچ نگاه دارد بدان مرد نام و ننگ نوشته شود او را بدان صدقه

الصَّدَقَةُ عَلَى الْقَرَابَةِ صِلَةٌ • الصَّدَقَةُ

صدقه بر خويشان پيوستن خويش صدقه صدقه باشد

تَمْنَعُ مِيتَةَ السُّوءِ صَدَقَةُ السِّرِّ تُطْفِئُ

باز دارد مرگ بد را صدقه نهاني بنشاند

غَضَبَ الرَّبِّ • صِلَةُ الرَّحِمِ تَزِيدُ فِي

خشم خدا را پيوستن خويشي زيادت كند در

الْعُمُرِ • فِعْلُ الْمَعْرُوفِ يَقِي مَصَارِعَ السُّوءِ

زندگاني كردن نيكي نگاه دارد از افتادن جايهاء بد

الرَّجُلُ فِي ظِلِّ صَدَقَتِهِ حَتَّى يُقْضَى بَيْنَ النَّاسِ

مرد در زير سايه صدقه خود است تا بگزارند ميان مردمان تا روز قيامت

الصدقة تطفئ الخطيئة كما يطفئ

صدقة بنشاند گناه را همچنانك بنشاند

الماء النار • المعتدي في الصدقة

آب آتش را نادهندهٔ صدقة بمستحق در صدقة

كمانعها • التائب من الذنب كمن لا ذنب له

چون نادهنده است توبه كار از گناه همچنانست كه باشد گناه او را

الظلم ظلمات يوم القيمة • كثرة الضحك

ستم كردن تاريكهاست روز قيامت بسيار خنديدن

تميت القلب • في كل كبد حرى أجر

بميراند دل را در هر جگر گرم ثوابست

العلماء أمناء الله على خلقه • رأس الحكمة

دانشمندان امينان خدااند بر آفريدگانش سر دانش

مخافة الله • الجنة تحت ظلال السيوف

ترسيدن از خداست بهشت زير سايها شمشيرهاى غازيانست

الجنة تحت أقدام الأمهات • الدعاء

بهشت زير قدمهاى مادرانست دعا كردن

بين الأذان والإقامة لا يرد • كسب الحلال

ميان بانگ نماز وقامت رد نشود كسب حلال

فريضة بعد الفريضة • أعظم النساء

فريضه است پس از فريضه بزرگترين زنان

بَرَكَةً • اَقَلُّهُنَّ مَؤُونَةً • اَلْمُؤْمِنُ مِرْآةُ الْمُؤْمِنِ

بجسته‌تر کمترین ایشان باشد بخرج مؤمن آئینهٔ مؤمنست

اَلْمُؤْمِنُ اَخُ الْمُؤْمِنِ • اَلْمُؤْمِنُ يَسِيرُ الْمَؤُونَةِ

مؤمن برادر مؤمنست مؤمن اندک خرج باشد

اَلْمُؤْمِنُ اِلْفٌ مَأْلُوفٌ • اَلْمُؤْمِنُ كَيِّسٌ

مؤمن دوست دارنده و دوست گرفته بود مؤمن زیرک

حَذِرٌ فَطِنٌ • اَلْمُؤْمِنُ مَنْ اَمِنَهُ النَّاسُ عَلَى

و برترسکار و دریابنده باشد مؤمن آنست که امین باشند از وی بر

اَنْفُسِهِمْ وَاَمْوَالِهِمْ • اَلْمُؤْمِنُ غِرٌّ كَرِيمٌ

تنهای ایشان و مالهای ایشان مؤمن زود فریب کریم بود

وَالْفَاجِرُ خَبٌّ لَئِيمٌ • اَلْمُؤْمِنُ كَالْبُنْيَانِ

فاجر مکر کن و نکوهیده است مؤمن همچون بنیاد بود

يَشُدُّ بَعْضُهُ بَعْضًا • اَلْمُؤْمِنُ فِي ظِلِّ صَدَقَتِهِ

سخت کند برخی از آن برخی را مؤمن در سایهٔ صدقهٔ خویشتن بود

يَوْمَ الْقِيَامَةِ • اَلْمُؤْمِنُ يَأْكُلُ فِي مِعًى

روز قیامت مؤمن بخورد در یک

وَاحِدٍ • وَالْكَافِرُ يَأْكُلُ فِي سَبْعَةِ

روده کانی و کافر بخورد در هفت

اَمْعَاءٍ • اَلْمُؤْمِنُ مِنْ اَهْلِ الْاِيمَانِ بِمَنْزِلَةِ

روده کانی مؤمن از اهل ایمان بجای

لِلْمُؤْمِنِ

مؤمن را

الرأس من الجسد ● المؤمنون هيّنون

سر است از تن مومنان خوش خو

ليّنون ● الشتاء ربيع المؤمن ● الدعاء

ونرم باشد زمستان بهار مومن است دعاء

سلاح المؤمن ● الصلوة نور المؤمن

سلاح مومن است نماز روشنائی مومن است

الدنيا سجن المؤمن وجنّة الكافر

دنیی زندان مومن است وبهشت کافر است

الحكمة ضالّة المؤمن ● نيّة المؤمن

حکمت کم کرده مومن است نیت مومن

ابلغ من عمله ● هدية الله الى المؤمن

بلیغ تر است از کردارش بخشش خدای تعالی بمومن

السائل على بابه ● تحفة المؤمن الموت

خواهنده بود بر در او ایستاده هدیه مومن مرگ است

شرف المؤمن قيامه بالليل ● وعزّه استغناؤه

بزرگی مومن برخواستن است بشب وعزیزی او بی نیازی وی است

عن الناس ● العلم خليل المؤمن والحلم

از مردمان علم دوست مومن است وبردباری

وزيره ● والعقل دليله والعمل قائده

دستور وی وخرد راه نمای وکردار نیک کشنده اش

والرفق والده • والبر اخوه • والصبر

ونرمی پدر او ونیکوئی برادر او وشکیبائی

امیر جنوده • الغیرة من الایمان • الحیاء

پادشاه وشکر اوست رشک بردن از ایمان است شرم کردن از خدا

من الایمان • البذاذة من الایمان

ایمانست کهنهٔ جامه از ایمانست

الصبر نصف الایمان • والیقین الایمان کله

شکیبائی نیمهٔ ایمانست واستوار داشتن ایمانست بهمگی

الایمان یمان • والحکمة یمانیة

ایمان یمنی است یعنی بصیرة ونیز ودانش یمنیست

الایمان نصفان نصف صبر ونصف شکر

ایمان دو نیمه است نیمی شکیبائی ونیمی شکر

الایمان قید الفتک • علم الایمان الصلاة

ایمان بازداشت قتل بغدر نشان ایمان نماز است

المسلم من سلم المسلمون من لسانه ویده

مسلمان آنست که بسلامت باشد مسلمانان از زبانش ودستش

المسلم اخو المسلم لا یظلمه ولا یسلمه

مسلمان برادر مسلمانست ونکند ستم بروی ونسپارد بظلم

المسلمون ید واحدة علی من سواهم

مسلمانان یک دستند بر دنیای دیگر

الْمَوْتُ كَفَّارَةٌ لِكُلِّ مُسْلِمٍ • طَلَبُ

مرگ كفارت هر مسلمانست جستن

الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ كُلُّ الْمُسْلِمِ

دانش فريضه است بر هر مسلماني همگي مسلمان

عَلَى الْمُسْلِمِ حَرَامٌ دَمُهُ وَعِرْضُهُ وَمَالُهُ •

بر مسلمان حرامست خون او وتن او ومال او

حُرْمَةُ مَالِ الْمُسْلِمِ كَحُرْمَةِ دَمِهِ • الْمُهَاجِرُ

حرمت مال مسلمانان چون حرمت خون اوست مهاجر آنست كه

مَنْ هَجَرَ مَا نَهَاهُ اللهُ عَنْهُ • الْمُجَاهِدُ مَنْ جَاهَدَ

دور شد از آنچ نهی كردن خداي از آن غازي آنست كه غزا كرد

نَفْسَهُ فِي طَاعَتِهِ • الْكَيِّسُ مَنْ دَانَ نَفْسَهُ

با تن خود در فرمان خدا زيرك آنست كه نزديك داند خود را بمرگ

وَعَمِلَ لِمَا بَعْدَ الْمَوْتِ • وَالْعَاجِزُ مَنْ أَتْبَعَ

وكار كند بر از مرگ وعاجز آنست كه عنان

نَفْسَهُ هَوَاهَا • وَتَمَنَّى عَلَى اللهِ الْمَغْفِرَةَ

نفس بهوا بستاده وتمني كند بخداي تعالي آمرزش

الْمَرْءُ كَثِيرٌ بِأَخِيهِ • الْمَرْءُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ

مرد بسيارست ببرادر خويش مرد بود بر دين دوست خويش

الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ • كَرَمُ الْمَرْءِ دِينُهُ وَمُرُوَّتُهُ

مرد بود با آنست كه دوست دارد بزرگي مرد دين اوست ومروت او

عَقْلُهُ وَحَسَبُهُ خُلُقُهُ • مِنْ حُسْنِ اِسْلَامِ الْمَرْءِ

خرد اوست وگوهر او خوی اوست از نیکوی مسلمانی مرد

تَرْکُهُ مَا لَا یَعْنِیهِ • اَلنَّاسُ کَاَسْنَانِ

دست بداشتن است از انچه بکار نیاید مردمان چون دندانهای

الْمُشْطِ • اَلنَّاسُ مَعَادِنُ کَمَعَادِنِ الذَّهَبِ

شانه اند مردمان کانها اند چون کانهای زر و

وَالْفِضَّةِ • اَلنَّاسُ کَاِبِلٍ مِائَةٍ لَا تَجِدُ

سیم اند مردمان چون گله اشتر اند صد نیابی

فِیهَا رَاحِلَةً وَاحِدَةً • اَلْغِنَی الْیَأْسُ

در آن جمله اشتری که باربرداری کنند یکی توانگری نومیدیست

مِمَّا فِی اَیْدِی النَّاسِ • رَأْسُ الْعَقْلِ بَعْدَ الْاِیمَانِ

از آنچه در دستهای مردمانست سر خرد پس از ایمان

بِاللّٰهِ التَّوَدُّدُ اِلَی النَّاسِ • کُلُّ امْرِئٍ

بخدا دوستی جستن است با مردمان هر مردی

حَسِیبُ نَفْسِهِ • کُلُّ مَا هُوَ آتٍ قَرِیبٌ

شمار کننده تن خود است هر چه آمدنی نزدیکست

کُلُّ عَیْنٍ زَانِیَةٌ • کُلُّ شَیْءٍ بِقَدَرٍ

هر چشمی زنا کننده است هر چیزی باندازه است

حَتَّی الْعَجْزُ وَالْکَیْسُ • کُلُّ صَاحِبِ عِلْمٍ

تا نازیرکی و زیرکی هر خداوند علم

غرثان الى علم • ولكل شيء عماد و

گرسنه است بعلم هر چیزی را ستون است

عماد هذا الدين الفقه • كل مشكل حرام

وستون این دین فقه است هر مشکل حرامست

وليس في الدين اشكال • كل مسكر حرام

ونیست در دین اشکالی هر مست کننده حرامست

كلكم راع وكلكم مسؤل عن رعيته

همه شما شبانید وشما همه پرسیده شوند از زیردستان

لكل غادر لواء يوم القيمة بقدر غدرته

هر خاینی را نشانی باشد روز قیامت باندازه خیانتش

يعرف به • اول ما يقضى بين الناس

بشناسدش بدان نخستین آنچ بگزارند میان مردمان

يوم القيمة في الدماء • اول ما يحاسب به

روز قیامت در خونها باشد نخست آنچ شمار کنند

العبد في الصلوة • اول ما يوضع في

از بنده در نماز باشد نخست آنچ در نهند در

الميزان الخلق الحسن • اول ما يرفع من هذه

ترازو خوی خوش است نخست آنچ بر دارند از این

الامة الحياء والامانة • اول ما تفقدون

امت شرم باشد وامانت نخست آنچ گم کنید

من دينكم الامانة واخر ما تفقدون

از دین شما امانتست و اخر که گم کنید

الصلاة الود يتوارث والبغض يتوارث

نماز باشد دوستی بمیراث رسد و دشمنی بمیراث رسد

حبك الشيء يعمي ويصم الهدية تذهب

دوست داشتن چیزی را کور و کر کند رشوت ببرد

بالسمع والبصر الخير معقود في نواصي

شنوایی و بینایی را نیکی بسته است در پیشانی

الخيل الى يوم القيمة يمن الخيل في شقرها

اسبان تا روز قیامت خجستگی اسبان در سرخ

السفر قطعة من العذاب طاعة النساء

سفر پاره‌ایست از عذاب فرمان برداری زنان

ندامة البلاء موكل بالقول

پشیمانیست بلا گماشته است بگفتار

الصيام نصف الصبر وعلى كل شيء

روزه داشتن نیمه صبر است و بر هر چیزی

زكوة زكوة الجسد الصيام الصائم

زکوتیست و زکوة تن روزه است روزه دار را

لا ترد دعوته الصوم في الشتاء الغنيمة

دعای وی رد نکنند روزه در زمستان غنیمت است

البارِدَةُ ● السِّواكُ يَزِيدُ الرَّجُلَ فَصاحَةً ●

باخلق واسايش مسواك كردن بيفزايد مرد را فصيح زبان

جَمالُ الرَّجُلِ فَصاحَةُ لِسانِهِ ● الإمامُ ضامِنٌ

نيكوئى مرد فصاحت زبان اوست پيش نماز تاوان دار نماز قوم است

وَالمُؤَذِّنُ مُؤْتَمَنٌ ● المُؤَذِّنُونَ أطْوَلُ النّاسِ

ومؤذن زينهار داشته است مؤذنان درازترين مردمان باشد كه وقت نمازها نگاه دارد

أعْناقاً يَوْمَ القِيامَةِ ● شَفاعَتِي لِأهْلِ

بگردنها روز قيامت شفاعت من اهل

الكَبائِرِ مِنْ أُمَّتِي ● الأنْصارُ كَرِشِي

گناه بزرگ را باشد از امت من انصاريان محل اسرار

وَعَيْبَتِي ● يَدُ اللهِ عَلَى الجَماعَةِ ● الصَّمْتُ

وخاصگان من اند فضل خدا بر جماعت اهل سنت است خاموش

حُكْمٌ وَقَلِيلٌ فاعِلُهُ ● الرِّزْقُ أشَدُّ طَلَباً

دانش است واندك باشد كننده آن روزى سخت تر جويد

لِلْعَبْدِ مِنْ أجَلِهِ ● الرِّفْقُ فِي المَعِيشَةِ خَيْرٌ

بنده را از اجلش مدارا كردن در زندگانى بهتر است

مِنْ بَعْضِ التِّجارَةِ ● التّاجِرُ الجَبانُ مَحْرُومٌ

از برخى بازرگانى بازرگان بد دل يعنى تنگ روزى بود

وَالتّاجِرُ الجَسُورُ مَرْزُوقٌ ● حُسْنُ المَلَكَةِ

بازرگان دلير روزى داده است يعنى فراخ روزى بود نيكو داشتن زيردستان

وعيبتي

نماء وسوء الملكة شوم • فضوح الدنيا

افزونی بود وبدزیستن بزیردستان شومی بود رسوائی این جهان

اهون من فضوح الآخرة • القبر اول منزل

آسانتر است از رسوائی آن جهان گور نخستین منزلست

من منازل الآخرة • الصبر عند الصدمة

از منزلهای آن جهان صبر کردن بمصیبتها نخست

الاولى • دفن البنات من المكرمات

نخستین باشد دفن کردن دختران از نکوئیهاست

معترك المنايا بين الستين الى سبعين

کارزارگاه مرگها میان شصت سالست تا هفتاد

اعمار امتی ما بين الستين الى السبعين

زندگانیهای امت من میان شصت است تا هفتاد است

المكر والخديعة في النار • اليمين

مکر و فریب در آتش است سوگند

الفاجرة تدع الديار بلاقع • اليمين على

بدروغ بگذارد خانها را خراب سوگند بر

نية المستحلف • اليمين الكاذبة

نیت سوگند دهنده باشد سوگند بدروغ

منفقة • للسلعة ممحقة للكسب الحلف

رواکرداند متاع را کم کننده است کسب را سوگند خوردن

حنث أو ندم • السلام تحية لملتنا وأمانٌ

یا بزه است و یا پشیمانی سلام کردن دعایست اهل ایمان را و ایمنی

لذمتنا • علم لا ينفع ككنز لا ينفق منه

زنهار ما را علمی که سود نکند چون گنجیست که نفقه نکنند از آن

الطاعم الشاكر له مثل أجر الصائم الصابر

طعام خورنده سپاس دار او را بود مانند روزه دار صبور

الصلاة قربان كل تقي بين العبد

نماز تقرب هر پرهیزکاریست میان بنده

وبين الكفر ترك الصلوة موضع الصلاة

و میان کفر ترک نماز است جایگاه نماز

من الدين كموضع الرأس من الجسد •

از دین چون جایگاه سر است از تن

صلاة القاعد على النصف من صلوة القائم

نماز نشسته بر نیمه ثواب از نماز ایستاده باشد

الزكوة قنطرة الإسلام • طيب الرجال

زکوة دادن پل اسلام است بوی خوش مردانست که

ما ظهر ريحه وخفي لونه • وطيب النساء

آشکارا باشد بوی آن و پوشیده بود لون او بوی خوش زنان

ما ظهر لونه وخفي ريحه • التراب ربيع الصبيان

آنست که پیدا باشد لون او و پوشیده بود بوی او خاک بهار کودکانست

الأرواح جنود مجندة فما تعارف منها

جانها لشکرگاهست برانگیخته آنچ آشنا آمد ازانجانها دراَزل

ائتلف وما تناكر منها اختلف

در دنیا یک دیگر را دوست دارند وآنچ بیگانه آمد ازان نشناست

الصدق طمأنينة والكذب ريبة

راستی آرامش افزاید ودروغ شك

القرآن غنى لا فقر بعده ولا غنى دونه

قرآن توانگریست نیست درویشی پس ازو ونتوانگریست ازو

الإيمان بالقدر يذهب الهم والحزن

گرویدن بقضا وقدر ببرد غم را واندوه را

الزهد في الدنيا يريح القلب والبدن

زهد دردنیا آسایش دهد دل را وتن را

والرغبة في الدنيا تكثر الهم والحزن

ورغبت دردنیا بسیار کرداند غم را واندوه را

البطالة تقسي القلب العالم والمتعلم

بیکاری سخت کند دل را آموزاننده وآموزنده

شريكان في الأجر على اليد ما أخذت

انبازانند در ثواب بر دست کانچ ستد

حتى تؤدي الولد للفراش وللعاهر الحجر

باز کزارد فرزند خداوند فراش را وزانی را سنگ

الضيافة على اهل الوبر وليست على

مهمانی بر خداوندان گوسفند واشتر است نیست بر خداوند

اهل المدر • للسائل حق وان جاء على

کلوخ خواهنده را حق است واگر بیاید بر

فرس • اي داء ادوى من البخل • العائد

اسب کدام درد دردناکتر از بخیل باز گردنده

في هبته كالكلب يعود في قيئه

بداده خویش چون سگ بود باز گردد در قی خویش

النظر الى الخضرة يزيد في البصر •

نگریستن بسبزی بیفزاید در بینایی

النظر الى المرأة الحسناء يزيد في البصر

نگریستن بزن نیکوروی بیفزاید در بینایی

امتي الغر المحجلون يوم القيمة من آثار

امت من سپید رویانند و دست و پای سپید باشد در روز قیامت از نشانهای

الوضوء • التصفيق للنساء والتسبيح

آبدست دست بر دست زدن در نماز یعنی چون امام سهو افتد زنان را وسبحان الله گفتن

للرجال • النظر سهم مسموم من سهام

مردان را نگریستن بزن نامحرم تیر است زهرآلود از تیرهای

الشيطان • نعمتان مغبون فيهما

دیو دو نعمت است فریفته اند در آن دو نعمت

كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ الصِّحَّةُ وَالْفَرَاغُ الشُّؤْمُ

بسیار از مردمان تن درستی و فراغت بد اختری

فِي الْمَرْأَةِ وَالْفَرَسِ وَالدَّارِ • الْجُبْنُ

در زن و اسب و سرای بددلی

وَالْجُرْأَةُ غَرَائِزُ يَضَعُ اللهُ حَيْثُ يَشَاءُ

و دلاوری خویهاست بنهد خدا انجا که خواهد

وَيْلٌ لِلْعَرَبِ مِنْ شَرٍّ قَدِ اقْتَرَبَ مِنْ كَنْزِ الْبِرِّ

وای بر عرب از بدی که نزدیک باشد از گنج نیکوکاریست

كِتْمَانُ الْمَصَائِبِ وَالْأَمْرَاضِ وَالصَّدَقَةِ •

پنهان داشتن مصیبتهاست و بیماریهاست و پوشیده داد صدقه

مِنْ سَعَادَةِ الْمَرْءِ أَنْ يُشْبِهَ أَبَاهُ • مِنْ سَعَادَةِ

از نیکبختی مرد بود که ماند پدر بود از نیکبختی

الْمَرْءِ حُسْنُ الْخُلُقِ • أَهْلُ الْمَعْرُوفِ فِي الدُّنْيَا

مرد است خوش خوئی اهل نیکوکاری درین جهان

هُمْ أَهْلُ الْمَعْرُوفِ فِي الْآخِرَةِ • الْخَازِنُ الْأَمِينُ

ایشانند که اهل نیکوکاری اند در ان جهان خزینه دار امین

الَّذِي يُعْطِي مَا أُمِرَ بِهِ طَيِّبَةً بِهِ نَفْسُهُ أَحَدُ

آنکه بدهد آنچ بفرمایندش خوش باشد بدان دل او یکی از دو

الْمُتَصَدِّقِينَ • السُّلْطَانُ ظِلُّ اللهِ فِي الْأَرْضِ

صدقه دهندگانست پادشاه سایهٔ رحمت خداست در زمین

يأوي إليه كل مظلوم • كلام ابن آدم

پناه بود بوی هر کس ستم دیده سخن فرزند آدم

كله عليه لا له إلا أمراً بمعروف •

جمله بروی است وبال نه اوراست مگر فرمودن به نیکی

أو نهياً عن منكر أو ذكر الله •

یا باز داشت از بدی یا یاد کردن خدای تعالی

التؤدة والاقتصاد والصمت والتثبت

آهستگی و راستی و خاموشی و آرامیدگی

• جزء من ستة وعشرين جزءاً من النبوة

بخشی است از شش و بیست بهره از پیغامبری

الأنبياء قادة والفقهاء سادة • و

پیغامبران پیشروان اند و دانشمندان مهتران اند و

مجالستهم زيادة • المتشبع بما لم يعط

همنشینی ایشان افزونی دین آرد نماینده چیزی که نداده باشد اورا

كلابس ثوبي زور • الوضوء قبل الطعام

چون پوشنده دو جامه بدروغ بود دست شستن پیش از طعام خوردن

ينفي الفقر وبعده ينفي اللمم ويصح البصر

دور کند درویشی را پس از وی دور کند دیوانگی و درست کند بینایی را

القاص ينتظر المقت والمستمع إليه

قصه گوید چشم دارد خشم را و شنونده او

ينتظر الرحمة السعادة كل السعادة

چشم دارد رحمت را نیکبختی همه نیکبختی

طول العمر في طاعة الله ● التاجر ينتظر

درازی عمر در طاعت خدای بازرگان چشم دارد

الرزق ● والمحتكر ينتظر اللعنة ● الشقي

روزی و نگاه دارنده طعام چشم دارد لعنت بدبخت

كل شقي من ادركته الساعة حيا

همه بدبخت کی دریابد قیامت زنده

لم يمت ● الويل كل الويل لمن ترك عيالا له

و نمرده باشد وای جمله وای بر آنکه بگذارد فرزندانش

بخير وقدم على ربه بشر ● ثلث دعوات

بنیکی و برسد بخدای خویش بیبدی سه دعا

مستجابات لا شك فيهن دعوة المظلوم

مستجابست نیست شک در آنها دعای ستم دیده

ودعوة المسافر ودعوة الوالد على ولده

و دعای مسافر و دعای مادر و پدر بر فرزندش

ودعوة المظلوم مستجابة وان كان

دعای ستم دیده مستجابست و اگر

فاجرا ففجوره على نفسه ● القضاة ثلثة

فاسق بود فسقش بر تن وی قاضیان سه اند

قاضيان في النار وقاض في الجنة

دو قاضی در آتش و یکی در بهشت

خصلتان لا تكونان في منافق

دو خصلت نباشد در منافق

حسن سمت وفقه في الدين وخصلتان

نیکو سیرت و دانش در دین و دو خصلت

لا تجتمعان في مؤمن البخل وسوء الخلق

جمع نشود در مومن بخل و بدخوی

عينان لا تمسهما النار عين بكت في

دو چشم اند که نرسد ایشانرا آتش دوزخ چشمی که بگرید در

جوف الليل من خشية الله وعين باتت

شکم شب از ترس خدای تعالی وچشمی که شب گذراند

تحرس في سبيل الله منهومان لا يشبعان

و پاسبانی کند در راه خدای تعالی دو گرسنه اند نشوند سیر

طالب علم وطالب دنيا الشيخ شاب

طلب جوینده علم و جوینده دنیا پیر جوانست

في حب اثنين في حب طول الحيوة و

در دوستی دو چیز در دوستی درازی زندگانی

كثرة المال اربعة يبغضهم الله تعالى

الْبَيَّاعُ الْحَلَّافُ • وَالْفَقِيرُ الْمُخْتَالُ وَالشَّيْخُ

فروشنده سوکندخوار ودرویش متکبر وپیر بوناوش

الزَّانِي وَالْإِمَامُ الْجَائِرُ • ثَلٰثٌ مُهْلِكَاتٌ

زناکننده وپادشاه جورکننده سه چیز هلاک کننده است

وَثَلٰثٌ مُنْجِيَاتٌ • فَالثَّلٰثُ الْمُهْلِكَاتُ

وسه چیز رهاننده از سه که هلاک کننده است

شُحٌّ مُطَاعٌ • وَهَوًى مُتَّبَعٌ وَإِعْجَابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ

بخیلی که مرد مطیع از شود وهوای که مرد متابع آن بود وعجب آوردن مرد بنفس خود

وَثَلٰثُ الْمُنْجِيَاتِ خَشْيَةُ اللّٰهِ فِي السِّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ •

وانسه که رهاننده است ترس خدای تعالی در پنهانی واشکارا

وَالْقَصْدُ فِي الْفَقْرِ • وَالْغِنَى وَالْعَدْلُ فِي

ومیانه کرفتن در درویشی وتوانکری وداد کری در

الْغَضَبِ وَالرِّضَى • الْمُسْتَبَّانِ مَا قَالَا

خشم وخشنودی چون دو کس دشنام دهد یکدیکر را دوانچ کویند

فَهُوَ عَلَى الْبَادِي مَا لَمْ يَعْتَدِ الْمَظْلُومُ •

تاوان بر ابتدا کننده باشد تا از حد نبرد مظلوم در جواب

أَنَا فَرَطُكُمْ عَلَى الْحَوْضِ • أَنَا وَكَافِلُ الْيَتِيمِ

من پیش رو شماام بر حوض من وپرورنده یتیم

كَهَاتَيْنِ فِي الْجَنَّةِ • وَأَشَارَ بِالسَّبَّابَةِ

همچنین ایم در بهشت واشارت کرد بانکشت مسبحه

وَالْوُسْطَى • أَنَا النَّذِيرُ وَالْمَوْتُ الْمُغِيرُ

وانگشت میانین — من آگاه کننده ام — و مرگ — غارت کننده است

باب الثانی

وَالسَّاعَةُ الْمَوْعِدُ

قیامت — وعده گاه است

مَنْ صَمَتَ نَجَا • مَنْ تَوَاضَعَ لِلّٰهِ رَفَعَهُ اللّٰهُ

هر که خاموش شد رست — هر که فروتنی کرد از بهر خدا — بر داراد اورا خدای تعالی

وَمَنْ تَكَبَّرَ وَضَعَهُ اللّٰهُ • وَمَنْ تَأَلَّى

و هر که بزرگی منشی کند — فرو گذارد اورا خدای تعالی — هر که سوگند

عَلَى اللّٰهِ يُكَذِّبْهُ • وَمَنْ يَغْفِرْ يَغْفِرِ اللّٰهُ لَهُ

بر خدای تعالی — دروغ کرداند اورا — و هر که بیامرزد — بیامرزد اورا خدای تعالی

وَمَنْ يَعْفُ يَعْفُ اللّٰهُ عَنْهُ • وَمَنْ يَصْبِرْ

و هر که عفو کند — عفو کند خدای او را — و هر که صبر کند

عَلَى الرَّزِيَّةِ يُعَوِّضْهُ اللّٰهُ • وَمَنْ يَكْظِمِ

بر مصیبت — عوض دهد اورا خدای — و هر که فرو خورد خشم خود

يَأْجُرْهُ اللّٰهُ • وَمَنْ قَدَّرَ رَزَقَهُ اللّٰهُ الْحِسَابَ

ثواب دهد اورا خدای — و هر که خرج باندازه کند — روزی دهد اورا خدای — شمار کند بقیامت

عُذِّبَ • مَنْ بَدَا جَفَا • وَمَنِ اتَّبَعَ الصَّيْدَ غَفَلَ

عذابش کند — هر که صحرا نشین گشت سخت دل گشت — هر که در پی صید دود غافل ماند

وَمَنِ اقْتَرَبَ مِنْ أَبْوَابِ السُّلْطَانِ افْتُتِنَ

هر که در نزدیک — درگاه — سلطان گشت — در فتنه افتاد

مَنْ قُتِلَ دُونَ مَالِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ مَنْ قُتِلَ
هر که بکشند از بهر مالش او شهید باشد هر که بکشند

دُونَ أَهْلِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ مَنْ قُتِلَ دُونَ دِينِهِ
از بهر فرزندانش او شهید باشد هر که بکشند از جهت دینش

فَهُوَ شَهِيدٌ مَنْ يُرِدِ اللّٰهُ بِهِ خَيْرًا يُصِبْ مِنْهُ
او شهید باشد هر که خواهد خدای تعالی بوی نیکی برساند بوی

مَنِ اشْتَاقَ إِلَى الْجَنَّةِ سَارَعَ إِلَى الْخَيْرَاتِ
هر که آرزومند باشد سوی بهشت بشتابد سوی نیکیها

وَمَنْ أَشْفَقَ مِنَ النَّارِ لَهِيَ عَنِ الشَّهَوَاتِ
هر که بترسد از آتش دوزخ باز ایستد از آرزوها

وَمَنْ تَرَقَّبَ الْمَوْتَ لَهِيَ عَنِ اللَّذَّاتِ
وهر که چشم دارد مرگ را باز ایستد از لذتها

وَمَنْ زَهِدَ فِي الدُّنْيَا هَانَتْ عَلَيْهِ الْمُصِيبَاتُ
وهر که زاهد شود در دنیا آسان گردد بروی مصیبتها

مَنْ مَاتَ غَرِيبًا مَاتَ شَهِيدًا مَنْ يُرِدِ اللّٰهُ بِهِ
هر که غریب میرد میرد شهیدا هر که خواهد خدای بوی نیکی

خَيْرًا يُفَقِّهْهُ فِي الدِّينِ مَنِ اعْتَزَّ بِالْعَبِيدِ
نیکی دانا کرداند اورا در دین هر که بزرگی کند بندگان

أَذَلَّهُ اللّٰهُ مَنْ غَشَّنَا فَلَيْسَ مِنَّا
خوار کرداند اورا خدای تعالی هر که خیانت با ما نیست از ما

مَنْ رَمَانَا بِاللَّيْلِ فَلَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يَأْخُذْ

هركه بيندازد ما را بشب يعني بتير بسگالد نيست از ما هركه نگيرد

شَارِبَهُ فَلَيْسَ مِنَّا مَنْ أَحْدَثَ فِي أَمْرِنَا

سبلتش نيست از ما هركه از نو در آورد در كار ما

هٰذَا مَا لَيْسَ مِنْهُ فَهُوَ رَدٌّ مَنْ تَأَنَّى

اين چه نيست از و از بروى رد است هركه آهسته باشد

أَصَابَ أَوْ كَادَ وَمَنْ عَجِلَ أَخْطَأَ

باصواب باشد يا نزديك بصواب وهركه شتاب زده باشد خطا افتد

أَوْ كَادَ مَنْ يَزْرَعْ خَيْرًا يَحْصُدْ خَيْرًا

يا نزديك كرده بخطا هركه بكارد نيكي بدرود

غِبْطَةً وَمَنْ يَزْرَعْ شَرًّا يَحْصُدْ نَدَامَةً

حسرتي وهركه بكارد بدي بدرود پشيماني

مَنْ هَمَّ بِذَنْبٍ ثُمَّ تَرَكَهُ كَانَتْ لَهُ

هركه قصد كند بگناهي پس ترك كند باشد اورا

حَسَنَةً مَنْ أَيْقَنَ بِالْخَلَفِ جَادَ بِالْعَطِيَّةِ

نيكي در قيامت هركه استوار دارد بعوض سخاوت كند ببخشش

مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَكُونَ أَكْرَمَ النَّاسِ فَلْيَتَّقِ اللهَ

هركه دوست دارد باشد او گرامي ترين از همه مردمان بترسد از خداي

مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَكُونَ أَقْوَى النَّاسِ فَلْيَتَوَكَّلْ

وهركه دوست دارد آنكه باشد توانا مردمان توكل كند

عَلَى اللهِ وَمَنْ اَحَبَّ اَنْ يَكُونَ اَغْنَى النَّاسِ

برخداى تعالى وهركه دوست دارد كه باشد توانگرترين مردمان

فَلْيَكُنْ بِمَا فِي يَدِ اللهِ اَوْثَقَ مِنْهُ بِمَا فِي يَدِهِ

گو باش بدانچ در خزانهٔ خداست استوارتر از آنچ در دست اوست

مَنْ آتَاهُ اللهُ خَيْرًا فَلْيُرَ عَلَيْهِ مَنْ سَرَّهُ

هركه داد خدا نعمت بايد كه ببيند بروى هركه خوش آيدش

اَنْ يَسْلَمَ فَلْيَلْزَمِ الصَّمْتَ مَنْ رُزِقَ مِنْ شَيْءٍ

بسلامت باشد گو لازم باش بر خاموشى هركرا روزى دارد از چيزى

فَلْيَلْزَمْهُ مَنْ نَزَلَتْ اِلَيْهِ نِعْمَةٌ

او را ملازم باشد هركرا كشيدند سوى نعمت

فَلْيَشْكُرْهَا مَنْ كَثُرَ كَلَامُهُ

بايد كه سپاس آن بجا آرد هركرا بسيار باشد سخن گفتنش

كَثُرَ خَطَاؤُهُ وَمَنْ كَثُرَ سَقَطُهُ

بسيار باشد سخن نابكار وهركرا بسيار بود سخن نابكار

كَثُرَتْ ذُنُوبُهُ وَمَنْ كَثُرَتْ ذُنُوبُهُ

بسيار بود گناهان او وهركرا بسيار بود گناهها

كَانَ النَّارُ اَوْلَى بِهِ مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْقَلِيلَ

باشد آتش سزاوارتر بوى هركه شكر نكند اندكرا

لَمْ يَشْكُرِ الْكَثِيرَ مَنْ عَزَّى مُصَابًا

نكند شكر بسياررا هركه تعزيه دهد مصيبت زده بود

فله مثل اجره من فطر صائما كان له

اورا مانند مزد وی دهند هرکه بکشاید روزه داری را روزه باشد اورا مانند

مثل اجره من مشى مع ظالم فقد اجرم

مزد وی هرکه برود با ظالمی بدرستی که بزه کار بود

من طلب العلم تكفل الله برزقه

هرکه بجوید علم را پایندان شود خدای تعالی روزی ویرا

من رفق بامتي رفق الله به من عاد مريضا

هرکه نرمی کند بامت من نیکی کند خدا باو هرکه برسد بیماری را

لم يزل في خرفة الجنة من دعا على

همیشه در مرغزار بهشت باشد هرکه نفرین کند بر آنکس که

من ظلمه فقد انتصر من لم ينفعه علمه

بروی ظلم کرده باشد بدرستی که داد خویش ستده باشد هرکه سود نکند اورا دانش وی

ضره جهله من ابطا به عمله لم يسرع

زیان کندش جهل وی هرکرا بناشد کردار نیک نکند اسود

به نسبه من ولي القضاء فقد ذبح

اورا نسبش هرکرا که بگماشتند قضا بدرستی که کشتندش

بغير سكين من يشاد هذا الدين يغلبه

بی کارد هرکه سختی کند با این دین اسلام دین بروی غالب شود

من حمل سلعته فقد برئ من الكبر

هرکه بر دارد قماش خود را بدرستی بری شد از تکبری

مَنْ كَذَّبَ بِالشَّفَاعَةِ لَمْ يَنَلْهَا مَنْ سَرَّتْهُ

هركه دروغ دارد شفاعت من در روز قيامت بدان نرسد هركه را خوش آيد

حَسَنَتُهُ وَسَاءَتْهُ فَهُوَ مُؤْمِنٌ مَنْ صَامَ

نيكويش و بد آيد بديش او مؤمن است هركه روزه داشت

الْاَبَدَ فَلَا صَامَ مَنْ خَافَ اَدْلَجَ وَمَنْ اَدْلَجَ

پيوسته او روزه نداشت هركه بترسد شب راه كند هركه شب راه كند

بَلَغَ الْمَنْزِلَ مَنْ كَثُرَتْ صَلَاتُهُ

برسد بمنزل هركه را بسيار بود نمازش

بِاللَّيْلِ حَسُنَ وَجْهُهُ بِالنَّهَارِ مَنْ يَشْتَهِ

بشب نيكو بود رويش بروز هركه خواهد

كَرَامَةَ الْاٰخِرَةِ يَدَعُ زِينَةَ الدُّنْيَا

بزرگوارى قيامت بگذارد آرايش اين دنيا

مَنْ اَحَبَّ دُنْيَاهُ اَضَرَّ بِاٰخِرَتِهِ وَمَنْ اَحَبَّ اٰخِرَتَهُ

هركه دوست دارد دنياى خود را زيان كند بقيامتش وهركه دوست دارد آنجهان را

اَضَرَّ بِدُنْيَاهُ مَنْ اَهَانَ سُلْطَانَ اللّٰهِ

زيان كند بدين جهان را هركه خوار دارد فرمان خدا را

اَهَانَهُ اللّٰهُ وَمَنْ اَكْرَمَ سُلْطَانَ اللّٰهِ

خوار كرداند او را خدا هركه گرامى دارد فرمان خدا

اَكْرَمَهُ اللّٰهُ مَنْ اَحَبَّ عَمَلَ قَوْمٍ

گرامى دارد او را خدا هركه دوست دارد كردار گروهى را

خَيْراً كَانَ أَوْ شَرّاً كَانَ كَمَنْ عَمِلَهُ

باشد يا بد چنانست كه او كرده است

مَنِ اسْتَعَاذَكُمْ بِاللهِ فَأَعِيذُوهُ

هر كه ياد خواند شما را بخدا فرياد رسيد اورا

وَمَنْ سَأَلَكُمْ بِاللهِ فَأَعْطُوهُ وَمَنْ دَعَاكُمْ

وهر كه بخواهد از شما بخدا بدهيد اورا وهر كه بخواهد مهماني شما را

فَأَجِيبُوهُ وَمَنْ أَتَى إِلَيْكُمْ مَعْرُوفاً

اجابت كنيد وهر كه بديا برد براي شما چيزي نيكويي

فَكَافِئُوهُ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَادْعُوا لَهُ

عوضش دهيد پس اگر نيابيد عوض دعا كنيد اورا

حَتَّى تَعْلَمُوا أَنَّكُمْ قَدْ كَافَأْتُمُوهُ

تا بدانيد كه شما عوض وي باز كرديد يعني چندانك دانيد كه شما عوض كرديد بدعا

مَنْ مَشَى مِنْكُمْ إِلَى طَمَعٍ فَلْيَمْشِ رُوَيْداً

هر كه برود از شما بطمعي بايد كه برود آهسته

مَنْ عَمَّرَهُ اللهُ سِتِّينَ سَنَةً فَقَدْ أَعْذَرَ إِلَيْهِ

هر كه زندكاني داد خدا شصت سال بدرستي كه عذر خواست اورا

فِي الْعُمُرِ مَنْ أَصْبَحَ لَا يَنْوِي ظُلْمَ أَحَدٍ

در زندكاني هر كه برخيزد بامداد قصد نكند ظلم بر كسي بيامرزند

غُفِرَ لَهُ مَا جَنَى مَنْ أَلْقَى جِلْبَابَ الْحَيَاءِ

اورا هر گناهي كرده باشد هر كه بيفكند پوشش شرم

فلا غيبة له من ساءته خطيئة غفر له

باشد غيبت كردن او را نه هر كه بد آيدش گناهش بيامرزند او را

وان لم يستغفر الله ومن خاف الله

و اگرچه آمرزش نخواهد هر كه بترسد از خدا

خوف الله منه كل شيء ومن لم

بترساند خدا ازو همه چيز را و هر كه

يخف الله خوفه الله من كل شيء

نترسد از خدا بترساند او را خدا از همه چيز

من احب لقاء الله احب الله لقاءه

هر كه دوست دارد رسيدن برحمت خدا دوست دارد خدا ديدن او را

ومن كره لقاء الله كره الله لقاءه

و هر كه كراهت دارد رسيدن برحمت خدا كراهت دارد خدا ديدن او را

من استطاع منكم ان يكون له خبئة

هر كه تواند از شما كه باشد او را گنج نهانی

من عمل صالح فليفعل من سئل

از كردار نيك نيكو بكن هر كه او را پرسند

عن علم يعلمه فكتمه الجم بلجام

از علمی كه داند آنرا پس بپوشاند و نگويد لگام كنند

من النار من فتح له باب خير فلينتهزه

لگامی از آتش هر كه گشادند او را در نيكی فرصت داند آنرا

فَإِنَّهُ لَا يَدْرِي مَتَى يُغْلَقُ عَنْهُ مَنْ كَظَمَ

كه او نداند كى بندد بروى هركه فرو خورد

غَيْظًا وَهُوَ يَقْدِرُ عَلَى إِنْفَاذِهِ مَلَأَ اللهُ

خشمى واو توانا است بر راندن آن پركند خدا

قَلْبَهُ أَمْنًا وَإِيمَانًا مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَجِدَ

دل او را از ايمنى و ايمان هركه را خوش آيد كه بيابد

طَعْمَ الْإِيمَانِ فَلْيُحِبَّ الْمَرْءَ لَا يُحِبُّهُ

لذت ايمان كو دوست دارد مرد را كه دوست ندارد

إِلَّا لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَنْ جَمَعَ مَالًا مِنْ نَهَاوُشَ

مگر از براى خداى بزرگ هركه گرد كند مال از ناشايستگيها

أَذْهَبَهُ اللهُ فِي نَهَابِرَ مَنْ آثَرَ مَحَبَّةَ اللهِ

نيست كند او را خداى تعالى در ناشايست هركه برگزيند دوستى خدا

عَلَى مَحَبَّةِ النَّاسِ كَفَاهُ اللهُ مُؤْنَةَ

بر دوستى مردمان بى نياز كند او را خدا از رنجهاى

النَّاسِ مَنْ أُعْطِيَ حَظَّهُ مِنَ الرِّفْقِ

مردمان هركه داده شد بهره وى از نرمى

فَقَدْ أُعْطِيَ حَظَّهُ مِنْ خَيْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ

بدرستى كه داده شد بهره از نيكوى اين جهان و آن جهان

مَنْ فَارَقَ الْجَمَاعَةَ قِيدَ شِبْرٍ خَلَعَ

هركه جدا شد از گروه اهل سنت مقدار بدستى بيرون كرد

رِبْقَةَ الْاِسْلَامِ مِنْ عُنُقِهِ مَنْ فَارَقَ الْجَمَاعَةَ

قلاده اسلام از گردنش هرکه جدا گشت از گروه اهل سنت

وَاسْتَذَلَّ الْاِمَارَةَ لَقِيَ اللّٰهَ وَلَا وَجْهَ لَهُ عِنْدَهُ

و خوار داشت امیر عادل را برسد بخدا هیچ روی نیست اورا پیش وی

مَنْ فَارَقَ الْجَمَاعَةَ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً

هرکه جدا گشت از گروه اهل سنت میرد مردن بیگانه وار

مَنْ نَزَعَ يَدًا مِنَ الطَّاعَةِ لَمْ تَكُنْ لَهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ

هرکه بیرون کشد دست از فرمان خدای تعالی باشد اورا روز قیامت

حُجَّةٌ مَنْ سَرَّهُ اَنْ يَسْكُنَ بُحْبُوحَةَ الْجَنَّةِ

حجتی هرکه اخوش آید که بیارامد ساکن شود درمیان بهشت

فَلْيَلْزَمِ الْجَمَاعَةَ مَنْ اَقَالَ نَادِمًا بَيْعَتَهُ

بلازم باشد اهل سنت را هرکه اقالت کرد پشیمان شده را دربیع

اَقَالَهُ اللّٰهُ تَعَالٰى عَثْرَتَهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ

بسود داد خدای عز وجل بسهو افتادن او روز قیامت

مَنْ كَفَّ لِسَانَهُ عَنْ اَعْرَاضِ النَّاسِ اَقَالَهُ

هرکه باز دارد زبانش از بدی درعوض مردمان بسود داد

اللّٰهُ عَثْرَتَهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ مَنْ شَابَ

خدا لغزیدن او روز قیامت هرکه سپید کرد

شَيْبَةً فِى الْاِسْلَامِ كَانَتْ لَهُ نُورًا

موی پیر شدی در اسلام باشد آن اورا روشنائی

يَوْمَ الْقِيٰمَةِ مَنْ فَرَّقَ بَيْنَ وَالِدَةٍ وَوَلَدِهَا

روز قيامت هركه جدا كند ميان در وفرزندش

فَرَّقَ اللّٰهُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ اَحِبَّتِهِ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ

جدا كند خدا ميان او ودوستانش روز قيامت

مَنْ يَسَّرَ عَلٰى مُعْسِرٍ يَسَّرَ اللّٰهُ عَلَيْهِ فِي الدُّنْيَا

هر آسان گرفت بر دستتنگى آسان كند خدا بروى در دنيا

وَالْاٰخِرَةِ مَنْ اَنْظَرَ مُعْسِرًا اَوْ وَضَعَ لَهُ

واخرة هركه مهلت دهد دستتنگى را يا هيچ نستاند ازو

اَظَلَّهُ اللّٰهُ تَحْتَ ظِلِّ عَرْشِهِ يَوْمَ لَا ظِلَّ

فرود آرد اورا خدا زير سايه عرشش آن روز كه نيست سايه

اِلَّا ظِلُّهُ مَنْ كَانَ ذَا لِسَانَيْنِ فِي

مگر سايهٔ او هركه بود دو زبان در

الدُّنْيَا جَعَلَ لَهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ لِسَانَانِ

دنيا بسازند اورا روز قيامت دو زبان

مِنَ النَّارِ مَنْ نَظَرَ فِي كِتَابِ اَخِيهِ

از آتش هركه بنگرد در نامهٔ برادر خويش

بِغَيْرِ اِذْنِهِ فَكَاَنَّمَا يَنْظُرُ فِي النَّارِ

بى دستورى وى همچنانست بنگرد در آتش

مَنْ كَانَ اٰمِرًا بِمَعْرُوفٍ فَلْيَكُنْ

هركه باشد فرماينده بامر معروف بايد كه

أَمْرُهُ ذٰلِكَ بِمَعْرُوفٍ مَنْ أَخْلَصَ لِلّٰهِ

فرماید از بشنو عشبود هرکه بخود طاعت خدا نیت اخلاص

أَرْبَعِينَ صَبَاحًا ظَهَرَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ

چهل بامداد پیدا شود چشمهای دانش

مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ مَنْ بَنَى لِلّٰهِ مَسْجِدًا

از دلش بر زبان او هرکه بنا نهاد ازبهر خدا مسجدی

وَلَوْ مِثْلَ مَفْحَصِ قَطَاةٍ بَنَى اللّٰهُ لَهُ بَيْتًا

واگر مانند اشیانه مرغ اسفرود بود بنا نهد خدای اورا خانه

فِي الْجَنَّةِ مَنْ طَلَبَ عِلْمًا فَأَدْرَكَهُ

در بهشت هرکه بجست علم پس رسید بدان

كُتِبَ لَهُ كِفْلَانِ مِنَ الْأَجْرِ وَمَنْ طَلَبَ

بنویسند اورا دو بهره از مزد وهرکه جست

عِلْمًا وَلَمْ يُدْرِكْهُ كُتِبَ لَهُ كِفْلٌ مِنَ الْأَجْرِ

علم و نرسید بدان بنویسند اورا یک بهره از ثواب

مَنْ سَمَّعَ النَّاسَ بِعَمَلِهِ سَمَّعَ اللّٰهُ بِهِ سَامِعَ

هرکه بشنواند مردمانرا از طاعت خود آشکارا کند خدا ریای اورا

خَلْقِهِ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَحَقَّرَهُ وَصَغَّرَهُ

پیش خلقان روز قیامت و حقیر کند و خورد کند

مَنْ طَلَبَ الدُّنْيَا بِعَمَلِ الْآخِرَةِ فَمَا لَهُ

هرکه جست دنیا بکردار آخرت نباشد اورا

فِي الْاٰخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ مَنْ اَسْلَمَ عَلَى يَدَيْهِ

در آخرت هیچ بهره هرکه مسلمان شود بر دستهای وی

رَجُلٌ وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ

مردی واجب شود اورا بهشت هرکه وی ایمان دارد

بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ فَلْيُكْرِمْ ضَيْفَهُ

بخدا و روز پسین گو گرامی دارد مهمان خویش

وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ

وهرکه او ایمان دارد بخدای تعالی و روز پسین

فَلْيُكْرِمْ جَارَهُ وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ

باید که گرامی دارد همسایه را وهرکه ایمان دارد بخدا

وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ فَلْيَقُلْ خَيْرًا اَوْ لِيَصْمُتْ

و روز پسین گو میگو نیکی یا خاموش باشد

مَنْ اُولِيَ مَعْرُوفًا فَلَمْ يَجِدْ جَزَاءً اِلَّا الثَّنَاءَ

هرکه با او نیکوی کنند نیابد پاداشی مگر ثنا

فَقَدْ شَكَرَهُ وَمَنْ كَتَمَهُ فَقَدْ كَفَرَهُ

بدرستی که شکر کرده باشد وهرکه پنهان کرده بدرستی ناسپاسی کرده

مَنْ طَلَبَ مَحَامِدَ النَّاسِ بِمَعَاصِي اللّٰهِ عَادَ

هرکه جست ستایشهای مردمان بنافرمانی خدا بازگردد

حَامِدُهُ مِنَ النَّاسِ ذَامًّا مَنْ فَرَّجَ عَنْ اَخِيهِ

ستایش کننده او از مردمان نکوهنده هرکه باز بود از برادرش

كُرْبَةً مِنْ كُرَبِ الدُّنْيَا فَرَّجَ اللّٰهُ

محنتی از محنتهای دنیا باز بود خدا

عَنْهُ كُرْبَةً مِنْ كُرَبِ يَوْمِ الْقِيٰمَةِ

از وی محنتی از محنتهای روز قیامت

وَمَنْ كَانَ فِي حَاجَةِ أَخِيهِ كَانَ اللّٰهُ

وهرکه باشد در حاجت برادرش باشد خدا

فِي حَاجَتِهِ وَمَنْ سَتَرَ عَلَى أَخِيهِ سَتَرَهُ اللّٰهُ

در حاجت وی وهرکه بپوشد برگناه برادرش بپوشاند خدا

فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللّٰهُ تَعَالَى فِي عَوْنِ

در دنیا واخرت وخدای تعالی در یاری دادة

الْعَبْدِ مَا كَانَ الْعَبْدُ فِي عَوْنِ أَخِيهِ

بنده در یاری دادن است بنده در یاری دادن برادر

الْمُسْلِمِ مَنْ أَوْلَى مَعْرُوفًا فَلْيُكَافِئْ بِهِ

مسلمان خویش هرکه باوی نیکویی کند باید که مکافات کند او را

فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَلْيَذْكُرْهُ فَإِنْ ذَكَرَهُ

پس اگر نتواند یاد کند او را پس اگر یاد کند

فَقَدْ شَكَرَهُ مَنْ أَوْلَى رَجُلًا مِنْ بَنِي

بدرستی که شکر گزارده باشد هرکه نیکویی کند با مردی از فرزندان

عَبْدِ الْمُطَّلِبِ مَعْرُوفًا فِي الدُّنْيَا فَلَمْ يَقْدِرْ

عبد المطلب واحسانی در دنیا پس نتواند انکه

أَنْ يُكَافِئَهُ كَافَأَهُ عَنْهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ

مكافاتش كند مكافاتش كنم ازوى روز قيامت

مَنِ الْتَمَسَ رِضَى اللهِ بِسَخَطِ النَّاسِ

هركه بجويد خشنودى خدا بخشم مردمان

رَضِيَ اللهُ عَنْهُ وَأَرْضَى عَنْهُ النَّاسَ

خشنود شود خدا ازوى وخشنود كرداند ازوى مردمانرا

مَنْ رَأَى عَوْرَةً فَسَتَرَهَا كَانَ كَمَنْ أَحْيَا

هركه ببيند عورتى پس بپوشاندش باشد همچنان كه زنده كرده

مَوْؤُدَةً مِنْ قَبْرِهَا وَاللهُ الْمُوَفِّقُ وَمَنِ

كشته ازگورش وهركه

الْتَمَسَ رِضَى النَّاسِ بِسَخَطِ اللهِ سَخِطَ اللهُ

بجويد خشنودى مردمان بخشم خدا خشم كيرد خدا

عَلَيْهِ وَأَسْخَطَ عَلَيْهِ النَّاسَ مَنِ انْقَطَعَ

بروى وخشم آرد بروى مردمانرا هركه ببرد از خلق

إِلَى اللهِ كَفَاهُ اللهُ كُلَّ مُؤْنَةٍ

وپناه آرد بخدا كفايت كند خدا اورا بجمله رنجها

وَرَزَقَهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنِ انْقَطَعَ

وروزى او دهد ازانجاكه نه انديشد وهركه پناه آرد

إِلَى الدُّنْيَا وَكَلَهُ اللهُ إِلَيْهَا مَنْ مَاتَ

بدنيا بازگذارد اورا خدا بدنيا هركه بميرد

عَلىٰ خَيْرِ عَمَلِهِ فَخَافُوا عَلَيْهِ وَلَا تَيْأَسُوا

بر کردار نیک بترسید ازوی و نومید مشوید

مَنْ أَذْنَبَ فِي الدُّنْيَا ذَنْبًا فَعُوقِبَ بِهِ

هرکه گناه کند در دنیا و آن گناه بود عقوبت بکشند هم در دنیا

فَاللّٰهُ أَعْدَلُ مِنْ أَنْ يُثَنِّيَ عُقُوبَتَهُ عَلىٰ عَبْدِهِ

خدا عدلتر ازانست که دوتا کند عقوبتش بر بنده اش

وَمَنْ أَذْنَبَ ذَنْبًا فَسَتَرَهُ اللّٰهُ عَلَيْهِ وَعَفَا

و هرکه گناهی کند ازگناهها پس بپوشاند خدا بروی و درگذارد

عَنْهُ فِي الدُّنْيَا فَاللّٰهُ أَكْرَمُ مِنْ أَنْ يَعُودَ

ازوی در دنیا پس خدا کریمتر ازانست که بازگردد

فارجوا له خيرا ومن مات على شيء عمله

اورا امید دارید نیکوئی و هرکه بمیرد بر

فِي شَيْءٍ قَدْ عَفَىٰ عَنْهُ مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ

در چیزی که عفو کرده باشد ازوی هرکه اورا نبود

وَرَعٌ يَصُدُّهُ عَنْ مَعْصِيَةِ اللّٰهِ إِذَا خَلَا

ورعی که باز دارد ازمعصیت با خدا چون تنها باشد

لَمْ يَعْبَأِ اللّٰهُ بِشَيْءٍ مِنْ عَمَلِهِ مَنْ أَحْسَنَ

قدری ننهد خدا هیچ چیزی ازعمل اورا هرکه نیکو کند

صَلَاتَهُ حِينَ يَرَاهُ النَّاسُ ثُمَّ أَسَاءَهَا

نمازش آن وقت که ببینند اورا مردمان پس بد کند نماز را

حِينَ يَخْلُوا فَتِلْكَ اِسْتِهَانَةٌ اِسْتَهَانَ

آن وقت که تنها باشد پس آن خوارداشت بود که خوار داده

بهاربه من لم تنهه صلاته عن الفحشاء
بداز خدا هركو باز نداد نماز كردنش از بديها

والمنكر لم يزدد الى الله الا بعدا
وناشايست بنود اورا از خدا مكر دوري

من حاول امرا بمعصية كان افوت ما رجى
هركه جويد كاري بمعصيت دور تر كردد ازانچ اوميد دارد

واقرب لمجيء ما تقى من كانت له
ونزديك تر كردد بامدن انچ ترسد هركرا باشد اورا

سريرة صالحة او سيئة نشر الله عليه
اندروني نيكي يا بد بكسترانند خدا بروي

منها رداء يعرف به من حلف على يمين
ازان ردائي بشناسند اورا بدان هركه خورد چيزي بر سوكند

فراى غيرها خيرا منها فليكفر عن يمينه
پس بيند غير ان چيزي بهتر ازان كفارت كند سوكند را

ثم ليفعل الذى هو خير من ابتلى من هذه
پس ان كار بكند كه اين بهتر است هركه ابتلا كند ازين

البنات بشيء فاحسن اليهن كن له
دختران بچيزي پس نيكوئي كند با دختران باشند اورا

سترا من النار من قتل عصفورا عبثا
ستر از دوزخ هركه بكشد كنجشكي بازي

جاء يوم القيامة وله صراخ عند العرش

بيايد روز قيامت واورا بانك باشد نزديك عرش

يقول رب سل هذا فيم قتلني من غير منفعة

كويد اى خدا بپرس ازين بچه كشت مرا فى منفعة

من سأل الناس اموالهم تكثرا فانما

هركه بخواهد از مردمان مالهاى ايشان تا مال اكثر بسيار شود بدرستى

هي جمر فليستقل منه او ليستكثر

كه آن اخكر است خواه اندك ستان ازانجا خواه بيش

من سأل عن ظهر غنى فصداع في الراس وداء

هركه بخواهد از سير توانكرى دردى باشد در سر و درد باشد

في البطن من مشى الى طعام لم يدع اليه

در شكم هركه برود بطعامى كه نخوانند باشند

دخل سارقا وخرج مغيرا من كان وصلة

در رود دزدى كشته و بيرون شود غارت كننده هركه باشد سببى

لاخيه المسلم الى ذي سلطان في منهج بر

برادر مسلمانرا بنزديك پادشاهى در راه نيكى

او تيسير عسير اعانه الله على اجازة

يا آسان كردن دشوارى يارى دهد اورا خدا بگذشتن صراط

الصراط يوم تدحض فيه الاقدام

صراط روزى كه بلغزد دروى پايها

مَنْ لَعِبَ بِالنَّرْدَشِيرِ فَكَأَنَّمَا غَمَسَ

هرکه بازد نرد همچنان بود که بمالید

يَدَهُ فِي لَحْمِ الْخِنْزِيرِ وَدَمِهِ مَنْ نَزَلَ عَلَى قَوْمٍ

دستها در گوشت خوک و خونش هرکه فرود آید بر گروهی

فَلَا يَصُومُ مَنْ إِلَّا بِإِذْنِهِمْ مَنِ انْتَهَرَ صَاحِبَ

نباید که روزه دارد مگر بدستوری ایشان هرکه سرباز زند خداوند

بِدْعَةٍ مَلَأَ اللهُ قَلْبَهُ أَمْنًا وَإِيمَانًا

بدعتی را پر کرداند خدا دلش را از امن و ایمان

مَنْ أَهَانَ صَاحِبَ بِدْعَةٍ آمَنَهُ اللهُ يَوْمَ

هرکه خوار دارد خداوند بدعتی را ایمن کرداند خدا از روزی

الْفَزَعِ الْأَكْبَرِ مَنْ أَصْبَحَ مُعَافًا

بیم بزرگتر هرکه بامداد برخیزد

فِي بَدَنِهِ آمِنًا فِي سِرْبِهِ عِنْدَهُ قُوتُ يَوْمِهِ

تن درستی عافیت بود در خانهٔ خویش بنزد او بود قوت روزش

فَكَأَنَّمَا حِيزَتْ لَهُ الدُّنْيَا بِحَذَافِيرِهَا

همچنان بود که جمع کردند او را این جهان بجملگی

مَنْ وَلِيَ شَيْئًا مِنْ أَمْرِ الْمُسْلِمِينَ فَأَرَادَ اللهُ

هرکه والی گشت بر چیزی از کار مسلمانان پس خواهد خدا

بِهِ خَيْرًا جَعَلَ مَعَهُ وَزِيرًا صَالِحًا فَإِنْ نَسِيَ

بوی نیکی بکند یاوری وزیری نیک اگر فراموش کند

ذَكَرَهُ وَاِنْ ذَكَرَا عَانَهُ مَنْ عَامَلَ

یاد شود هد واکر یاد شر باشد یاری دهد هر که معامله کند

النَّاسَ فَلَمْ يَظْلِمْهُمْ وَحَدَّثَهُمْ فَلَمْ يَكْذِبْهُمْ

با مردمان بر ایشان ستم نکند و سخن کوید ایشان نکوید دروغ

وَوَعَدَهُمْ فَلَمْ يُخْلِفْهُمْ فَهُوَ مِمَّنْ كَمُلَتْ مُرُوَّتُهُ

و وعده دهد نکند خلاف پس او از آنست که تمامست مروت او

وَظَهَرَتْ عَدَالَتُهُ وَوَجَبَتْ اُخُوَّتُهُ

واشکار است راستی وحقست برادری او

وَحَرُمَتْ غِيبَتُهُ مَنْ حَفِظَ مَا بَيْنَ لَحْيَيْهِ

وحرامست غیبت هرکه نکاه دارد آنچ میان دو کوا داست

وَمَا بَيْنَ رِجْلَيْهِ دَخَلَ الْجَنَّةَ مَنْ كَذَبَ

وانچ میان دو پای درود بهشت هرکه دروغ کوید

عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَبَوَّءْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ

بر من بقصد ساجت نشستکاه خویش از آتش

وَمَنْ تَعَمَّلَ عَلَيَّ كَذِبًا فَلْيَتَبَوَّءْ

مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ

باب الثالث

پوشانیده اند بهشت بدشوارها وپوشانیده اند دوزخ را

حُفَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ وَحُفَّتِ النَّارُ

بِالشَّهَوَاتِ كَمَا تَكُونُونَ يُوَلَّى عَلَيْكُمْ
بآرزوها چنانك باشيد شما ولی کارند بر شما

وَجَبَتْ مَحَبَّةُ اللهِ عَلَى مَنْ أُغْضِبَ فَحَلُمَ
واجب گشت دوستی خدا بر آنکه خشمش آرند فرو خورد

بُعِثْتُ بِجَوَامِعِ الْكَلِمِ وَنُصِرْتُ بِالرُّعْبِ
فرستاده شدم بجمله کلمها یعنی قرآن ونصرت داده شدم بترس دل کفار

نُصِرْتُ بِالصَّبَا وَأُهْلِكَتْ عَادٌ بِالدَّبُورِ
نصرت داده شدم بباد صبا وهلاک کرده شدند عاد را بباد دبور

يَعْجَبُ رَبُّكَ مِنْ شَابٍّ لَيْسَتْ لَهُ صَبْوَةٌ
شگفت آید خداوند ترا از جوانی که نباشد او را آرزوی بازی

يُبْعَثُ النَّاسُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى نِيَّاتِهِمْ
برانگیزند مردمان را روز قیامت بر نیتهاشان

يُبْعَثُ شَاهِدُ الزُّورِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مُولَغًا
برانگیزانند گواه دروغ را روز قیامت کشیده

لِسَانُهُ فِي النَّارِ رَحِمَ اللهُ امْرَأً أَصْلَحَ
زبانش در آتش بیامرزد خدا مردی را که راست داشت

مِنْ لِسَانِهِ رَحِمَ اللهُ عَبْدًا قَالَ خَيْرًا
کند زبانش بیامرزد خدا بنده را که بگوید سخن

فَغَنِمَ أَوْ سَكَتَ فَسَلِمَ رَحِمَ اللهُ
غنیمت یابد یا خموش باشد یا سلامت یابد بیامرزد خدا

الْمُتَخَلِّلِينَ مِنْ أُمَّتِي فِي الْوُضُوءِ وَالطَّعَامِ
خلال کنندکانرا از امت من در وضو ساختن و طعام خوردن

أَبَى اللهُ أَنْ يَرْزُقَ عَبْدَهُ الْمُؤْمِنَ إِلَّا مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُ
نخواهد خدا که روزی دهد بنده مومن را مگر از انجا که نداند

كَادَ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كُفْرًا
خواست درویشی که باشد بکفر انجامید

وَكَادَ الْحَسَدُ أَنْ يَغْلِبَ الْقَدَرَ
وخواست حسد که غلبه کند بر قدر

يُطْبَعُ الْمُؤْمِنُ عَلَى كُلِّ خُلُقٍ لَيْسَ الْخِيَانَةَ
افریدند مومن را بر همه خویها نیست خیانت

وَالْكَذِبَ فِي الدِّينِ خُصَّ الْبَلَاءُ بِمَنْ عَرَفَ النَّاسَ
و دروغ در دین خاص شد بلا بانکس که شناخت مردمانرا

وَعَاشَ فِيهِمْ مَنْ لَمْ يَعْرِفْهُمْ
وزیست در میان انکس که نشناخت ایشانرا

كَمْ مِنْ مُسْتَقْبِلٍ يَوْمًا لَا يَسْتَكْمِلُهُ
چند کسا که استقبال کند امروز را و تمام نرسد بدان

وَمُنْتَظِرٍ غَدًا لَا يَبْلُغُهُ عَجِبْتُ لِغَافِلٍ
وچند منتظر فردا که نرسد بدان عجب دارم از غافل

وَلَا يُغْفَلُ عَنْهُ
از او غافل نیستند

وَعَجِبْتُ لِمُؤَمِّلٍ دُنْيَا وَالْمَوْتُ يَطْلُبُهُ
وعجب دارم از امید دارنده دنیا و مرگ او را جوید

الکذ

وَعَجِبْتُ لِضَاحِكٍ مِلْءَ فِيهِ وَلَا يَدْرِي
وعجب دارم انکس کہ بخندد پری دهن ونداند کہ

أَرْضَى اللّٰهَ أَمْ أَسْخَطَهُ يَا عَجَبًا كُلَّ الْعَجَبِ
خشنود کرد خدا را یا بخشم آورد ای عجب همه عجب

لِلْمُصَدِّقِ بِدَارِ الْخُلُودِ وَهُوَ يَسْعَى لِدَارِ
مر راست دارنده بهشت را واو کاری کند سرای

الْغُرُورِ عَجَبًا لِلْمُؤْمِنِ فَوَاللّٰهِ لَا يَقْضِي اللّٰهُ
فریب را عجبا است کار مؤمن بحق خدا که نکرد خدا

لِلْمُؤْمِنِ قَضَاءً إِلَّا كَانَ خَيْرًا لَهُ اقْتَرَبَتِ
کار مؤمن را کاری که نه نکو باشد بهتر اورا نزدیک شد

السَّاعَةُ وَلَا يَزْدَادُ النَّاسُ إِلَّا حِرْصًا
قیامت وافزون نگشت مردمان را مگر حریصی

وَلَا تَزْدَادُ مِنْهُمْ إِلَّا بُعْدًا يَهْرَمُ
وافزون نگشت ایشان را الا دوری پیر میشود

ابْنُ آدَمَ وَيَشِبُّ مِنْهُ اثْنَتَانِ الْحِرْصُ
فرزند آدمی وجوان میشود ازو دو چیز حرص

عَلَى الْمَالِ وَطُولُ الْأَمَلِ وَفِي رِوَايَةٍ
بر مال ودرازی امید ودر روایتی

وَالْحِرْصُ عَلَى الْعُمُرِ جُبِلَتِ الْقُلُوبُ
حرص بر زندگانی آفریدند دلها را

على حب من احسن اليها وبغض من اساء

بر دوستی آنکس که نیکو کرد باوی و کین آنک بدی کرد

اليها جف القلم بالشقي والسعيد

باوی خشک شد قلم احکام جملهٔ بدبختی و نیکبختی

وفرغ من اربع من الخلق والخلق والاجل

و پرداخته شد از چهار چیز آفرینش زشت و نیکو و خوی خوش و اجل

والرزق وفرغ الله الى كل عبد

و روزی فارغ کردن خدا با هر بنده از پنج چیز

من خمس من عمله واجله واثره ومضجعه

از کردارش و اجلش و نشانش و آرامگاهش

ورزقه لا يتعداهن عبد جف القلم

و روزیش و نگذارد ازین پنج بنده خشک شد قلم

ثما انت لاقيه تجدون من شر الناس

آنچ بتو رسد آن باید شما ازبدترین مردمان

ذا الوجهين الذي يأتي هؤلاء

دو روی را آنک آید باین گروه

بوجه وهؤلاء بوجه يذهب الصالحون

بروی و زبانی و آن گروه بروی و زبانی دیگر برود نیکان

اسلافا الاول فالاول حتى تبقى الا حثالة

پیش روان نخست نخست تا نماند مگر خاشاکی

كحثالة التمر والشعير لا يبالي الله بهم

همچو خاشاك خرما وجو نكند نظر خدا بديشان

يبصر احدكم القذى في عين اخيه

مي بيند يكي از شما خاشاك در چشم برادر

ويدع الجذع في عينه كبرت خيانة

وبگذارد درخت را در چشم خود بزرگ خيانتي باشد

ان تحدث اخاك حديثا هو لك به مصدق

كه سخن گوي برادر خويش را سخن گفتني او ترا بدان راست دارنده باشد

وانت له كاذب كان الحق

وتو او را دروغ دارنده پنداري كه داشت حق

فيها على غيرنا وجب وكان الموت

در دنيا بر غير ما واجبست وپنداري كه مرگ

فيها على غيرنا كتب وكان الذين

در دنيا بر غير ما نبشته اند وپنداري آنكساني كه ما با جنازه

نشيع من الاموات سفر قليل الينا

ايشان ميرويم از مردگان مسافراند اندك روزگار

راجعون نبوئهم اجداثهم ونأكل

بما باز خواهند گشت مي سازيم گورهاشان مي خوريم

تراثهم كانا مخلدون بعدهم

ميراثشان پنداري كه ما جاودان مانيم ما از پس ايشان

قد نسينا كل واعظة وامنا كل جائحة

فراموش كرديم هر پندي وايمن بوديم از هر آفتي

طوبى لمن شغله عيبه عن عيوب

خنك آنرا كه مشغول كرد عيب او از عيبهاي

الناس وانفق من مال اكتسبه

مردمان وخرج كرد از مالي كسب كرد آنرا

من غير معصية وخالط اهل الفقه

از نه معصيت وآميخت باخداوند فقه

والحكمة وجانب اهل الذل

ودانش وكرانه كرد از اهل خواري

والمعصية طوبى لمن ذل في نفسه

وبزه كاري خنك آنكس را كه خوار است در تن خود

وحسنت خليقته وانفق الفضل

ونيكو است آفرينش وي وخرج كرد افزوني از

من ماله وامسك الفضل

مالش ونگاه داشت افزوني

من قوله ووسعته السنة ولم يعدها

از گفتارش وفراخ شد بروي سنت ونگذشت

الى بدعة طوبى لمن طاب كسبه

ازان به بدعتي خنك آنكس كه حلال باشد كسب او

وصلحت سريرته وكرمت علانيته

ونيك بود اندرون او وگرامي بود بيرونش بطلعت

وَعَزَلَ عَنِ النَّاسِ شَرَّهُ طُوبَى لِمَنْ عَمِلَ بِعِلْمِهِ

ودور داشت از مردم بدی خود خنک آنراکه کار کند بعلم خویش

يَا ابْنَ آدَمَ عِنْدَكَ مَا يَكْفِيكَ وَأَنْتَ

ای فرزند آدم نزد تست آنچ ترا بس است وتوی

تَطْلُبُ مَا يُطْغِيكَ ابْنَ آدَمَ لَا بِقَلِيلٍ

جوی آنچ ترا طغیان اندازد ای فرزند آدم نه باندک

تَقْنَعُ وَلَا بِكَثِيرٍ تَشْبَعُ طُوبَى

قانعی ونه بسیار سیر شوی خنک

لِمَنْ هُدِيَ إِلَى الْإِسْلَامِ وَكَانَ عَيْشُهُ كَفَافًا

آنراکه راه نمودند باسلام وباشد عیش او بسنده

باب الرابع

شفاعت کنید تا مزد یابید سفر کنید تا درست باشید

اِشْفَعُوا تُؤْجَرُوا سَافِرُوا تَصِحُّوا

وغنیمت یابید آسان کنید ودشخوار مکنید وآرام دهید

تَغْنَمُوا يَسِّرُوا وَلَا تُعَسِّرُوا وَسَكِّنُوا

ورمیده مکنید نزدیک جوئید وصلاح جوئید

وَلَا تُنَفِّرُوا قَارِبُوا وَسَدِّدُوا

زیارت کنید گه گاه تا زیادت گردد دوستی ببند وتوکل کن

زُرْ غِبًّا تَزْدَدْ حُبًّا قَيِّدْهَا وَتَوَكَّلْ

ابدا بمن تعول اخبر تقله وثق بالناس

ابتدا بکن بعیالکن بیازما پس دشمن دار اعتقاد بمردمان

رويدا قيدوا العلم بالكتاب

باهستگی کن بندکن علم را بنوشتن در کتاب

اقلل من الدين تعش حرا واقلل من الذنوب

کم کن از وام تا آزاد زیی و کم کن از گناهان

يهن عليك الموت وانظر في اي

تا آسان گردد بر تو مرگ و بنگر در کدام

نصاب تضع ولدك فان العرق

گوهر آدمی نهی فرزندت را بدرستی که رگ

دساس كن ورعا تكن اعبد الناس

کشنده است باش تو پرهیزکار تا باشی عابدترین مردمان

وكن قنعا تكن اشكر الناس

و باش قانع تا باشی شاکرترین مردمان

واحب للناس ما تحب لنفسك

و دوست دار از برای مردمان آنچه دوست داری ترا

تكن مؤمنا واحسن مجاورة

تا باشی مومن و نیکو کن همسایگی

من جاورك تكن مسلما ابا هريره

با آنکه همسایگی تو کند تا باشی مسلمان ابو هریره

احسن جوار من جاورك تكن مسلما

نیك کن همسایگی با هر که با تو همسایگی کند تا باشی مسلمان

واحسن مصاحبة من صاحبك تكن

نیك کن دوستی وصحبت با آنك صحبت کند با تو تا باشی

مؤمنا واعمل بفرايض الله تكن

مؤمن وبکزار فریضهای خدا تعالی تا باشی

عابدا وارض بقسم الله تكن

عبادت کننده وراضی شو بقسمهای خدای تعالی تا باشی

زاهدا ازهد في الدنيا يحبك الله

زاهد زاهد شو در دنیا دوست دارد ترا خدا

وازهد فيما في ايدي الناس

وقطع نظر شو در آنچ در دستهای مردمانست

تحبك الناس كن في الدنيا

دوست دارند ترا مردمان باش در دنیا

كانك غريب او كانك عابر سبيل

چنانك تو غریبی یا چنانك تو راه گذری راهی

وعد نفسك من اصحاب القبور

واذکار ترا از اهل گورستان

[illegible]

انصر اخاك ظالما او مظلوما

یاری ده برادر ترا خواه ظلم باشد خواه مظلوم

دَعْ مَا يُرِيبُكَ اِلَى مَا لَا يُرِيبُكَ

بگذار آنچ ترا بشك افكند وا ازآنچ بشك نيارد ترا

اِرْحَمْ مَنْ فِى الْاَرْضِ يَرْحَمْكَ مَنْ فِى

رحم كن آنراكه در زمين است تا رحمت كند ترا آفريدگار

السَّمَاۤءِ اِسْمَحْ يُسْمَحْ لَكَ اَسْبِغِ

آسمانها و زمين است آسان گير تا آسان گيرند بليق تمام كن

اَلْوُضُوْءَ يُزَدْ فِى عُمْرِكَ وَسَلِّمْ

آبدست را تا افزون كند در عمر تو سلام ده

عَلَى اَهْلِ بَيْتِكَ يَكْثُرْ خَيْرُ بَيْتِكَ

بر اهل خانهء تو تا بسيار شود نيكى خانهء تو

اِسْتَعْفِفْ عَنِ السُّؤَالِ مَا اسْتَطَعْتَ

باز ايست از خواستن چندانك توانى

بُلُّوا اَرْحَامَكُمْ وَلَوْ بِالسَّلَامِ

تازه داريد خويشاوندى واگر بسلامى باشد

تَهَادَوْا تَزْدَادُوا حُبًّا وَهَاجِرُوا تُوَرِّثُوا

هديه دهيد افزون گردانيد دوستى وهجرت كنيد از وطن

اَبْنَاۤءَكُمْ مَجْدًا وَاَقِيلُوا الْكِرَامَ

تا بيابند فرزندان شما بزرگى ودرگذاريد از كريمان

عَثَرَاتِهِمْ تَهَادَوْا فَاِنَّ الْهَدِيَّةَ تُذْهِبُ

سهوهاى ايشان هديه دهيد كه هديه ببرد اندوه دل

وَحَرَ الصَّدْرِ ○ تَهَادُوا بَيْنَكُمْ فَاِنَّ

وسینه را هدیه دهید میان شما بدرستی که

الْهَدِيَّةَ تُذْهِبُ بِالسَّخِيمَةِ ○ تَهَادُوا

هدیه ببرد عداوت هدیه دهید

تَحَابُّوا ○ وَرُوِيَ تَهَادُوا فَاِنَّهُ يُضَعِّفُ

دوستدار باشید وروایت کرده‌اند هدیه دهید که آن بیفزاید

الْحُبَّ وَيُذْهِبُ بِغَوَائِلِ الصَّدْرِ تَهَادُوا

دوستی را و ببرد کینهای سینه را هدیه دهید

بَيْنَكُمْ فَاِنَّ الْهَدِيَّةَ تُذْهِبُ بِالضَّغَائِنِ

میان شما بدرستی که هدیه ببرد دشمنیها را

اُطْلُبُوا الْخَيْرَ عِنْدَ حِسَانِ الْوُجُوهِ

بجوئید نیکی از نیکو رویان

بَلِّغُوا عَنِّي وَلَوْ آيَةً وَحَدِّثُوا عَنْ بَنِي

برسانید از من واگر آیتی از قرآن بود وحدیث گوئید از بنی

اِسْرَائِيلَ وَلَا حَرَجَ ○ قُلِ الْحَقَّ وَاِنْ كَانَ

اسرائیل یعنی از قوم موسی و نیست بزه بگوی حق اگرچه باشد

مُرًّا ○ اِتَّقِ اللّٰهَ حَيْثُ كُنْتَ اَتْبِعِ السَّيِّئَةَ

تلخ بترسید از خدای تعالی هر جا که باشید از پی بدی در بیارید

الْحَسَنَةَ تَمْحُهَا وَخَالِطِ النَّاسَ

نیکی تا آن را پاک کند و بزی با مردمان

بِخُلُقٍ حَسَنٍ اِتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَاِنَّهُ

بخوی خوش پرهیزید از فراست مؤمن که او

يَنْظُرُ بِنُورِ اللّٰهِ اِتَّقُوا الْحَرَامَ فِي الْبُنْيَانِ

بنگرد بنور خدا پرهیزید از حرام در بنیادها

فَاِنَّهُ اَسَاسُ الْخَرَابِ اَكْرِمُوا اَوْلَادَكُمْ

که آن بنیاد خرابیست گرامی دارید فرزندان شمارا

وَاَحْسِنُوا اٰدَابَهُمْ رَوِّحُوا الْقُلُوبَ سَاعَةً

و نیکو آموزید ادبهای ایشان آسایش دهید دلهارا بعد از طاعت ساعة

بِسَاعَةٍ قُولُوا خَيْرًا تَغْنَمُوا اَوِ اسْكُتُوا

بساعة بگویید نیکی تا غنیمت یابید یا خاموش شوید

عَنْ شَرٍّ تَسْلَمُوا تَخَيَّرُوا لِنُطَفِكُمْ اَكْثِرُوا

از بدی تا سلامت یابید برگزینید آبهای شمارا بسیار یاد کنید

مِنْ ذِكْرِ هَادِمِ اللَّذَّاتِ اِعْتَمُّوا

از یاد کرد خراب کننده لذتهارا یعنی مرگ را دستارها پیچید

تَزْدَادُوا حِلْمًا اِعْمَلُوا فَكُلٌّ مُيَسَّرٌ

تا زیادت شود وقار شما کار کنید که جمله آسانست

لِمَا خُلِقَ لَهُ تَزَوَّجُوا الْوَدُودَ الْوَلُودَ

آنرا که آفریده شد اورا زن کنید مهرافزای یعنی دوست شوی و زاینده

فَاِنِّي مُكَاثِرٌ بِكُمُ الْاَنْبِيَاءَ تَسَحَّرُوا

که من تفاخر کنم ببسیاری شما بر پیغامبران سحور خورید

یعنی سحور خورید

فَاِنَّ فِي السَّحُورِ بَرَكَةً اِتَّقُوا النَّارَ

بدرستی که در سحور برکتاست بپرهیزید از آتش

وَلَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ اِتَّقُوا الشُّحَّ فَاِنَّ الشُّحَّ

واگرچه بنیم خرما بود بپرهیزید از بخل که بخل

اَهْلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ اِسْتَغْنُوا

هلاك گردانید آنکسانرا که پیش از شما بودند بی نیاز باشید

عَنِ النَّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّوَاكِ اَعْرُوا النِّسَاءَ

از مردمان واگرچه بپاره چوب مسواك بود برهنه دارید زنانرا

يَلْزَمْنَ الْحِجَالَ اِسْتَوْصُوا بِالنِّسَاءِ خَيْرًا

تا ملازمت نمایند پردهها را یکدیگررا وصیت کنید بنیکو داشت زنان کار ایشان

فَاِنَّهُنَّ عَوَانٍ عِنْدَكُمْ حَصِّنُوا اَمْوَالَكُمْ

که ایشان اسیرانند نزد شما در حصن آرید مالهای شما

بِالزَّكٰوةِ وَدَاوُوا مَرْضَاكُمْ بِالصَّدَقَةِ

بزکوة دادن و داروی کنید بیماران شمارا بصدقه

وَاَعِدُّوا لِلْبَلَاءِ الدُّعَاءَ اِغْتَنِمُوا الدُّعَاءَ

و بسازید پیش بلا دعارا و غنیمت دارید دعارا

عِنْدَ الرِّقَّةِ فَاِنَّهَا رَحْمَةٌ اَلِظُّوا بِيَا ذَا الْجَلَالِ

بنزد رقت دل که آن رحمت بود ملازمت نمایند بگفتن این کلمات معنیش

وَالْاِكْرَامِ اِلْتَمِسُوا الرِّزْقَ فِي خَبَايَا

ای خداوند بزرگ و مکرم بجوئید روزی در پنهانهای زمین یعنی در کانها

الارض تفرغوا من هموم الدنيا ما استطعتم

فارغ شوید از اندیشهای دنیا چندانك توانید

كيلوا طعامكم يبارك لكم فيه

بپیمایید طعام شما تا بركات كند شمارا دران

اطلبوا الفضل عند الرحماء من امتي

بجویید فضل بنزد رحیم دلان از امت من

تعيشوا في اكنافهم اطلبوا الخير

زندگانی كنید در پناههای شان بجویید نیكی

دهركم وتعرضوا النفحات رحمة الله

در همه روزگار شما و تعرض كنید بوییهای رحمت خدارا

فان لله نفحات من رحمته يصيب بها

بدرستی كه خدارا از بخشایش او برساند بدان

من يشاء من عباده اجمعوا وضوءكم

انكس را كه خواهد از بندگانش جمع كنید اب دست شما

جمع الله شملكم نوروا بالفجر

جمع كند خدا پراكندگی شما بروشنی كنید نماز بامداد

فانه اعظم للاجر تمسحوا بالارض

كه ان بزرگتر بود بثواب دست مالید در زمین

فانها بكم برة دع الناس يرزق الله

كه شمارا نیكست بگذار مردمانرا تا روزی دهد خدا

بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ اِسْتَعِينُوا عَلَى اُمُورِكُمْ

بعضی را از ایشان بعضی یاری خواهید بر کارهای شما

بِالْكِتْمَانِ اِسْتَعِينُوا عَلَى اِنْجَاحِ

بپوشیدن یاری خواهید بر روا بودن

الْحَوَائِجِ بِالْكِتْمَانِ لَهَا اِلْتَمِسُوا

حاجتها بپوشیدن از آن طلب کنید

الْجَارَ قَبْلَ شِرَاءِ الدَّارِ وَالرَّفِيقَ قَبْلَ الطَّرِيقِ

همسایه پیش خریدن سرای و همراه پیش از رفتن راه

تَدَاوَوْا فَاِنَّ الَّذِي اَنْزَلَ الدَّاءَ اَنْزَلَ الدَّوَاءَ

دارو کنید که آنکه فرستاد درد فرستاد درمان

اُحْثُوا فِي وُجُوهِ الْمَدَّاحِينَ التُّرَابَ

بپاشید در روی مداحان خاک

اَحْسِنُوا اِذَا وُلِّيتُمْ وَاعْفُوا عَمَّا مَلَكْتُمْ

نیکو کنید چون پادشاه باشید و در گذارید از آنچ پادشاه شوید بر آن

اَطْعِمُوا طَعَامَكُمُ الْاَتْقِيَاءَ

بخورانید طعام شما پرهیزکاران

وَاَوْلُوا مَعْرُوفَكُمُ الْمُؤْمِنِينَ

و دهایید باز نیکوئی شما از مؤمنان

اِسْتَعِيذُوا بِاللّٰهِ مِنْ طَمَعٍ يَهْدِي

پناه برید بخدا از طمعی که راه دهد

الى طمع اجملوا في طلب الدنيا فان

بانیکوئی عاملت کنید درجستن دنیا که هر کسرا

كلا ميسر لما خلق له منها

آسان کردانیده اند انچه بیافرید اورا ازان

اصلحوا دنياكم واعملوا لآخرتكم

نیک کنید دنیای شمارا وکار کنید جهت آخرت شما

افشوا السلام تسلموا افشوا السلام

فاش دارید سلام تا سلامت باشید فاش دارید سلام

واطعموا الطعام وصلوا الارحام

بخورانید خوردنی را وپیوندید خویشاوندان خود برد

وصلوا بالليل والناس نيام تدخلوا

ونماز کنید بشب ومردمان خفته باشند تا درآیید

الجنة بسلام احفظوني في

بهشت بسلامت حق من نگاه دارید در

اصحابي فانهم خيار امتي احفظوني

اصحاب من که ایشان بهترینان امت منند نگاه دارید

في عترتي استشيروا ذوي العقول

در خویشان من مشورت کنید از خداوندان خرد

ترشدوا ولا تعصوهم فتندموا توبوا الى الله

تا راه راست یابید ومکنید نافرمانی ایشانرا که پشیمان شوید توبه کنید بخدا

مِنْ قَبْلِ اَنْ تَمُوتُوا وَبَادِرُوا بِالاَعْمَالِ
پیش از آنك بمیرید وبشتابید بکردارهای

الزَّاكِيَةِ قَبْلَ اَنْ تُشْغَلُوا وَصِلُوا
پاکیزه پیش از آنك مشغول شوید وبپیوستگی جوید

الَّذِي بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ بِكَثْرَةِ
میان شما ومیان رضای حق بسیار

ذِكْرِكُمْ اِيَّاهُ تَجَافَوْا عَنْ عُقُوبَةِ
یاد کردن شما ازا یعنی مراد را دور شوید از عقوبت

ذَوِي الْمُرُوَّةِ مَا لَمْ تَكُنْ حَدًّا
خداوندان مروت چون وجوب حدی نبود

تَجَافَوْا عَنْ ذَنْبِ السَّخِيِّ فَاِنَّ اللّٰهَ تَعَالَى
دور شوید از گناه جوانمرد که خدای تعالی

آخِذٌ بِيَدِهِ كُلَّمَا عَثَرَ عُودُوا الْمَرِيضَ
گیرنده است دست وی هرگاه که بلغزد بپرسید بیمار را

وَاتَّبِعُوا الْجَنَائِزَ تُذَكِّرْكُمُ الاٰخِرَةَ
ودر پی روید جنازها را تا یاد دهد شما را آخرت

لِيَكُنْ بَلَاغُ اَحَدِكُمْ مِنَ الدُّنْيَا كَزَادِ الرَّاكِبِ
باید که باشد یکی از شما از دنیا چون زاد سواری ره گذری

اِغْتَنِمْ خَمْسًا قَبْلَ خَمْسٍ شَبَابَكَ
غنیمت دار پنج چیز پیش از پنج چیز جوانی تو

قَبْلَ هَرَمِكَ وَصِحَّتَكَ قَبْلَ سُقْمِكَ

پیش از پیری و تندرستی پیش از بیماری

وَغِناكَ قَبْلَ فَقْرِكَ وَفَراغَكَ قَبْلَ شُغْلِكَ

و توانگری پیش از درویشی تو و فراغت تو پیش از مشغولی تو

وَحَيوتَكَ قَبْلَ مَوْتِكَ لِيَأْخُذِ الْعَبْدُ

و زندگی تو پیش از مرگ تو باید که بستاند بنده

مِنْ نَفْسِهِ لِنَفْسِهِ وَمِنْ دُنْياهُ لِآخِرَتِهِ

از نفس خویش جهت خویش و از دنیاش جهت آسایش خویش

وَمِنَ الشَّبِيبَةِ قَبْلَ الْكِبَرِ وَمِنَ الْحَياةِ

و از جوانی پیش از پیری و از زندگانی

قَبْلَ الْمَماتِ فَما بَعْدَ الدُّنْيا مِنْ دارٍ

پیش از مرگ نیست پس از دنیا از سرای

اِلَّا الْجَنَّةُ اَوِ النّارُ كُونُوا فِي الدُّنْيا

مگر بهشت یا دوزخ باشید در دنیا

اَضْيافًا وَاتَّخِذُوا الْبُيُوتَ مَساجِدًا

همچو مهمانان و بگیرید خانهارا مسجدها

وَعَوِّدُوا الْقُلُوبَ الرِّقَّةَ وَاَكْثِرُوا

و عادت کنید دلهارا بنرمی و بسیار کنید

التَّفَكُّرَ وَالْبُكاءَ لا تَخْتَلِفَنَّ

اندیشه و بسیار کنید گرید

یعنی با آسمان رسد

اتقوا دعوة المظلوم فانها تحمل على الغمام

بپرهیزید از دعای ستم رسیده که او را بر دارند بر میغ

يقول الله تعالى وعزتي وجلالي

گوید خدای تعالی بعزت من و بجلال من

لانصرنك ولو بعد حين اكرموا

که هرآینه یاری دهم ترا ای مظلوم واگرچه پس روزگاری بود گرامی دارید

الشهود فان الله يستخرج بهم الحقوق

گواهان را که بدرستی خدا بیرون آرد بدیشان حقها را

ويدفع بهم الظلم ارحموا ثلثة غني قوم

و دفع کند بدیشان ستم رحمت برید بر سه تن توانگر گروهی

افتقر وعزيز قوم ذل وعالما يلعب به

که درویش شود و عزیز گروهی که خوار شود و عالمی که بازی کنند با او

الحمقا والجهال تعشوا ولو بكف

نادانان و بی خردان شام خورید واگرچه بکفی بود

من حشف فان ترك العشاء مهرمة

از خرمای بد که ترک شام خوردن پیری آرد

انظروا الى من هو اسفل منكم ولا تنظروا

بنگرید بانکس که او فروتر از شما است و منگرید

الى من هو فوقكم فانه اجدر

بانکه او بالای شما است که سزاوارتر است

الا تزدروا نعمة الله علیکم

عیب نکنید بهمه حال نعمت خدا را که بر شما است

اَمِطِ الاذی عن طریق المسلمین

بیندازید رنج کشتن را از راه مسلمانان

تکثر حسناتک احبب حبیبک

تا بسیار شود نیکیهای تو دوست دار دوست ترا از دورها

هونا ما عسی ان یکون بغیضک یوما ما

خوار تر اندک مبر که تواند بود که دشمن تو شود روز

وابغض بغیضک هونا ما عسی ان یکون

دو دشمن گیر دشمن ترا اندک میانه کاری باشد او

حبیبک یوما ما اوصیک بتقوی الله

دوست تو شود روزی اندر روزها وصیت کنم ترا بترس خدا

فانه رأس امرک وعلیک بالجهاد فانه

که آن سر همه کار تست و بر تو باد غزو کردن که غزا

رهبانیة امتی ولیردک عن الناس

رهبانی امت منست باید که بازدارد ترا از بدی مردمان

ما تعرف من نفسک واخزن لسانک

آنچه شناسی اندر تو از بدی و خاموش دار زبان تو

الا من خیر فانک بذلک تغلب الشیطان

مگر از نیکی که تو بدان غالب شوی بر دیو

اقرا القرآن ما نهاك فاذا لم ينهك

بخوان قرآن چندانك باز دارد ترا از بدی پس چون نه دارد از بدی باز ترا

فلست تقراه ادّ الامانة الی من ائتمنك

همچنانست كه نمی خوانی آنرا بازده امانت را بآنكس كه امين ساخت ترا

ولا تخن من خانك اعطوا الاجير

ومكن خيانت بآنكس كه با تو خيانت كرد بدهيد مزدوررا

اجره قبل ان يجف عرقه احفظ الله

مزدش پيش از آنك خشك شود عرقش نگاه دار خدارا

يحفظك احفظ الله تجده امامك

تا نگاه دارد ترا ونگاه دار فرمان خدارا تا يابی اورا پيش خويش

تعرّف الی الله فی الرخاء يعرفك فی

فراموش مكن خدارا در فراخی تا فرياد تو رسد در

الشدة واعلم ان ما اصابك لم يكن

سختی وبدانك هرچه بتو خواهد رسيد نبود كه از تو

ليخطئك وما اخطاك لم يكن

در گذرد آنچ از تو درخواهد گذشت نباشد كه

ليصيبك واعلم ان الخلايق

بتو رسد وبدانك اگر همه خلق

لو اجتمعوا علی ان يعطوك شيئا

گرد شوند كه بدهند ترا چيزی

لَمْ يُرِدِ اللهُ اَنْ يُعْطِيَكَ لَمْ يَقْدِرُوا عَلَيْهِ

که بخواهد خذا که بدهد بتو توانا نباشند بران

اَوْ يَصْرِفُوا عَنْكَ شَيْئاً اَرَادَ اللهُ اَنْ

یا خواهند بگذارند از تو چیزی که خواهد خذا که

يُصِيبَكَ بِهِ لَمْ يَقْدِرُوا عَلَى ذٰلِكَ

برسد بتو انرا توانا نباشند که باز کردانند از تو

فَاِذَا سَاَلْتَ فَاسْاَلِ اللهَ وَاِذَا اسْتَعَنْتَ

پس خواهی چون بخواه از خذا و چون یاری خواهی

فَاسْتَعِنْ بِاللهِ وَاعْلَمْ اَنَّ النَّصْرَ مَعَ الصَّبْرِ

یاری بخواه از خذا و بدانکه نصرت با صبر است

وَاَنَّ الْفَرَجَ مَعَ الْكَرْبِ وَاَنَّ مَعَ

و بدرستیکه فرج با غمم پیوسته است و با هر دشواری

الْعُسْرِ يُسْراً وَاعْلَمْ اَنَّ الْقَلَمَ

آسانی است و بدانکه قلمها

قَدْ جَرَى بِمَا هُوَ كَائِنٌ عِشْ مَا شِئْتَ

رفت بانچ خواهد بود بزی چندانکه خواهی

فَاِنَّكَ مَيِّتٌ وَاَحْبِبْ مَنْ اَحْبَبْتَ

که اخر خواهی مرد دوست دار انرا که خواهی

فَاِنَّكَ مُفَارِقُهُ وَاعْمَلْ مَا شِئْتَ ما

که از وی جدا خواهی شد و بکن هرچه خواهی

فإنك مجزي به اصنع المعروف

که تو مکافات کنند بدان بکن نیکوی

الى من هو اهله والى من ليس اهله

بانکه او اهل آنست وبانکه نیست اهل آن

فإن اصبت فهو اهله وان لم تصب

اگر یافتی ورسیدی پس او اهل نیکوست واگر نیابی

اهله فانت من اهله اشتدي

اهل نیکوی پس تو از اهل آنی سخت کن کار

ازمة تنفرجي انفق يا بلال

درد شو آری تا فرج یابی خرج کن یا بلال

ولا تخش من ذي العرش اقلالا

ومترس از خداوند عرش از اندکی روزی

بشر المشائين في ظلم الليل الى المساجد

مژده دهید روندگان را در تاریکیهای شب مسجدها

بالنور التام يوم القيمة عليكم

بروشنایی تمام روز قیامت برشما باد

من الاعمال بما تطيقون فان الله

که عملها کنید چندانکه توانید که خدا

لا يمل حتى تملوا عليك بذات الدين

مکافات ملالت نکند تا شما ملالت دربایید بر تو باد ذات خداوند دین خواهی یعنی دیندارا

ترتب

يد الى اذا وزنتم فارجحوا اذا اتاكم

تا او نعمت شود دست تو چون بسنجيد افزون بسنجيد چون بيايد بشما

كريم قوم فاكرموه اذا جاءكم

بزرگ گروهى گرامى داريدش چون بيايد بشما

الزائر فاكرموه اذا غضبت فاسكت

زيارت كننده گرامى داريدش چون خشم گيرى خاموش شو

اذا احب احدكم اخاه فليعلمه

چون دوست دارد يكى از شما برادرش را بايد كه آگاهاند اورا

اذا بويع لخليفتين فاقتلوا الآخر منهما

چون بيعت كنند دو خليفه را بكشيد پسينرا از ايشان

اذا تمنى احدكم فلينظر ما يتمنى

چون آرزو كند يكى از شما بايد كه بنگرد كه چه آرزو ميكند

فانه لا يدرى ما كتب له من امنيته

كه او نداند كه چه نوشته اند اورا از آن آرزوش

باب الخامس

نگشت درويش هرکه بقناعت زيست نکرد عزيز خداى کسى را بجهل

ما عال من اقتصد ما اعز الله بجهل

هرگز و نكرد خوار هيچ كسى را بحلم هرگز بيرون نكشيدند رحمت

قط ولا اذل بحلم قط ما نزعت الرحمة

الا من شقي ما شقي عبد قط بمشورة

مگر از ذل بدبختی نشد بدبخت بنده هرگه بمشورت کرده

ولا سعد باستغناء برأي ما خاب

ونگشت نیکبخت بی نیازی برای خویش نومید نگشت

من استخار ولا ندم من استشار

هرکه نماز استخاره کرد ونگشت پشیمان هرکه مشورت کرده

ما آمن بالقرآن من استحل محارمه

نیاورد ایمان بقرآن آنکه حلال داشت حرامهای آن

ما رزق العبد رزقا اوسع عليه

نداده‌اند روزی بنده روزی فراخ تر بروی

من الصبر ما خالطت الصدقة مالا الا

از صبر نیامیخت صدقه مالی

الا اهلكته ما نقص مال

الا نیست کرد آن را نکرده کم مال

من صدقة ولا عفا رجل عن مظلمة

از صدقه دادن ونکرده عفو هیچ مردی از مظلمة

الا زاده الله بها عزا ما تركت بعدي

الا بیفزود او را خدا بوی عز نگذاشتم پس از من

فتنة اضر على الرجال من النساء

فتنه زیان کارتر بر مردمان از زنان

مَا أَصَرَّ مَنِ اسْتَغْفَرَ وَلَوْ عَادَ فِي الْيَوْمِ

نا ایستاد انکس که استغفار کرد واکرچه باز کردد بکناه در روزی

سَبْعِينَ مَرَّةً مَا أَحْسَنَ عَبْدٌ

هفتاد بار نکرد نیکویی بنده

الصَّدَقَةَ إِلَّا أَحْسَنَ اللهُ الْخِلَافَةَ

در صدقه دادن الا نیکو کند خدا بر باقی

عَلَى تَرِكَتِهِ مَا رَأَيْتُ مِثْلَ النَّارِ

او مال ندیدم مانند آتش که

نَامَ هَارِبُهَا وَلَا مِثْلَ الْجَنَّةِ نَامَ طَالِبُهَا

خفته است کریزنده او ولا مثل بهشت که خفته است جوینده آن

مَا كَانَ الرِّفْقُ فِي شَيْءٍ قَطُّ إِلَّا زَانَهُ

نبود مدارا کردن در چیزی هرکز الا بیاراید آن را

وَمَا كَانَ الْخُرْقُ فِي شَيْءٍ إِلَّا شَانَهُ

ونبود سبکساری در چیزی الا بیالاید آن را

مَا اسْتَرْذَلَ اللهُ عَبْدًا إِلَّا حَظَرَ عَنْهُ

خوار نکرد خدا بنده را الا باز داشت

الْعِلْمَ وَالْأَدَبَ مَا أَنْزَلَ اللهُ مِنْ دَاءٍ

ازو علم و ادب نفرستاد خدا از هیچ دردی

إِلَّا أَنْزَلَ لَهُ شِفَاءً مَا زَانَ اللهُ عَبْدًا

الا فرستاد آن را دوائی نیاراست خدا بنده را

بِزِينَةٍ أَفْضَلَ مِنْ عَفَافٍ فِي بَطْنِهِ

بزینتی نیکوتر از پاکدامانی دردبش

وَفَرْجِهِ مَا عَظُمَتْ نِعْمَةُ اللّٰهِ عَلَى عَبْدٍ

وعورتش نگشت فراوان نعمت خدا بربنده

إِلَّا عَظُمَتْ مُؤُونَةُ النَّاسِ عَلَيْهِ

الا فراوان گشت حاجت مردمان بروی

مَا سَتَرَ اللّٰهُ عَلَى عَبْدٍ فِي الدُّنْيَا

بنپوشید خدا بربنده در دنیا

ذَنْبًا فَعَيَّرَهُ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

گناهی که سرزنش کند اورا بدان روز قیامت

مَا أَكْرَمَ شَابٌّ شَيْخًا لِسِنِّهِ

نداشت گرامی جوانی پیری را از بهر پیریش

إِلَّا قَيَّضَ اللّٰهُ لَهُ فِي سِنِّهِ مَنْ يُكْرِمُهُ

الا که بگمارد خدا اورا بنزد پیریش کسی که گرامی دارد شو

مَا امْتَلَأَتْ دَارٌ حَبْرَةً إِلَّا امْتَلَأَتْ

پر گشت هیچ سرای از ناز و نعیم الا که پر کرده

عَبْرَةً وَمَا كَانَتْ فَرْحَةٌ إِلَّا تَبِعَهَا

از اشک و نباشد شادی الا که دریش آید اندوهی

تَرْحَةٌ مَا اسْتَرْعَى اللّٰهُ عَبْدًا رَعِيَّةً

اندوهی شبان نکرد اینرا خدا بنده را رعیتی

فَلَمْ يَحُطْهَا بِنُصْحِهِ إِلَّا حَرَّمَ اللهُ عَلَيْهِ

ونگاه ندارد ایشانرا بنصیحت خویش الا حرام کرده اند خدای تعالی بروی

الْجَنَّةَ مَا مِنْ عَبْدٍ يَسْتَرْعِيهِ اللهُ

بهشت را نیست هیچ بنده که امیری داد اورا خدا

رَعِيَّةً يَمُوتُ يَوْمَ يَمُوتُ غَاشًّا

بر رعیتی که میرد اندروزکه میرد ستمکار

لِرَعِيَّتِهِ إِلَّا حَرَّمَ اللهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ

بر رعیتش الا حرام کرده اند خدا بروی بهشت را

مَا مِنْ رَجُلٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ أَعْظَمَ أَجْرًا

نیست هیچ مردی از مسلمانان بزرگتر بثواب

مِنْ وَزِيرٍ صَالِحٍ مَعَ إِمَامٍ يُطِيعُهُ

از وزیر صالح نیک با پادشاهی که فرمان او برد

وَيَأْمُرُهُ بِذَاتِ اللهِ تَعَالَى مَا مِنْ

وفرمایدش خاص از بهر خدای تعالی نیست هیچ

٣ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَلَهُ ذَنْبٌ يُصِيبُ الْفَيْنَةَ

مؤمنی الا واورا گناهی باشد برسد بدان ساعت

بَعْدَ الْفَيْنَةِ لَا يُفَارِقُهُ حَتَّى يُفَارِقَ الدُّنْيَا

پس از ساعت نشود جدا ازو تا جدا نشود او از دنیا

مَا طَلَعَتْ شَمْسٌ إِلَّا وَبِجَنْبَيْهَا مَلَكَانِ

برنیاید آفتاب الا بدو طرف او دو فرشته

يقولان اللهم عجل لمنفق خلفا وللممسك

گويند اي بار خدا بشتاب آنكس كه خرج بكند عوض

تلفا ما ذئبان ضاريان في زريبة

مال تلف كن نيست دو گرگ زيانكار در گله

غنم باسرع فيها من حب الشرف

گوسفند زيانكارتر در دين از دوستي جاه

والمال في دين المرء المسلم

ومال در دين مرد مسلمان

ما عبد الله بشيء افضل من فقه في الدين

نپرستند خدايرا بچيزي فاضلتر از فقه در دين

ما من شيء اطيع الله فيه باعجل

نيست هيچ چيزي كه بدان طاعت دارند خدايرا زودتر

ثوابا من صلة الرحم وما من عمل

بثواب از پيوستن خويش و نيست هيچ كرداري

يعصى الله فيه باعجل عقوبة من بغي

عصيان كنند خداي تعالى در آن زودتر عقوبت از ظلم و بيدادي

ما فتح رجل على نفسه باب مسئلة

بگشايد مردي بر تن خود دري از سؤال

الا فتح الله عليه باب فقر ما ينتظر

الا بگشايد خدا بروي دري از درويشي چشم ندارد

احدكم من الدنيا الا غنى مطغيا

هيچ يكى از شما از دنيا الا توانگرى در طغيان اندازنده

او فقرا منسيا او مرضا مفسدا او هرما

يا درويشى فراموش كننده يا بيمارى تباه كننده يا پيرى

مفندا او موتا مجهزا ما يصيب

خرف كننده يا مرگى ساز كننده نرسد

المؤمن وصب ولا نصب ولا سقم

مؤمن را دردى و نرسد رنجى و نرسد بيمارى

ولا اذى ولا حزن حتى الهم يهمه

و نرسد آزارى و نرسد غمى تا انديشه با انديشه آورد

الا كفر الله به من خطاياه ما تزال

الا كفارت كند خدا بدان از گناهان او نباشد زايل

المسئلة بالعبد حتى يلقى الله وما فى

سؤال كردن بنده از بنده تا ببيند خدا را و نباشد

وجهه مزعة لا تزال المسئلة باحدكم

در روى وى پاره اندكى گوشت نباشد زايل سؤال كردن بيكى از شما

حتى يلقى الله وليس فى وجهه مزعة لحم

تا ببيند خدا را و نباشد در روى وى اندكى گوشت

باب السائل

لا يُلدَغُ المُؤمِنُ مِن جُحرٍ مرّتَينِ

نگزاند مؤمن را از سوراخی دو بار

لا يَشكُرُ الله مَن لا يَشكُرُ النّاسَ

نکند شکر خدا هر که نکند شکر مردمان

لا يَرُدُّ القَضاءَ الّا الدُّعاءُ ولا يَزيدُ

نکند رد قضا مگر دعا و نیفزاید

في العُمرِ الّا البِرُّ لا حَليمَ الّا ذو عَثرَةٍ

در عمر مگر نیکوئی نیست بردبار مگر خداوند لغزش

ولا حَكيمَ الّا ذو تَجرِبَةٍ لا فَقرَ اَشَدُّ

و نیست حکیم مگر خداوند آزمایش نیست درویشی سخت تر

مِنَ الجَهلِ ولا مالَ اَعوَدُ مِنَ العَقلِ

از نادانی و نه مال سودمندتر از خرد

ولا وَحدَةَ اَوحَشُ مِنَ العُجبِ ولا مُظاهَرَةَ

و نه تنها وحشت تر از خودبینی و نیست هیچ یاوری

اَوثَقُ مِنَ المُشاوَرَةِ ولا حَسَبَ كَحُسنِ

استوارتر از مشورت کردن و نیست هیچ بزرگی همچو نیکو

الخُلُقِ ولا عَقلَ كالتَّدبيرِ

خوی و نیست هیچ خرد چون حسن تدبیر

ولا وَرَعَ كالكَفِّ ولا عِبادَةَ

و نیست هیچ پرهیزکاری چون ظلم نا کردن و نیست هیچ عبادت

كالتفكر ولا ايمان كالحياء

چون تفكر در صنع خدا كرده و نيست ايمان چون شرم

والصبر لا يتم بعد حلم لا خلف

و شكيبائى نيست يتيمى پس از بلوغ نيست خلاف و دروغ

في الاسلام لا عزوبة في الاسلام

در اسلام نيست عزبى در اسلام

لا هجرة بعد الفتح لا ايمان لمن لا امانة

نيست هجرت پس از فتح مكه نيست ايمان انكس را كه امانت نيست

له ولا دين لمن لا عهد له لا رقية

او را و نيست دين انكه را عهد او را نيست افسون كردن

الا من عين او حمة لا هجر فوق

مگر از چشم بدى يا گزيدگى مار و كژدم نيست دورى بيش

ثلاث لا كبيرة مع استغفار

از سه روز نيست گناه بزرگ با استغفار

ولا صغيرة مع اصرار لا هم الا هم الدين

و نيست گناه كوچك با هميشه گردن نيست اندوه مگر اندوه وام

ولا وجع الا وجع العين لا فاقة لعبد

و نيست درد مگر درد چشم نيست درويشى بنده را

يقرأ القرآن ولا غنى له دون لا يغني

كه خواند قرآن و نيست توانگرى جز وى سود ندارد

حَذَرٌ مِنْ قَدَرٍ لَا یُفْلِحُ قَوْمٌ تَمْلِکُهُمْ

پرهیز از قدر دستکاری و پیروزی نیابند گروهی که پادشاه ایشان

اِمْرَأَةٌ لَا یَنْبَغِی لِلصِّدِّیقِ اَنْ یَکُونَ لَعَّانًا

زن باشد روا نبود صدیق را که باشد لعنت کننده

لَا یَفْتِكُ مُؤْمِنٌ لَا یَنْبَغِی لِمُؤْمِنٍ اَنْ یُذِلَّ

قتل نکند بعذر مؤمن روا نبود مؤمن را که خوار کند

نَفْسَهُ لَا یَنْبَغِی لِذِی الْوَجْهَیْنِ

تن خود را روا نبود که مرد دو روی

اَنْ یَکُونَ اَمِینًا عِنْدَ اللهِ لَا یَصْلُحُ الْمَلَقُ

باشد امین بحضرت خدا نیاید شایسته جابلوسی

اِلَّا لِلْوَالِدَیْنِ وَالْاِمَامِ الْعَادِلِ لَا تَصْلُحُ

جابلوسی و تذلل مگر مادر و پدر را و پادشاه عادل را نیاید شایسته

اَلصَّنِیعَةُ اِلَّا عِنْدَ ذِی حَسَبٍ اَوْ دِینٍ

نیکویی کردن مگر بخداوند گوهر نیك یا دین داری

کَمَا لَا تَصْلُحُ الرِّیَاضَةُ اِلَّا فِی النَّجِیبِ

چنانك شایسته نیاید ریاضت مگر در شتر گوهری

لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِی مَعْصِیَةِ الْخَالِقِ

نیست فرمان برداری هیچ مخلوق را در نافرمانی خالق

لَا یَدْخُلُ الْجَنَّةَ قَتَّاتٌ لَا یَدْخُلُ الْجَنَّةَ

نرود ببهشت سخن چین نرود در بهشت

عَبْدٌ لَا يَأْمَنُ جَارُهُ بَوَائِقَهُ لَا يَحِلُّ

بنده که نباشد امین همسایهٔ او از شرهای او نیست حلال

لِمُسْلِمٍ اَنْ يُرَوِّعَ مُسْلِمًا لَا تَحِلُّ الصَّدَقَةُ

مسلمانرا که بترساند مسلمانرا نیست حلال صدقه

لِغَنِيٍّ وَلَا لِذِي مِرَّةٍ قَوِيٍّ لَا يَسْتَقِيمُ

توانگررا ونه خداوند قوت گسیدرا راست نشود

اِيمَانُ عَبْدٍ حَتَّى يَسْتَقِيمَ قَلْبُهُ وَلَا يَسْتَقِيمُ

ایمان بنده تا راست نشود دلش وراست نشود

قَلْبُهُ حَتَّى يَسْتَقِيمَ لِسَانُهُ لَا يُؤْمِنُ

دلش تا راست نشود زبانش . ایمان نیاورد

عَبْدٌ حَتَّى يُحِبَّ لِاَخِيهِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ

بنده تا دوست ندارد برادر مسلمان از خودرا انچ دوست دارد از خودرا

مِنَ الْخَيْرِ لَا يَبْلُغُ الْعَبْدُ حَقِيقَةَ

از نیکی نرسد بنده حقیقت

الْاِيمَانِ حَتَّى يَعْلَمَ اَنَّ مَا اَصَابَهُ لَمْ يَكُنْ

ایمان تا بداند که انچ بدو رسد از نیکی و بدی نتواند که فرو گذرد ازوی

لِيُخْطِئَهُ وَمَا اَخْطَأَهُ لَمْ يَكُنْ لِيُصِيبَهُ

وانچ فرو گذرد ازوی نتواند که بوی رسد

لَا يَسْتَكْمِلُ الْعَبْدُ الْاِيمَانَ حَتَّى

بکمال نرساند بنده ایمانرا تا

يَكُونَ فِيهِ ثَلٰثُ خِصَالٍ اَلْاِنْفَاقُ

بنود دروی سه خصلت نفقه کردن

مِنَ الْاِقْتَارِ وَالْاِنْصَافُ مِنْ نَفْسِهِ

از تنگدستی وانصاف دادن از تن خود

وَبَذْلُ السَّلَامِ لَا يَسْتَكْمِلُ اَحَدُكُمْ

وفراخ داشتن سلام بکمال نرساند هیچ یکی از شما

حَقِيقَةَ الْاِيمَانِ حَتّٰى يَخْزُنَ لِسَانَهُ

حقیقت ایمان را تا دربند ننهد زبان خود

لَا يَرْحَمُ اللّٰهُ مَنْ لَا يَرْحَمُ النَّاسَ

نکند رحمت خدا بر انکه رحمت نکند بر مردمان

لَا يَشْبَعُ الْمُؤْمِنُ دُونَ جَارِهِ لَا يَشْبَعُ

نخورد سیر مؤمن و گرسنه بود همسایه اش نشود سیر

عَالِمٌ مِنْ عِلْمِهِ حَتّٰى يَكُونَ مُنْتَهَاهُ الْجَنَّةُ

عالم از علمش تا انکه که عاقبتش جنت بود

لَا يَزْدَادُ الْاَمْرُ اِلَّا شِدَّةً وَلَا الدُّنْيَا

نیفزاید کار آخر زمان مگر سختی و نیست دنیا

اِلَّا اِدْبَارًا وَلَا النَّاسُ اِلَّا شُحًّا

مگر گشت دادن و نه مردمان مگر بخیل

وَلَا تَقُومُ السَّاعَةُ اِلَّا عَلٰى شِرَارِ النَّاسِ

و برنخیزد قیامت مگر بر بدترین مردمان

ولا مهدي الا عيسى ابن مريم لا يأتي

وينست مهدي كه باخر زمان فروايد مكر عيسى ابن مريم نيايد

على الناس زمان الا والذي بعده شر منه

بر مردمان زماني الا كه پس از بود بدتر از آن بود

لا تقوم الساعة حتى يقل الرجال

ونخيزد قيامت تا كم شود مردان

وتكثر النساء لا يستر عبد

وبسيار شود زنان نپوشد بنده

عبدا في الدنيا الا ستره الله يوم القيمة

گناه بنده در دنيا الا بپوشاند او را خدا روز قيامت

لا خير في صحبة من لا يرى لك من الحق

نيست خير در صحبت آنك نبيند سوا از حق صحبت

مثل الذي يرى له لا تذهب حبيبتا عبد

مانند آنك بيند او را نرود دو چشم بنده

فيصبر ويحتسب الا دخل الجنة لا يبلغ

پس صبر كند و مزد خواهد الا كه در رود در بهشت نرسد

العبد ان يكون من المتقين حتى

بنده بدرجه متقيان تا

يدع ما لا بأس به حذرا لما به البأس

بگذارد حلال از بيم آنك در شبهه افتد

لا يزال طائفة من امتي على الحق ظاهرين

همیشه باشد گروهی از امت من بحق یاد یکدیگر

حتى يأتي امر الله لا تزال نفس الرجل

تا بیاید قیامت زایل نباشد تن مرد

معلقة بدينه حتى يقضى عنه لا يزال

آویخته بوام او تا بگذارند ازوی زایل نباشد

العبد في صلوة ما انتظر الصلوة

بنده از نماز مادام که منتظر نماز بود

لا تظهر الشماتة لاخيك فيعافيه

مکن پیدا شادمانی ببلای برادر تو که باشد عافیت دهد اورا

الله ويبتليك لا تسبوا الدهر فان الله

خدا و مبتلا کند مدهید دشنام زمانه را که خدا گرداننده

هو الدهر لا تسبوا السلطان فانه

زمانه است مدهید دشنام سلطان را که او

فيء الله في ارضه لا تسبوا الاموات

سایهٔ خداست در روی زمین مدهید دشنام مردگان را

فتؤذوا الاحياء لا تمسح يدك

تا برنجانید زندگان را مکن پاک دست

بثوب من لا تكسو لا تسبوا الاموات

بجامهٔ آنکه که جامه اش نپوشانیدی مدهید دشنام مردگان را

فَإِنَّهُمْ قَدْ أَفْضَوْا إِلَى مَا قَدَّمُوا لَهُ لَا يَرُدُّ

که ایشان رسیدند بانچه فرستادند باخرت نباید که

الرَّجُلُ هَدِيَّةَ أَخِيهِ فَإِنْ وَجَدَ فَلْيُكَافِئْهُ

رد کند مرد هدیه برادرش پس اگر چیزی یابد مکافاتش کند

لَا تَرُدُّوا السَّائِلَ وَلَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ لَا تَغْتَابُوا

مکنید رد سائل را واگر نیم خرما بود مکنید غیبت

الْمُسْلِمِينَ وَلَا تَتَّبِعُوا عَوْرَاتِهِمْ وَلَا تَخْرِقَنَّ

مسلمانان را ومجوئید عیبهاشان ومدرید

عَلَى أَحَدٍ سِتْرًا لَا تَحْقِرَنَّ مِنَ الْمَعْرُوفِ

بوهیچ کس پرده نباید که اندک شمرید از نیکوئی

شَيْئًا وَلَا تُوَاعِدْ أَخَاكَ مَوْعِدًا فَتُخْلِفَهُ

چیزی ومده وعده برادر ترا وعده دادی پس خلاف کنی او را

لَا يَتَمَنَّيَنَّ أَحَدُكُمُ الْمَوْتَ لِضُرٍّ نَزَلَ بِهِ

نباید که تمنی کند هیچ کس از شما مرگ را از بهر سختی که فرود آید بوی

لَا يَمُوتَنَّ أَحَدٌ إِلَّا وَهُوَ يُحْسِنُ الظَّنَّ بِاللَّهِ

نمیرد کسی از اهل اسلام مگر او نیکو دارد ظن بخدا

وَلَا تَحَاسَدُوا وَلَا تَنَاجَشُوا وَلَا تَبَاغَضُوا

مبرید حسد بر یکدیگر وبر خرید یکدیگر میفزایید ومدارید دشمن بر یکدیگر را

وَلَا تَدَابَرُوا وَكُونُوا عِبَادَ اللَّهِ

ومکنید پشت بر یکدیگر وباشید بندگان خدا

إِخْوَانًا لَا تَكُونُوا عَيَّابِينَ

برادران مباشيد عيب كنندگان

وَلَا مُدَّاحِينَ وَلَا طَعَّانِينَ وَلَا مُتَمَاوِتِينَ

ونه مدح كنندگان ونه طعنه زنندگان ونه نمايندگان بخلاف راستى

لَا تُعْجَبُوا بِعَمَلِ عَامِلٍ حَتَّى تَنْظُرُوا بِمَ يُخْتَمُ لَهُ

نبايد عجب شما را كردار كاركنى تا بنگريد كه ختم كار او چيست

لَا يُعْجِبَنَّكُمْ إِسْلَامُ رَجُلٍ حَتَّى تَعْلَمُوا

در عجب نيندازد شما را مسلمانى مردى تا بدانيد

كُنْهَ عَقْلِهِ لَا تَجْعَلُونِي كَقَدَحِ الرَّاكِبِ

غايت پايان خرد وى مداريد مرا وراى همه چيز همچون قدح اشترسوار

لَا يَمْنَعَنَّ أَحَدَكُمْ مَهَابَةُ النَّاسِ

نكند منع يكى را از شما ترس مردمان

أَنْ يَقُومَ بِالْحَقِّ إِذَا عَلِمَهُ لَا يَخْلُوَنَّ

كه بپاى دارد حق را چون داند آن نبايد كه خالى باشد

رَجُلٌ بِامْرَأَةٍ فَإِنَّ ثَالِثَهُمَا الشَّيْطَانُ

مردى با زنى كه سيم ايشان شيطان بود

لَا تُرْضِيَنَّ أَحَدًا بِسَخَطِ اللّٰهِ وَلَا تَحْمَدَنَّ

نبايد راضى كرد اند كسى را بچيزى كه خشم خداوند در آن و مستاى كسى را

أَحَدًا عَلَى فَضْلِ اللّٰهِ وَلَا تَذُمَّنَّ أَحَدًا

بدانچ ستاى خداوند ومنكوه كسى را

عَلَى مَا لَمْ يُؤْتِكَ اللّٰهُ فَإِنَّ رِزْقَ اللّٰهِ

بر انچ نداد ست ترا خداي كه روزى خداى را

لَا يَسُوقُهُ إِلَيْكَ حِرْصُ حَرِيصٍ وَلَا يَرُدُّهُ

نكشد بتو حرص حريصى و نباز دارد اورا

عَنْكَ كَرَاهَةُ كَارِهٍ لَا تَسْأَلِ

از تو بد شوار داشتن دشوار دارنده مخواه

الْإِمَارَةَ فَإِنَّكَ إِنْ أُعْطِيتَهَا عَنْ غَيْرِ مَسْأَلَةٍ

پادشاهى كه چون ترا بدهند انرا بى خواستن

أُعِنْتَ عَلَيْهَا وَإِنْ أُعْطِيتَهَا عَنْ مَسْأَلَةٍ

يارى دهندش بر ان و چون بدهند ترا ان بخواستن تو

وُكِلْتَ إِلَيْهَا لَا تَقُومُ السَّاعَةُ

باز گذارندت با ان بر نخيزد قيامت

حَتَّى يَكُونَ الْوَلَدُ غَيْظًا وَالْمَطَرُ

تا باشد فرزند عاق الوالدين و باران

قَيْظًا وَيَفِيضَ اللِّئَامُ فَيْضًا وَيَغِيضَ

در هنگام گرما و بسيار گردند لئيمان بسيار گشتنى و اندك شوند

الْكِرَامُ غَيْضًا وَيَجْتَرِئَ الصَّغِيرُ

كريمان اندك شدنى و دليرى كند كوچك

عَلَى الْكَبِيرِ وَاللَّئِيمُ عَلَى الْكَرِيمِ

بر بزرگ و فرومايه بر كريم بزرگ مايه

لن يهلك امرؤ بعد مشورة لن يهلك

نيست نشود هيچ مردى پس از مشورت كردن نيست نشود هلاك

الرعية وان كانت ظالمة مسيئة

رعيت اگرچه باشد ستمكار و بدكردار

اذا كانت الولاة هادية مهدية

چون باشند پادشاهان دادگر و راه بر و عادل

فصل

اياك وما يعتذر منه

دور باش از آن كار كه عذرت بايد خواست ازو

اياكم والمدح فانه الذبح اياك

دور باشيد از مدح كردن كه آن كشتن است دور باش

ومحقرات الذنوب فان لها من الله

از كوچكهاى گناهها كه آن را از خدا

طالبا اياك ومشاقة الناس

جوينده است دور باشيد از بدى كردن با مردمان

فانها تظهر العرة وتدفن الغرة

كه آن پيدا كند عيب و بپوشند نيكوى را

اياكم وخضراء الدمن اياكم

دور باشيد از سبزهٔ سرگين دانها دور باش

يعنى زن نيكوروى در بد اصل

والدين فانه هم بالليل ومذلة

از وام كه آن اندوه است بشب و خوارى است

بِالنَّهَارِ اِيَّاكُمْ وَالظَّنَّ فَاِنَّ الظَّنَّ

بروز دور باشید از گمان که بدرستی گمان

اَكْذَبُ الْحَدِيثِ اِيَّاكُمْ وَدَعْوَةَ

دروغ ترین سخن است دور باشید از نفرین

الْمَظْلُومِ وَاِنْ كَانَ كَافِرًا

مظلوم واگر باشد کافر

باب الثمانية

اِنَّ مِنَ الْبَيَانِ

بدرستی از بیان سخن هست

لَسِحْرًا وَاِنَّ مِنَ الشِّعْرِ لَحِكْمَةً وَاِنَّ

چون جادوی یعنی از نیکوی بدرستی که از شعر هست حکمت بود و بدرستی

م

مِنَ الْقَوْلِ عِيَالًا وَوَبَالًا وَاِنَّ مِنْ طَلَبِ

از سخن هست که و بال است و بدرستی از جستن علم

الْعِلْمِ جَهْلًا اِنَّ اُمَّتِي اُمَّةٌ مَرْحُومَةٌ

که جهل است بدرستی که امت من امت سزای رحمت اید

اِنَّ حُسْنَ الْعَهْدِ مِنَ الْاِيمَانِ اِنَّ حُسْنَ

بدرستی نیکوی عهد از ایمان است بدرستی که نیکو

الظَّنِّ مِنْ حُسْنِ الْعِبَادَةِ اِنَّ الْعُلَمَاءَ

گمان از نیکوی عبادت است بدرستی دانشمندان

وَرَثَةُ الْاَنْبِيَاءِ اِنَّ الدِّينَ يُسْرٌ

میراث داران پیغامبرانند بدرستی که دین آسان است

إِنَّ دِينَ اللهِ الْحَنِيفِيَّةُ السَّمْحَةُ إِنَّ أَعْجَلَ

بدرستی که دین خدا پاکست وآسان بدرستی که زودترین

الطَّاعَةِ ثَوَابًا صِلَةُ الرَّحِمِ إِنَّ الْحِكْمَةَ

طاعتی که ثواب دهند بران پیوستن خویشی باشد بدرستی که دانش

تَزِيدُ الشَّرِيفَ شَرَفًا إِنَّ مُحَرِّمَ الْحَلَالِ

بیفزاید بزرگوار را بزرگی بدرستی که حرام دارنده حلال

كَمُحِلِّ الْحَرَامِ إِنَّ أَحْسَابَ أَهْلِ

چون حلال دارنده حرام بود بدرستی که اصلهای اهل دنیا

الدُّنْيَا هَذَا الْمَالُ إِنَّ لِصَاحِبِ الْحَقِّ

اینجهان واین مالست بدرستی که خداوند حق

مَقَالًا إِنَّ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ

سخن گفتن است بدرستی که خوبهای پسندیده

مِنْ أَعْمَالِ أَهْلِ الْجَنَّةِ إِنَّ أَحْسَنَ

از کردارهای اهل بهشت است بدرستی که نیکوترین

الْحَسَنِ الْخُلُقُ الْحَسَنُ إِنَّ أَكْثَرَ

نیکوییهای خوی نیکوست بدرستی که بیشتر

أَهْلِ الْجَنَّةِ الْبُلْهُ إِنَّ مَوْلَى الْقَوْمِ مِنْ أَنْفُسِهِمْ

اهل بهشت نادانند در کار دنیا بدرستی که مولای گروه از ایشان بود

إِنَّ أَقَلَّ سَاكِنِي الْجَنَّةِ النِّسَاءُ إِنَّ

بدرستی که ساکنان اهل جنت زنان باشند بدرستی که

المعونة تأتي العبد من الله على قدر المؤونة
بیاید نفقه بنده را از خدا بر اندازه خرج

وان الصبر ياتي العبد على قدر المصيبة
و بدرستی که صبر بیاید بنده را بر مقدار مصیبت

ان ابر البر ان يصل الرجل اهل ود ابيه
بدرستی که نیکوترین نیکویی آنست که بپیوندد مرد با دوستان پدرش

بعد ان تولى الاب ان الشيطان
پس از وفات پدر بدرستی که دیو

تجري من ابن آدم مجرى الدم ان اشكر
میرود در تن فرزند آدم چون رفتن خون بدرستی که شاکرترین

الناس لله اشكرهم للناس
مردمان خدا را شاکرترین بود مردمانرا

ان اعطاء هذا المال فتنة وان امساكه
بدرستی که بخشیدن این مال فتنه است و بازداشتنش

فتنة ان عذاب هذه الامة جعل
فتنه است بدرستی که عذاب این امت گردیده

في دنياها ان الرجل ليحرم الرزق
در دنیاشان بدرستی که مرد محروم کرده اند از روزی

بالذنب يصيبه ان من عباد الله
به گناهی که کند بدرستی که از بندگان خدا

من لو اقسم على الله لابره ان لله

کر هست که اکر سوکند خورد بخدای را راست کرد اند خدا سوکند او را بدرستی خدا

عبادا خلقهم لحوائج الناس

بندکانند افرید ایشانرا ازبهر حاجتهای مردمان

ان حقا على الله ان لا يرفع شيئا

سزاوارست بر خدا که بر ندارد چیزی

من الدنيا الا وضعه ان لجواب الكتاب

از دنیا الا دیکر بار نهاد کرد اند او را بدرستی جواب نامه

حقا كرد السلام ان في المعاريض

حقست چون جواب سلام بدرستی در سخنها کفتن بتاویل

لمندوحة عن الكذب ان اطيب

فراخنایی هست از دروغ کفتن بدرستی حلال تر

ما اكل الرجل من كسبه وان ولده

وخوشتر انچه خورد مرد از کسب اوست و فرزند او

من كسبه ان المسئلة لا تحل

کسب اوست بدرستی که سوال کردن نیست حلال

الا لفقر مدقع او غرم مفظع ان

مکر از درویشی در خاک نشاننده یا وامی کران بدرستی که

قليل العمل مع العلم كثير

اندک عمل با علم بسیار هست

وكثير العمل مع الجهل قليل. إن العبد

وبسیار عمل با جهل اندکست. بدرستی که بنده

ليدرك بحسن الخلق درجة الصائم القائم

دریابد بنیکو خوی بدرجه روزه دار وبدرجه شبخیز

إن لكل دين خلقا وإن خلق هذا الدين

بدرستی هر دین را خوییست وخوی این دین

الحياء. إن لكل شيء شرفا وإن

شرمست. بدرستی که هر چیزی را وشریفترین مجلسها

أشرف المجالس ما استقبل القبلة

آنست که روی بقبله نشیند

إن لكل ساع غاية وغاية كل ساع

بدرستی که هر دونده را منزلگاهیست ومنزلگاه هر دونده

الموت. إن لكل عابد شرها ولكل

مرگ است. بدرستی که هر عابدی را حرصی وهر

شره فترة. إن لكل قول مصداقا

سستی. بدرستی که هر سخنی راستی است

ولكل حق حقيقة. إن لكل ملك

وهر حقی را حقیقت درستی هست. بدرستی که هر پادشاهی را

حمى وإن حمى الله محارمه

حمایتگاهی بود وحمایتگاه خدای تعالی حرام کرده اوست

اِنَّ لِكُلِّ صَائِمٍ دَعْوَةً، لِاَنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ بَابًا

بدرستی هر روزه دار را دعای مستجابست بدرستیکه هرچیزی را دری هست

وَاِنَّ بَابَ الْعِبَادَةِ الصِّيَامُ اِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ

والدرستیکه در عبادت روزه است بدرستیکه هرچیزی را

مَعْدَنًا وَمَعْدِنُ التَّقْوٰى قُلُوبُ الْعَارِفِينَ

کانی هست وکان پرهیزکاری دلهای عارفانست

اِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ قَلْبًا وَاِنَّ قَلْبَ الْقُرْاٰنِ

بدرستیکه هرچیزی را دلیست ودل قرآن

يٰسٓ اِنَّ لِكُلِّ نَبِيٍّ دَعْوَةً وَاِنِّي

سوره یس است بدرستیکه هر پیغامبری را دعائیست ومن

اِخْتَبَاْتُ دَعْوَتِي شَفَاعَةً لِاُمَّتِي

پنهان کرده ام دعوة مرا تا شفاعت کنم امتی را

يَوْمَ الْقِيٰمَةِ اِنَّ الْمُؤْمِنَ يُوجَرُ فِي

روز قیامت بدرستی مؤمن را مزد دهند در

نَفَقَتِهِ كُلِّهَا اِلَّا الْاَشْيَاءَ جَعَلَهُ فِي

هرچه هزینه کند جمله مگر چیزی که بکند در

التُّرَابِ اَوِ الْبِنَاءِ اِنَّ الْحَسَدَ

خاك یا در بنا بدرستیکه حسد

لَيَاْكُلُ الْحَسَنَاتِ كَمَا تَاْكُلُ النَّارُ

هوا ینه بخورد کردارهای نیک را چنانکه بخورد آتش

الحطب إنّ أكثر ما يدخل النّاس

هیمه را بدرستی که بیشتر انچ دربرد مردمان را

النّار الأجوفان الفم والفرج إنّ

بدوزخ درمیان تهی کار یعنی دهن وفرج بدرستی

أكثر ما يدخل النّاس الجنّة تقوى الله

بیشتر انچ دربرد مردمان را بهشت ترس خدای تعالی

وحسن الخلق إنّ الدين بدا غريبا

وخوش خوی دین اسلام پیدا آمد غریب

وسيعود كما بدا فطوبى للغرباء

وزود باز گردد چنانک پیدا گشت پس خوش غریبان را

إنّ الفتنة تجيء فتنسف العباد نسفا

بدرستی که فتنه بیاید وباد بر دهد بندگان را پوکندنی

ينجو العالم منها بعلمه إنّ العين

برهد عالم ازآن بعلمش بدرستی که چشم بد

لتدخل الرجل القبر وتدخل الجمل القدر

در برد مرد را درگور ودر برد اشتر را در دیگ

إنّ الذي يجرّ ثوبه خيلاء لا ينظر الله

بدرستی که بکشد جامه اش از کبر ننگرد خدا

إليه يوم القيمة إنّ الله يحبّ الرفق

بوی روز قیامت بدرستی که خدا دوست دارد مدارا

فِي الأمْرِ كُلِّهِ اِنَّ اللهَ يُحِبُّ المُلِحِّينَ

در همه كار بدرستی كه خداى تعالى دوست دارد الحاح كنندكانرا

فِي الدُّعَاءِ اِنَّ اللهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الجَمَالَ

در دعا بدرستی كه خدا نيكوكاريست ودوست دارد نيكوكارانرا

اِنَّ اللهَ يُحِبُّ الأبْرَارَ الأخْفِيَاءَ الأتْقِيَاءَ

بدرستی خدا دوست دارد نيكان پوشيده ورپرهيزكارانرا

اِنَّ اللهَ يُحِبُّ المُؤْمِنَ المُحْتَرِفَ اِنَّ اللهَ

بدرستی كه خدا دوست دارد مؤمن پيشه كاررا بدرستی خدا

يُحِبُّ كُلَّ قَلْبٍ حَزِينٍ اِنَّ اللهَ يُحِبُّ

دوست دارد هر دل اندوهكين را بدرستی كه خدا دوست دارد

مَعَالِيَ الأمُورِ وَاَشْرَافَهَا وَيُبْغِضُ

كارهاى بزرك وبزركيهاى آنرا ودشمن دارد

سَفْسَافَهَا اِنَّ اللهَ يُحِبُّ اَنْ تُؤْتَى

كارهاى خورد را بدرستی كه خدا دوست دارد كه بيارند

رُخْصَتُهُ كَمَا يُحِبُّ اَنْ تُتْرَكَ مَعْصِيَتُهُ

رخصتش چنانك دوست دارد كه ترك كنند معصيتش

اِنَّ اللهَ يُحِبُّ البَصَرَ النَّافِذَ عِنْدَ مَجِيءِ

بدرستی كه خدا دوست دارد بينش نيك بين را بوقت آمدن

الشَّهَوَاتِ وَالعَقْلَ الكَامِلَ

شهوتها وخرد تمام

عِنْدَ نُزُولِ الشُّبُهاتِ وَيُحِبُّ السَّماحَةَ

بوقت فرود آمدن شبهتها ودوست دارد سخاوت را

وَلَوْ عَلَى تَمَراتٍ وَيُحِبُّ الشَّجاعَةَ وَلَوْ

واگر بر خرماها باشد ودوست دارد دلاوری

عَلَى قَتْلِ حَيَّةٍ اِنَّ رَبَّكَ يُحِبُّ المَحامِدَ

واگر بر کشتن ماری بود بدرستیکه خدای تو دوست دارد ستایشها

اِنَّ اللهَ يُحِبُّ السَّهْلَ الطَّلْقَ اِنَّ اللهَ

بدرستیکه خدا دوست دارد آسان کار وگشاده روی بدرستیکه خدا

يَقْبَلُ تَوْبَةَ عَبْدِهِ مَا لَمْ يُغَرْغِرْ اِنَّ اللهَ

قبول کند توبه بنده را تا بغرغره نرسد بدرستیکه خدا

يُبْغِضُ العِفْرِيتَ النِّفْرِيَةَ الَّذِي لَمْ يُرْزَأْ

دشمن دارد قوی تن و تند دست را آنکس که او را مبتلا نکرد

فِي جِسْمِهِ وَلَا مَالِهِ اِنَّ اللهَ كَرِهَ لَكُمْ

در تنش ونه در مالش بدرستیکه خدای تعالی دوست ندارد شما را

العَبَثَ فِي الصَّلوٰةِ وَالرَّفَثَ فِي الصِّيامِ

بازی کردن در صلوة وفحش گفتن در روزه

وَالضَّحِكَ عِنْدَ المَقابِرِ اِنَّ اللهَ يَنْهاكُمْ

وخنده در نزد گورستان بدرستیکه خدا باز میدارد شما را

عَنِ القِيلِ وَالقالِ وَاِضاعَةِ المالِ

از گفتن وشنودن بیهوده وضایع کردن مال ناشایست

وَكَثْرَةَ السُّؤَالِ إِنَّ اللّٰهَ يَغَارُ

وبسيار كردن سؤال بدرستى كه خداى تعالى غيرت برد

لِلْمُسْلِمِ فَلْيَغَرْ إِنَّ اللّٰهَ لَا يَرْحَمُ مِنْ عِبَادِهِ

مسلمان بايدكه اونيز غيرت برد بدرستى كه حق تعالى نيامرزد از بندكانش

إِلَّا الرُّحَمَاءَ إِنَّ اللّٰهَ لَيَدْرَأُ

مگر رحيم دلان را بدرستى كه خدا دفع كند

بِالصَّدَقَةِ سَبْعِينَ مِيتَةً مِنَ السُّوءِ

بصدقه هفتاد مرك از فجاء

إِنَّ اللّٰهَ لَيَنْفَعُ الْعَبْدَ بِالذَّنْبِ يُذْنِبُهُ

بدرستى كه خداى تعالى نفع رساند بنده را بكناهى كه كرده باشد

إِنَّ لِلصَّائِمِ فَرْحَتَيْنِ إِذَا أَفْطَرَ فَرِحَ

بدرستى كه براى روزه دار دوبار فرح شدن هست چون روزه كشايد

وَإِذَا لَقِيَ اللّٰهَ فَرِحَ إِنَّ اللّٰهَ لَيُؤَيِّدُ

وچون واصل شود بخدا بدرستى كه خداى تعالى قوت دهد

هٰذَا الدِّينَ بِالرَّجُلِ الْفَاجِرِ إِنَّ اللّٰهَ

اين دين را بمردى بدكار بدرستى كه خدا

لَيَرْضَى عَنِ الْعَبْدِ أَنْ يَأْكُلَ الْأَكْلَةَ

خشنود شود از بنده كه بخورد

الْمُوَاحِدَةَ فَيَحْمَدُهُ عَلَيْهَا أَوْ يَشْرَبُ

يك لاخوردنى پس حمد كويد براى او يا بياشامد

الشُّرْبَةَ فَيَحْمَدُهُ عَلَيْهَا ۞ اِنَّ اللّٰهَ اِذَا اَنْعَمَ

شربتِ آبی پس شکر گوید خدای را آن بدرستی که خدا چون انعام کند

عَلَى عَبْدٍ نِعْمَةً اَحَبَّ اَنْ يُرَى عَلَيْهِ

بر بنده نعمتی دوست دارد که ببیند بروی

اِنَّ اللّٰهَ لَا يَقْبِضُ الْعِلْمَ اِنْتِزَاعًا يَنْتَزِعُهُ

بدرستی که خدای تعالی نکند قبض علم بازستدنی که از دلها بیرون کشد

مِنَ النَّاسِ وَلٰكِنْ يَقْبِضُ الْعِلْمَ بِقَبْضِ

از مردمان ولکن قبض کند علم را بمردن

الْعُلَمَاءِ ۞ اِنَّ اللّٰهَ يُعْطِي الدُّنْيَا عَلَى نِيَّةِ

علما بدرستی که خدای تعالی بدهد دنیا بنیت

الْاٰخِرَةِ وَاَبَى اَنْ يُعْطِيَ الْاٰخِرَةَ عَلَى نِيَّةِ

آخرت و نباشد که بدهد آخرت بر نیت دنیا

الدُّنْيَا ۞ اِنَّ اللّٰهَ يَسْتَحْيِي مِنَ الْعَبْدِ

بدرستی که خدای تعالی شرم دارد از بنده

اَنْ يَرْفَعَ اِلَيْهِ يَدَيْهِ فَيَرُدَّهُمَا خَائِبَتَيْنِ

چون برآورد بحضرت دستها پس بازگرداند آنرا نومید

اِنَّ اللّٰهَ جَعَلَ لِيَ الْاَرْضَ مَسْجِدًا وَتُرَابَهَا

بدرستی که خدای تعالی ساخت برای من جمله زمین را مسجدی و خاک زمین را

طَهُورًا ۞ اِنَّ اللّٰهَ زَوَى لِيَ الْاَرْضَ

پاک یعنی تیمم خاک بدرستی که خدای تعالی درهم کشید جمع زمین

فرأيت مشارقها ومغاربها وان ملك

تا دیدم مشرقهای آن ومغربهای آن وپادشاهی

امتي سيبلغ ما زوي لي منها

امت من برسد بقلیم که درکشید جهت من

ان الله تجاوز عن امتي عما حدثت به

بدرستیکه خدای تعالی درگذارد از امت من از آنچه اندیشه کنند بدان

انفسها ما لم يتكلموا به ويعملوا به

نفس ایشان مادام که بزبان نگوید وکار نکنند بدان

ان الله بقسطه وعدله جعل الروح

بدرستیکه خدای تعالی بعدل وداد خود بکرد راحت

والفرح في اليقين والرضا وجعل الهم

ورهایی در استوار داشتن وخشنودی وبکرد غم

والحزن في الشك والسخط ان الله

واندوه در شک وخشم وبدرستیکه خدای تعالی

كتب الغيرة على النساء والجهاد

نبشت غیرت برزنان وغزوت

على الرجال فمن صبر منهم احتسابا

بر مردان هرکه صبر کند از ایشان باحتساب

كان له مثل اجر شهيد ان الله

باشد او را مانند مزد شهید بدرستیکه خدای تعالی

عند لسان كل قائل إن الله لا يقبل

نزد زبان هر گوینده است بدرستیکه خدای تعالی نپذیرد

عمل عبد حتى يرضى قوله إن الله إذا

کردار بنده تا نشود خشنود از گفتارش بدرستیکه خدای تعالی چون

أراد بقوم خيرا ابتلاهم إن أشد الناس

خواهد بگروهی نیکی بیازمایدشان بدرستیکه سخت ترین مردمان

عذابا يوم القيمة عالم لم ينفعه الله

بعذاب روز قیامت آنست که سود مند نکند اورا خدا

بعلمه إن شر الناس عند الله يوم

از علمش بدرستیکه بدترین مردمان نزد خدای تعالی روز

القيمة من تركه الناس اتقاء فحشه إن من شر الناس عند الله يوم

قیامت آنکسی که ترک کنند مردمان از بیم بدی زبان او بدرستیکه از بدترین مردمان نزد خدای تعالی روز

القيمة عبد أذهب آخرته بدنيا

قیامت بنده باشد که ببرد آخرتش را بدنیا

غيره إن أشقى الأشقياء من اجتمع

دیگری بدرستیکه بدبخت ترین بدبختان آنست که جمع شود

عليه فقر الدنيا وعذاب الآخرة

بروی درویشی دنیا و عذاب آخرت

إني أخاف على أمتي بعدي أعمالا ثلثة

من میترسم بر امت من پس از من از کردارهای سه گانه

زلة عالم وحكم جائر وهوى متبع

گناه عالم و ستم ظالم و در پی آرزو افتادن

أَنَا مُمْسِكٌ بِحُجَزِكُمْ عَنِ النَّارِ وَتَقَاحَمُونَ

من دست در زده ام بکمرگاه شما باز میدارم از آتش وشما در می دوید در آتش

فِيهَا تَقَاحُمَ الْفَرَاشِ وَالْجَنَادِبِ

در وی چنانک افادن پروانه وملخ با آتش

إِنَّا مَا نَسْتَعْمِلُ عَلَى عَمَلِنَا مَنْ أَرَادَهُ

ما نفرماییم عمل بر کار ما آنکس را که خواهد

إِنَّكَ لَا تَدَعُ شَيْئًا اتِّقَاءَ اللهِ إِلَّا أَعْطَاكَ

تو نگذاری چیزی را از ترس خدای تعالی الا بدهد ترا

اللهُ خَيْرًا مِنْهَا إِنَّ مِنْ مُوجِبَاتِ

خدای تعالی بهتر از آن بدرستی از موجبات

الْمَغْفِرَةِ إِدْخَالَ السُّرُورِ عَلَى قَلْبِ أَخِيكَ

آمرزش آنست که شاد کردانی دل برادر

الْمُؤْمِنِ إِنَّ مِنْ مُوجِبَاتِ الْمَغْفِرَةِ

مؤمن را بدرستی از موجبات آمرزش

بَذْلَ السَّلَامِ وَحُسْنَ الْكَلَامِ

فراخ داشتن سلام است ونیکو سخن

إِنَّ الدُّنْيَا خَضِرَةٌ فَمَنْ أَخَذَ عَفْوَهَا بُورِكَ

بدرستی دنیا سبز وتازه است هر که بستد آسان بی رنج برکت کنند

لَهُ فِيهَا إِنَّ الدُّنْيَا حُلْوَةٌ خَضِرَةٌ

اورا در آن بدرستی دنیا شیرینست وتازه

وَإِنَّ اللهَ مُسْتَخْلِفُكُمْ فِيهَا فَنَاظِرٌ

وخدای تعالی خلیفه داد شما را در دنیا و می‌نگرد که

كَيْفَ تَعْمَلُونَ إِنَّ مِنْ قَلْبِ ابْنِ آدَمَ بِكُلِّ

چگونه می‌کنید بدرستی که از دل فرزند آدم بهر

وَادٍ شُعْبَةً فَمَنْ أَتْبَعَ قَلْبَهُ الشُّعَبَ

وادی شاخیست هرکه در پی آورد دل خود را بوادیها

كُلَّهَا لَمْ يُبَالِ اللهُ فِي أَيِّ وَادٍ أَهْلَكَهُ

جمله نه دارد باک خدای تعالی در کدام وادی هلاک آرد او را

إِنَّ هَذَا الدِّينَ مَتِينٌ فَأَوْغِلْ فِيهِ بِرِفْقٍ

بدرستی که این دین حق قویست پس در دو درون وی بآهستگی

وَلَا تُبَغِّضْ إِلَى نَفْسِكَ عِبَادَةَ اللهِ

و مکن دشمن با تو پرستش خدای را

فَإِنَّ الْمُنْبَتَّ لَا أَرْضًا قَطَعَ وَلَا ظَهْرًا

که اسپ دونده بیرون از طاقت خود میان کسب و پشت بوده

أَبْقَى إِنَّ مِنَ السُّنَّةِ أَنْ يَخْرُجَ الرَّجُلُ

شود بدرستی از سنت است که بیرون آید مرد

مَعَ ضَيْفِهِ إِلَى بَابِ الدَّارِ إِنَّ رُوحَ

با مهمان خویش تا در سرای بدرستی جبرئیل

الْقُدُسِ نَفَثَ فِي رُوعِي أَنَّ نَفْسًا لَنْ تَمُوتَ

در دمید در دل من که هیچ نفس نمیرد

حَتّٰى تَسْتَكْمِلَ رِزْقَهَا فَاتَّقُوا اللّٰهَ

تا بتمام نستاند روزی خویش پس بترسید از خدا

وَاَجْمِلُوا فِي الطَّلَبِ اِنَّ مِمَّا اَدْرَكَ

و بجامله کنید در جستن بدرستی که از آنچه دریافته اند از جمله

لِمَنْ كَلَامِ النُّبُوَّةِ الْاُولٰى اِذَا لَمْ تَسْتَحِي

از سخن پیغامبری پیشین که چون نداری شرم

فَاصْنَعْ مَا شِئْتَ اِنَّ فِي الصَّلَاةِ لَشُغْلًا

بکن آنچه خواهی بدرستی در نماز از همه کار مشغولیست

اِنَّ الْمُصَلِّي لَيَقْرَعُ بَابَ الْمَلِكِ وَاِنَّهُ مَنْ يُدِمْ

بدرستی نماز کننده میکوبد در خداوندرا بدرستی که هر که همیشه

قَرْعَ الْبَابِ يُوشِكُ اَنْ يُفْتَحَ لَهُ

کوبد در زود بود که بگشایند او را

اِنَّ رَبِّي اَمَرَنِي اَنْ يَكُونَ نُطْقِي ذِكْرًا

بدرستیکه خدای من فرمود مرا که باشد سخن گفتن من یاد کرد خدای

وَصَمْتِي فِكْرًا وَنَظَرِي عِبْرَةً اِنَّمَا

و خاموشی من اندیشه خدا و نگرستن من عبرت بود بدرستی که

اَنَا رَحْمَةٌ مُهْدَاةٌ اِنَّمَا شِفَاءُ الْعِيِّ

من رحمتم بخشش از خدای تعالی بخلق بدرستی که درمان گنگ زبان

السُّؤَالُ اِنَّمَا يَعْرِفُ الْفَضْلَ لِاَهْلِ

پرسیدنست بدرستی که شناسد فضل خداوند

الفضل ذو الفضل انما بعثت لاتمم

فضل هم خداوند بدرستی که فرستاده شدم تا تمام کردانم

مكارم الاخلاق انما اخاف

مکارم اخلاق را بدرستی که می ترسم

على امتي الائمة المضلين انما الاعمال

بر امت من از پیشروان گمراه کنند بدرستی که کردارها

بالخواتيم انما بقي من الدنيا بلاء

بخاتمت بود از جهان مانده است بلا

وفتنة ان الرضاعة من المجاعة

وفتنه است بدرستی که شیر دادن را شرط از گرسنگیست

ان هذه القلوب تصدأ كما يصدأ

بدرستی که این دلها زنگ گیرد چنانک گیرد زنگ

الحديد قيل فما جلاؤها قال

آهن گفتند روشنی او چیست گفت

ذكر الموت وتلاوة القرآن الا ان

یاد کرد مرگ و تلاوت خواندن قرآن آگاه باشید

عمل اهل الجنة حزن بربوة وعمل

که عمل اهل بهشت دشوار است بربالا وعمل

اهل النار سهل بسهوة

اهل النار آسانست یعنی در نشیب

باب التاسع

لیس الخبر كالمعاینة لیس لفاسق

نیست چون شنفته همچو خبر آشكارا نیست فاسق را

غیبة لیس لعرق ظالم حق لیس

غیبت نیست هیچ رگ ستمكاره را حق نیست

من خلق المؤمن الملق لیس بعد الموت

از خوی مؤمن چاپلوسی كردن نیست پس از مرد

مستعتب لیس منا من وسع الله

عذرخواستن نیست از ما هر كه فراخ كرد خدا

علیه ثم قتر علی عیاله لیس منا

بروی نعمت پس اوتنگ كند عیال خود نفقه نیست از ما

من تشبه بغیرنا لیس منا من لم یتغن

هر كه مانند كرد بغیر ما نیست از ما هر كه او توانگری ننماید

بالقرآن لیس منا من لم یوقر الكبیر

بقرآن نیست از ما هر كه بزرگ ندارد بزرگتر را

ولم یرحم الصغیر ولم یأمر بالمعروف

و نكند رحمت بر كوچك و نفرماید بنیكوئی

ولم ینه عن المنكر لیس بكذاب

و نه بازدارد از بدی نیست دروغ زن

مَنْ اَصْلَحَ بَيْنَ اِثْنَيْنِ فَقَالَ خَيْرًا اَوْ نَمَى خَيْرًا

آنك صلح كند ميان دو كس را پس بكويد خيرى يا زياده كند خيرى

لَيْسَ الْغِنَى عَنْ كَثْرَةِ الْعَرَضِ اِنَّمَا الْغِنَى

نيست توانكرى از بسيارى مال و قماش بلكه توانكرى

غِنَى النَّفْسِ لَيْسَ الشَّدِيدُ بِالصُّرْعَةِ اِنَّمَا

توانكرى دلست نيست قوى مرد بافكندن كسى بلكه

الشَّدِيدُ الَّذِى يَمْلِكُ نَفْسَهُ عِنْدَ الْغَضَبِ

قوى آنكس است كه باز دارد نفس را بوقت خشم

لَيْسَ شَيْءٌ اَكْرَمَ عَلَى اللهِ مِنَ الدُّعَاءِ

نيست چيزى بزركوارتر بحضرت خدا از دعا

لَيْسَ شَيْءٌ اَسْرَعَ عُقُوبَةً مِنْ بَغْيٍ وَظُلْمٍ

نيست چيزى زودتر عقوبت از بيداد و ستم

لَيْسَ شَيْءٌ خَيْرًا مِنْ اَلْفٍ مِثْلِهِ اِلَّا الْمُؤْمِنُ

نيست چيزى بهتر از هزار مانند او مكر مؤمن

لَيْسَ لَكَ مِنْ مَالِكَ اِلَّا مَا اَكَلْتَ

نيست ترا از مالت الا آنچ خوردى

فَاَفْنَيْتَ اَوْ لَبِسْتَ فَاَبْلَيْتَ اَوْ تَصَدَّقْتَ

پس نيست كردى يا پوشيدى پس پوسانيدى يا صدقه دادى

فَاَمْضَيْتَ

و كذرانيدى

باب العاشر

خَيْرُ الذِّكْرِ الْخَفِيُّ وَخَيْرُ الرِّزْقِ

بهترین ذکر ذکر خفی است و بهترین روزی

مَا يَكْفِي خَيْرُ الْعِبَادَةِ أَخْفَاهَا

مقدار کفایت او بهترین عبادت پنهان ترین است

خَيْرُ الْمَجَالِسِ أَوْسَعُهَا خَيْرُ دِينِكُمْ أَيْسَرُهُ

بهترین مجلسها فراخ ترین است بهترین دین شما آسانترین است

خَيْرُ النِّكَاحِ أَيْسَرُهُ خَيْرُ الصَّدَقَةِ

بهترین نکاح آسانترین است بهترین صدقه

أَيْسَرُهُ خَيْرُ الصَّدَقَةِ مَا كَانَ عَنْ ظَهْرِ

آسانترین است بهترین صدقه آن بود که از پس

غِنًى خَيْرُ الْعَمَلِ مَا نَفَعَ وَخَيْرُ الْهُدَى

توانگری بود. بهترین کردار آنست که سود کند و بهترین راه آنست که

مَا اُتُّبِعَ خَيْرُ مَا أُلْقِيَ فِي الْقَلْبِ الْيَقِينُ

اتباع او کنند. بهترین آنچه بیفکند در دل یقین است

خَيْرُ النَّاسِ أَنْفَعُهُمْ لِلنَّاسِ خَيْرُ الْأَصْحَابِ

بهترین مردمان سودمندترین ایشانست بهترین یاران

عِنْدَ اللهِ خَيْرُهُمْ لِصَاحِبِهِ خَيْرُ الرُّفَقَاءِ

بحضرت خدای تعالی بهترینست یار خود را بهترین همراهان

أَرْبَعَةٌ خَيْرُ الطَّلَائِعِ أَرْبَعُمِائَةٍ

چهارند یعنی پیشفرستادگان لشکر بهترین طلایه چهار صد است

وَخَيْرُ الْجُيُوشِ أَرْبَعَةُ آلَافٍ خَيْرُكُمْ

وبهترین لشکرها چهار هزار اند بهترین شما انست که

مَنْ تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ وَعَلَّمَهُ خَيْرُكُمْ خَيْرُكُمْ

قران اموخته است ویاموزد دیگری را بهترین شما بهترین شما بود

لِأَهْلِهِ خَيْرُكُمْ مَنْ يُرْجَى خَيْرُهُ وَيُؤْمَنُ شَرُّهُ

اهل خویش بهترین شما انست که امید دادند خیر وی وایمنی باشد از شر وی

خَيْرُ بُيُوتِكُمْ بَيْتٌ فِيهِ يَتِيمٌ مُكْرَمٌ

بهترین خانهای شما خانه ایست که دروی یتیمی باشد نواخته

خَيْرُ الْمَالِ سِكَّةٌ مَأْبُورَةٌ وَفَرَسٌ مَأْمُورَةٌ

بهترین مال خرماستانی بود نخل داده واسپ بسیار نتاج

خَيْرُ مَسَاجِدِ النِّسَاءِ قَعْرُ بُيُوتِهِنَّ

بهترین مسجدها زنان خانهای ایشانست

إِنَّ خَيْرَ ثِيَابِكُمُ الْأَبْيَضُ وَإِنَّ مِنْ خَيْرِ

بدرستی که بهترین جامهای شما سپیدست بدرستی که از بهترین

أَكْحَالِكُمُ الْإِثْمِدُ خَيْرُ شَبَابِكُمْ

سرمهای شما سیاهست بهترین جوانان شما

مَنْ تَشَبَّهَ بِكُهُولِكُمْ وَشَرُّ

انست که مانند بود پیران شما وبدترین

كُهُولِكُمْ مَنْ تَشَبَّهَ بِشَبَابِكُمْ

پیران شما انست که مانند جوانان شما باشد

خَيْرُ صُفُوفِ الرِّجَالِ اَوَّلُهَا وَشَرُّهَا اٰخِرُهَا

بهترين صفهاى مردان اولانست وبدترينانش آخرانست

خَيْرُ صُفُوفِ النِّسَآءِ اٰخِرُهَا وَشَرُّهَا

بهترين صفهاى زنان آخرانست وبدترينش

اَوَّلُهَا اَلْيَدُ الْعُلْيَا خَيْرٌ مِنْ يَدِ السُّفْلٰى

اولانست دست بالاتر بهتر از دست زيرتر

مَا قَلَّ وَكَفٰى خَيْرٌ مِمَّا كَثُرَ وَاَلْهَى الدُّنْيَا

آنچ كم است وبسنده بهتراست وآنچ بسيار است ومشغول كننده دنيا

مَتَاعٌ وَخَيْرُ مَتَاعِهَا الْمَرْأَةُ الصَّالِحَةُ

متاعست وبهترين متاع زن نيك

اَلْوَحْدَةُ خَيْرٌ مِنْ جَلِيسِ السُّوءِ وَالْجَلِيسُ

تنهايى بهتر از همنشين بد وهمنشين

الصَّالِحُ خَيْرٌ مِنَ الْوَحْدَةِ وَاِمْلَاءُ الْخَيْرِ

نيك بهتر از تنهايى واملا كردن نيكى

خَيْرٌ مِنَ السُّكُوتِ وَالسُّكُوتُ

بهتر از سكوت است وخاموشى

خَيْرٌ مِنْ اِمْلَاءِ الشَّرِّ اِسْتِتْمَامُ الْمَعْرُوفِ

بهتر است از گفتن شر تمام كردن نيكويى

خَيْرٌ مِنِ ابْتِدَائِهِ عَمَلٌ قَلِيلٌ فِي سُنَّةٍ

بهتر است از آغازش كردار اندك در سنت

خيرٌ من عملٍ كثيرٍ في بدعةٍ خيارُكم

بهتر است از كردار بسيار در بدعت بهترين شما

كلُّ مفتنٍ توّابٍ خيرُكم احسنُكم

هم بفتنه افكنده توبه كننده بهترين شما

قضاءً خيارُ المؤمنين قانعُ وشرارُهم

آنست كه وام گزارد بهترين مومنان قانعست وبدترين ايشان

الطّامعُ خيارُ امّتي علماؤها وخيارُ

طمع كننده بهترينان امت من علماء ايشانند وبهترين

علمائها حلماؤها خيرُ امّتي احداؤها

علماء ايشان حليمان ايشانند بهترين امت من تيز طبعانند

الّذين اذا غضبوا رجعوا افضلُ الصّدقةِ

آنكسانند كه چون خشم كيرند بازگردند فاضلترين صدقه

صدقةُ اللّسانِ افضلُ الصّدقةِ

صدقهٔ زبانست فاضلترين صدقه

على ذي الرّحمِ الكاشحِ افضلُ

بر خويشان دشمنست يعني تا دوست شود فاضلترين

عبادةِ امّتي قراءةُ القرآنِ افضلُ

عبادت امت من خواندن قرآنست فاضلترين

الحسناتِ تكرمةُ الجلساءِ

نيكويها كرامي داشتن همنشينانست

افضلُ الصّدقةِ اصلاحُ ذاتِ البينِ

فاضلترين صدقه صلاح آوردن ميان خلقست

أَفْضَلُ الْجِهَادِ كَلِمَةُ حَقٍّ عِنْدَ أَمِيرٍ

افضلترين غزا سخن راستست نزد پادشاه

جَائِرٍ أَفْضَلُ الْفَضَائِلِ أَنْ تَصِلَ مَنْ

جوركننده فاضلترين فضيلتها اينست كه پيوندى

قَطَعَكَ وَتُعْطِيَ مَنْ حَرَمَكَ وَتَصْفَحَ

با آنكس كه از تو بُرد و بخشى آنكه محروم كند ترا و درگذرى

عَنْ ظَلَمَكَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ الْفِقْهُ

از آنكس كه ستم كند ترا فاضلترين عبادت دانستن علم است

وَأَفْضَلُ الدِّينِ الْوَرَعُ فَضْلُ الْعِلْمِ

فاضلترين دين دارى پرهيزكاريست افزونى علم

أَفْضَلُ مِنَ الْعِبَادَةِ مَا تَقَرَّبَ الْعَبْدُ

افزونتر است از عبادت نزديك نشد هيچ بنده

إِلَى اللهِ بِشَيْءٍ أَفْضَلَ مِنْ سُجُودٍ خَفِيٍّ

بحضرت خداى تعالى بچيزى فاضلتر از سجود پنهانى

مَا مِنْ عَمَلٍ أَفْضَلُ مِنْ إِشْبَاعِ كَبِدٍ

نيست هيچ كردارى فاضلتر از سير كردن جگرى

جَائِعٍ مَا نَحَلَ وَالِدٌ وَلَدَهُ أَفْضَلَ

گرسنه ندهد هيچ چيز پدر فرزند خود فاضلتر

مِنْ أَدَبٍ حَسَنٍ أَحَبَّ اللهُ عَبْداً سَمْحاً

از ادب نيكو دوست خداى تعالى بنده را كه سهل فروشد

بَایِعاً وَمُشْتَرِیاً وَقَاضِیاً وَمُقْتَضِیاً

وخرنده بود وحق گزارد وحق ستان

اَحَبُّ اَلْبِقَاعِ اِلَی اللهِ اَلْمَسَاجِدُ اَحَبُّ

دوسترین جایها بحضرت خدای تعالی مسجدهااست دوسترین

الاَعْمَالِ اِلَی اللهِ اَدْوَمُهَا وَاِنْ قَلَّ

کردارها بحضرت خدای تعالی همیشه کردست اگرچه اندک بود

اِنَّ اَحَبَّ النَّاسِ اِلَی اللهِ یَوْمَ القِیَامَةِ

بدرستی دوسترین مردمان بحضرت خدای تعالی روز قیامت

وَاَدْنَاهُمْ مِنْهُ مَجْلِساً اِمَامٌ عَادِلٌ

ونزدیکترین بدو بنشستن پادشاه عادل

اَلْخَلْقُ کُلُّهُمْ عِیَالُ اللهِ وَاَحَبُّهُمْ

خلقان جمله عیال خدااند ودوسترین ایشان

اِلَیْهِ اَنْفَعُهُمْ لِعِیَالِهِ مَا صَلَّتِ

بحضرت خدا سودمندترین باشد عیال خودرا نکرد نماز

اِمْرَاَةٌ مِنْ صَلوةٍ اَحَبَّ اِلَی اللهِ مِنْ صَلَاتِهَا

هیچ زنی از نمازها دوستر بحضرت خدای تعالی از نماز وی

فِی اَشَدِّ بَیْتِهَا ظُلْمَةً مَا مِنْ جُرْعَةٍ

در سخت ترین خانهها اش تاریکترست هیچ جرعه

اَحَبُّ

اِلَی اللهِ مِنْ جُرْعَةِ غَیْظٍ کَظَمَهَا

دوستر بحضرت خدای تعالی از جرعهٔ خشمی که فروخورد

رجلٌ او جرعةِ صبرٍ على مصيبةٍ وما من

باز خورد مردی جرعهٔ صبری بر مصیبتی و نیست هیچ

قطرةٍ احبَّ الى الله من قطرةِ دمعٍ

قطره دوست تر عزیزتر بخدای تعالی از قطرهٔ اشکی

من خشيةٍ او قطرةِ دمٍ اُهريقت

از ترس خدای تعالی یا قطرهٔ خونی که ریزند

في سبيل الله نعم الشفيع القرآنُ

در راه خدای تعالی نیک شفاعت خواه است قرآن

لصاحبه يوم القيامة نعم الهديةُ

صاحبش را روز قیامت نیکا بخشش است

الكلمةُ من كلامِ الحكمةِ

سخن از سخن حکمت

نِعمَ المالُ النخلُ الراسخاتُ في الوحلِ

نیکا مالا درخت خرماست در بیخ گل

المطعماتُ في المحلِ نِعمَا بالمالِ

میوه دهنده در قحطی سال نیکا مال

الصالحِ للرجلِ الصالحِ نِعمَ العونُ

شایسته بمرد شایسته را نیک یاری دهنده است

على تقوى الله المالُ نِعمَ الشيءُ الفالُ

بر پرهیزکاری و ترس خدای مال نیکا چیزا فالست

نِعْمَ الإِدَامُ الخَلُّ نِعْمَ صَوْمَعَةُ المُسْلِمِ

نیکا نان خورش سرکه است نیکا نعبادتگاهیست مسلمان را

بَيْتُهُ أَصْدَقُ الحَدِيثِ كِتَابُ اللهِ

خانهٔ وی راست ترین سخن کتاب خداست

وَأَوْثَقُ العُرَى كَلِمَةُ التَّقْوَى

و محکم ترین دست آویز کلمهٔ لا اله الا الله است

أَحْسَنُ الهُدَى هُدَى الأَنْبِيَاءِ وَأَشْرَفُ

و نیکوترین سیرت سیرت پیغامبرانست

المَوْتِ قَتْلُ الشُّهَدَاءِ • أَطْيَبُ الطِّيبِ

و بزرگوارترین مرگ کشتن شهیدانست خوشترین بویها

المِسْكُ سَيِّدُ إِدَامِكُمُ المِلْحُ

مشک است مهترین نان خورش شما نمک است

أَسْرَعُ الدُّعَاءِ إِجَابَةً دُعَاءُ غَائِبٍ لِغَائِبٍ

زودترین دعا باجابت دعای غایباست غایب را

یعنی دعا کردن

لَقَلْبُ ابْنِ آدَمَ أَسْرَعُ تَقَلُّبًا مِنَ القِدْرِ

هست دل فرزند بنی آدم زودتر گردیدن تر از دیگ

إِذَا اسْتَجْمَعَتْ غَلْيًا • حَبَّذَا المُتَخَلِّلُونَ

چون جوش و جوش بود ای خوشا خلال کنندگان

بَابٌ مِنْ أُمَّتِي

از امت من

بِئْسَ مَطِيَّةُ الرَّجُلِ زَعَمُوا شَرُّ الأُمُورِ

بدا چهارپای مردی بود که گوید نداند راست و دروغ بدترین کارها

مُحْدَثَاتُهَا وَشَرُّ الْعَمَى عَمَى الْقَلْبِ وَشَرُّ

بدعتها است وبدترین کوری کوری دلست وبدترین

الْمَعْذِرَةِ حِينَ يَحْضُرُ الْمَوْتُ وَشَرُّ النَّدَامَةِ

عذرخواستن وقت رسیدن مرگست وبدترین پشیمانی

يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَشَرُّ الْمَآكِلِ أَكْلُ

روز قیامت باشد وبدترین خوردنیها خوردن

مَالِ الْيَتِيمِ وَشَرُّ الْمَكَاسِبِ كَسْبُ

مال یتیم است وبدترین کسبها کسب

الرِّبَا شَرُّ مَا فِي الرَّجُلِ شُحٌّ هَالِعٌ

رباست بدترین آنچه در مرد است بخیلیست وبددلی ترسناک

أَوْ جُبْنٌ خَالِعٌ أَعْمَى الْعَمَى الضَّلَالَةُ

وبی صبر کورترین کوری گمراهیست

بَعْدَ الْهُدَى وَمِنْ أَعْظَمِ الْخَطَايَا

پس از راه راستی واز بزرگترین خطاها

اللِّسَانُ الْكَذُوبُ مَا مَلَأَ آدَمِيٌّ

زبان دروغ گوست پر نکرد هیچ آدمی

وِعَاءً شَرًّا مِنْ بَطْنٍ باب

انبانی بدتر از شکم

مَثَلُ اَهْلِ بَيْتِي مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَ

مانند اهل بیت من مانند کشتی نوح است هرکه درنشست

فِيهَا نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ مَثَلُ اَصْحَابِي

دران رست وهرکه بازایستاد غرق گشت مانند یاران من

كَالنُّجُومِ بِاَيِّهِمْ اِقْتَدَيْتُمْ اِهْتَدَيْتُمْ

چون ستارکانند بهرکدام اقتدا کنی شما راه یابید

مَنِ اقْتَدَى بِشَيْءٍ مِنْهَا اِهْتَدَى اِنَّ مَثَلَ

هرکه راه جوید بچیزی زان ستارکان راه یابد بدرستی مانند

اَصْحَابِي فِي اُمَّتِي كَالْمِلْحِ فِي الطَّعَامِ

یاران من در امت من چون نمک بود در طعام

٣ لَا يَصْلُحُ الطَّعَامُ اِلَّا بِالْمِلْحِ مَثَلُ اُمَّتِي

نیابد صلاح طعام را مگر بنمک مانند امت من

مَثَلُ الْمَطَرِ لَا يُدْرَى اَوَّلُهُ خَيْرٌ اَمْ آخِرُهُ

مانند بارانست ندانند که اولش بهتر است یا آخرش

مَثَلُ الْمُؤْمِنِ مَثَلُ النَّحْلَةِ لَا تَأْكُلُ اِلَّا طَيِّبًا

مانند مومن مانند مگس انکبین نخورد الا نیکو و پاک

وَلَا تَضَعُ اِلَّا طَيِّبًا مَثَلُ الْمُؤْمِنِ وَالْاِيمَانِ

و ننهد الا نیکو و پاک مانند مومن و ایمان

كَمَثَلِ الْفَرَسِ يَجُولُ فِي آخِيَتِهِ ثُمَّ يَرْجِعُ

چون مانند اسب است که گردد در طویله خویش سپس باز گردد

الى اختيه مثل المؤمن القوي مثل النخلة

هم با طويلة خويش مانند مومن توانا مانند درخت خرما است

ومثل المؤمن الضعيف كخامة الزرع

و مانند مومن ضعيف چون شاخ تر کشت است

مثل المؤمن مثل السنبلة يحركها الريح

مانند مومن چون مانند خوشه است بجنباند او را باد

فتقوم مرة وتقع اخرى ومثل الكافر

بايستد بارى و بيفتد بارى و مانند كافر

مثل الارزة لا تزال قائمة حتى ينقعر

مانند درخت نوج است زايل نباشد از ايستاده تا از بن بيفتد

مثل القلب مثل ريشة بارض تقلبها

مانند دل مانند پر مرغ است بزمين مى گرداند

الرياح مثل المؤمنين في توادهم

آن را بادها مانند مومنان در دوستى يكديگر

وتراحمهم كمثل الجسد اذا اشتكى

و مهربانى چون مانند تن است چون از درد شكايت كند

بعضه تداعى سائره بالسهر والحمى

بعض يعنى يك اندامى خواند همه تن را بعض همه تن بخواب و با تب

مثل القرآن مثل الابل المعقلة ان عقلها

مانند قرآن مانند اشتر بسته اگر ببندد

صَاحِبُهَا اَمْسَكَتْ وَاِنْ تَرَكَهَا ذَهَبَتْ

خداوندش نکه داشته باشد واکر رها کند برود

مَثَلُ الْمُنَافِقِ كَمَثَلِ الشَّاةِ الْعَايِرَةِ

ماننده منافق چون ماننده کوسفند بانك كننده است

بَيْنَ الْغَنَمَيْنِ • مَثَلُ الْمَرْأَةِ كَالضِّلَعِ

میان دو کوسفند ماننده زن چون ماننده استخوان پهلو است

اِنْ اَرَدْتَ اَنْ تُقِيمَهُ كَسَرْتَهُ • وَ

چون خواهی که راست کنی بشکنی اورا

اِنِ اسْتَمْتَعْتَ بِهِ اسْتَمْتَعْتَ بِهِ وَفِيهِ اَوَدٌ

واکر مدارا کنی اورا برخوردار باشی بدان در وی کژی بود

مَثَلُ الْجَلِيسِ الصَّالِحِ مَثَلُ الدَّارِيِّ

ماننده همنشین صالح ماننده عطر فروش است

اِنْ لَمْ يَجِدْكَ مِنْ عِطْرِهِ عَلِقَكَ مِنْ رِيحِهِ

واکر نیابی از عطرش درتو کیرد بوی از عطرش

وَمَثَلُ الْجَلِيسِ السَّوْءِ مَثَلُ صَاحِبِ الْكِيرِ

وماننده همنشین بد ماننده خداوند اهنکر است

اِنْ لَمْ يُحْرِقْكَ مِنْ شَرَارِ نَارِهِ عَلِقَكَ مِنْ نَتْنِهِ

اکر نسوزد ترا از زبانه آتش درتو کیرد از کند وی او

اِنَّ مَثَلَ الصَّلٰوةِ الْمَكْتُوبَةِ كَالْمِيزَانِ

بدرستی ماننده نماز فریضه چون ماننده ترازو است

مَنْ أَوْفَى اسْتَوْفَى مَا مَثَلِي وَمَثَلُ الدُّنْيَا

هر تمام تر کند مزد تمام تر یابد نیست مثل من ومثل دنیا

اِلَّا كَرَاكِبٍ قَالَ فِي ظِلِّ شَجَرَةٍ ثُمَّ رَاحَ

الا چون مثل سواری کفت بخسپید وقت چاشت درسایهٔ درختی پس برود

وَتَرَكَهَا مَا الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ

وانرا بگذارد نیست دنیا در جنب آخرة

اِلَّا كَمَا يَجْعَلُ أَحَدُكُمْ اِصْبَعَهُ

الا چنانک بنهد یکی از شما انگشت خویش

فِي الْيَمِّ فَلْيَنْظُرْ بِمَ يَرْجِعُ

در دریا بنگرد که با چه باز گردد

باب

اِذَا أَرَادَ اللّٰهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا عَسَّلَهُ قَبْلَ مَوْتِهِ

چون خواهد خدای تعالی ببنده نیکی شیرینش کند پیش از مرگ

اِذَا أَرَادَ اللّٰهُ قَبْضَ عَبْدٍ بِأَرْضٍ جَعَلَ لَهُ

چون خواهد خدای تعالی جان ستدن بنده بزمینی بکند او را

فِيهَا حَاجَةً اِذَا أَحَبَّ اللّٰهُ عَبْدًا

در آن زمینی حاجتی چون دوست دارد خدای تعالی بنده

حَمَاهُ الدُّنْيَا كَمَا يَظَلُّ أَحَدُكُمْ

نگاهش از دنیا چنانک کسی از شما باشد یکی که

يَحْمِي سَقِيمَهُ الْمَاءَ اِذَا اسْتَشَاطَ

دگاه بیمارش را از آب چون خشم گیرد

السلطان تسلط الشيطان اذا نصح

سلطان مسلط شود شیطان چون نگاه دارد

العبد لسیده واحسن عبادة ربه كان

بنده مر خداوندگار خود و نیکو کند عبادت خدای را باشد

له الاجر مرتين اذا تقارب الزمان

اورا ثواب دو باره چون نزدیک شود آخر زمان

اتقى الموت خيار امتي كما يتقي

برگزینند مرگ بهینان امت من چنانک برگزینند

احدكم خيار الرطب من الطبق

یکی از شما بهینان خرماهای تر از طبق

اذا اشتكى المؤمن اخلصه ذلك من الذنوب

چون بیمار شود مؤمن پاک کرداند اورا آن بیماری از گناهها

كما يخلص الكير الخبث من الحديد

چنانک پاک کند کوره آتش چرک را از آهن

اذا اراد الله تعالى انفاذ قضائه

چون خواهد خدای تعالی راندن قضای خود

وقدره سلب ذوي العقول عقولهم

و قدر خود بستاند از خداوندان خردها خردهاشان

حتى ينفذ فيهم قضاؤه وقدره

تا براند در ایشان قضا و قدرش

باب كفى بالسلامة داءً

بسنده است سلامتی دارو

كفى بالموت واعظًا وكفى

بسنده است مرگ پند دهنده وبسنده است

باليقين غنًى وكفى بالعبادة شغلًا

یقین توانگری بسنده باد عبادت مشغولی

كفى بالمرء اثمًا ان يحدّث بكلّ ما سمع

بسنده است بمرد گناه آنکه سخن گوید بهرچه شنیده باشد

كفى بالمرء سعادةً ان يوثق به في امر دينه

بسنده باد مرد را نیک بختی که استوار داشته شود در کار دین

باب ودنياه

ودنیا

رُبّ مبلّغ اوعى من سامع وربّ

بسا رساننده از علما که نگاه دارنده تر از شنونده ای بسا

حامل حكمة الى من هو لها اوعى منه

برداننده حکمتی بدان کس که او آن حکمت دارنده تر بود از او

وربّ حامل فقه الى من هو افقه منه

وای بسا برداننده دانش بنزد کسی که او داناتر از وست

الا ربّ نفس طاعمة ناعمة في الدنيا جائعة

ای بسا نفس خورنده منعم در دنیا گرسنه

عارية يوم القيامة الا رب نفس

و برهنه بود روز قیامت ای بسا نفسا

جائعة عارية في الدنيا طاعمة ناعمة

گرسنه و برهنه در دنیا سیر خورده و در نعمت بود

يوم القيمة الا رب مكرم لنفسه

روز قیامت ای بسا گرامی دارنده تن خود را

وهو لها مهين الا يا رب مهين لنفسه

و او خوار کننده است اورا ای بسا خوار کننده تن خود

وهو لها مكرم الا يا رب شهوة ساعة

و او اورا گرامی کننده است ای بسا آرزوی یک ساعت

اورثت حزنا طويلا رب قائم

که بار آرد اندوه دراز بسا نمازگزار شب

ليس له من قيامه الا السهر ورب

نباشد او را از ایستاده الا بی خوابی یعنی بیدار و ای بسا

صائم ليس له من صيامه الا الجوع

روزه دار نباشد او را از روزه اش مگر گرسنگی

والعطش ورب طاعم شاكر

و تشنگی و ای بسا سیر خورده شکر کننده

اعظم اجرا من صائم صابر

که بسیار تر بود ثواب از روزه دار صبر کننده

باب لولا ان السؤال

اگر نه آنستی که سایلان

اگر بیشمار انستند

يكذبون ما قدس من ردهم لو تعلمون

دروغ گويند نكردند پاك او گناه انكس را كه رد كردى ايشان را

ما اعلم لبكيتم كثيرا ولضحكتم قليلا

اگر ما دانم بسيارى گريستيد وخنديد اندك

لو تعلم البهائم من الموت ما يعلم ابن ادم

اگر مى دانستى چهارپاى از اجل مى ميرد چنانك مى داند فرزند آدم

ما اكلتم سمينا لو نظرتم الى الاجل

هيچ نخورديد فربه اگر بنگريد شما با اجل

ومسيره لابغضتم الامل وغروره

وآمدن اجل دشمن داشتيد اميد را وفريبش او را

لو كان المؤمن في جحر فارة لقيض الله

اگر باشد مومن در سوراخ موشى برگمارد خداى تعالى

له فيه من يؤذيه لو كانت الدنيا

برو در آن سوراخ كسى كه او را رنجاند اگر بودى دنيا

تزن عند الله جناح بعوضة ما سقى

مقدار او باور نزد خداى تعالى چون پر پشه نچشانيد

كافرا منها شربة ماء لو كان

كافر را از آن شربتى آب اگر بودى

لابن آدم واديان من مالٍ لابتغى إليهما

فرزند آدم را دو وادی از مال طلب کند بالای آن

ثالثا ولا يملأ جوف ابن آدم إلا التراب

سیوم را و نکند پر شکم فرزند آدم الا خاک

ويتوب الله على من تاب لو أنكم

و بپذیرد خدای تعالی توبه آنکس که توبه کند اگر شما

تتوكلون على الله حق توكله

توکل کنیدی بر خدای تعالی سزای توکلش

لرزقكم كما يرزق الطير تغدو خماصا

روزی دادی شمارا چنانک روزی میدهد مرغانرا بیرون روند بامدادان گرسنه

وتروح بطانا لو لم تذنبوا لجاء الله

و باز آیند سیر اگر شما گناه نمی کردی خدا غوغا بیاوردی

بقوم يذنبون فيغفر لهم ويدخلهم

گروهی دیگر که گناه کنندی پس بیامرزیدی ایشانرا و درآوردی

الجنة لو لم تذنبوا لخشيت عليكم

در بهشت اگر شما گناه نکردتانی ترسیدم بر شما

ما هو أشد من ذلك العجب العجب

از سخت تر از آن گناه وآن عجب است عجب یعنی خویشتن بینی

باب رويت عن رسول الله

روایت کرده اند از رسول

صلى الله عليه وسلم عن ربه تعالى

صلى الله عليه يعني درود باد بروي وسلم از خداي بزرگوار

ذكر يقول الله تعالى انا عند ظن عبدي

ذكر او كويد خداي تعالى من نزد ظن بنده

بي وانا مع عبدي اذا ذكرني و

من ومن با بنده منم چون ياد كند مرا

جبت محبتي للمتحابين في والمتجالسين

سزا كشت دوستي من آنانرا كه يكديگر را دوست دارند در من وهمنشيني كنند

في والمتباذلين في والمتزاورين في

در من و نيكويي كنند با يكديگر در من وزيارت كنند يكديگر را در من

لا اله الا الله حصني فمن دخله امن

نيست خدا الا خداي عز وجل اين كلمات حصن است هر كه درين حصن آمدي امين شد

عذابي اشتد غضبي على من ظلم

عذاب من سخت كشت خشم من بر آنكه ستم كند

من لا يجد ناصرا غيري يا دنيا مري على

بر كسي كه نيابد يارى دهنده غير از من اي دنيا تلخ شو بر

اوليائي لا تحلوا لهم فتفتنيهم يا دنيا

دوستان من شيرين مشو ايشانرا كه فتنه افكني در ايشان اي دنيا

اخدمي من خدمني واتعبي يا دنيا من خدمك

خدمت كن آنكه خدمت كند مرا ودر رنج افكن اي دنيا آنكه ترا خدمت كند

مَنْ أَهَانَ لِي وَلِيًّا فَقَدْ بَارَزَنِي بِالْمُحَارَبَةِ

هرکه خوار دارد ولی مرا تحقیق بدرآمده باشد با من بجنگ کردن

وَمَا تَرَدَّدْتُ فِي شَيْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ مَا تَرَدَّدْتُ

ومابی نیازم از تردد در حکم خویش که منم فاعل اختیار وردد نکردم حکم نکردم

فِي قَبْضِ نَفْسِ عَبْدِيَ الْمُؤْمِنِ يَكْرَهُ الْمَوْتَ

در قبض جان بندهٔ مؤمن نخواهد مرگ

وَأَنَا أَكْرَهُ مَسَاءَتَهُ وَلَا بُدَّ لَهُ مِنْهُ

ومرا ومانا خیر اجل او نخواهیم وچاره نیست اورا ازان

مَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدِيَ الْمُؤْمِنُ بِمِثْلِ الزُّهْدِ

نجوید نزدیکی من بندهٔ مؤمن چون زهد

فِي الدُّنْيَا وَلَا تَعَبَّدَ لِي بِمِثْلِ أَدَاءِ

در دنیا ونپرستند مرا بطاعتی چون گزاردند

مَا افْتَرَضْتُهُ عَلَيْهِ يَا مُوسَى إِنَّهُ لَنْ يَتَصَنَّعَ

انچ فریضه کردم بروی ای موسی هیچ طاعتی نیارند مرا

الْمُتَصَنِّعُونَ لِي بِمِثْلِ الزُّهْدِ فِي الدُّنْيَا

طاعت کنندگان مانند زهد در دنیا یعنی ترک دنیا

وَلَنْ يَتَقَرَّبَ إِلَيَّ الْمُتَقَرِّبُونَ بِمِثْلِ الْوَرَعِ

ونجویند نزدیکی بمن نزدیکی جویندگان هیچ مانند پرهیزکاری

عَمَّا حَرَّمْتُ عَلَيْهِمْ وَلَمْ يَتَعَبَّدْ

ازانچ حرام کرده‌ام بریشان ونپرستند

لي المتعبدون بمثل البكاء من خيفتي

مرا پرستندگان چون مانند گریه کردن از ترس من

هذا دين ارتضيته لنفسي ولن يصلحه

این دین را پسندیدم خود را وبصلاح نیارد اورا

الا السخاء وحسن الخلق فاكرموه

مگر سخاوت وخوش خوی گرامی دارید اورا

بهما ما صحبتموه اذا وجهت الى عبد

بدین هر دو تا زنده باشید چون بفرستم بنده

من عبيدي مصيبة في بدنه او ماله او ولده

از بندگان من مصیبتی در تنش یا در مالش یا در فرزندش

ثم استقبل ذلك بصبر جميل استحييت

پس پیش باز شود آن را بصبوری نیکو شرم کرده دارم

منه يوم القيمة ان انصب له ميزانا

از وی روز قیامت که نصب کنم اورا ترازو

او انشر له ديوانا الكبرياء ردائي

یا باز کنم اورا صحیفه بزرگواری ردای من است

والعظمة ازاري فمن نازعني واحدا

و بزرگی ازار من است هر که خصومت کرد با من دیگی از این دو

منهما القيته في النار باب

بیندازم اورا در دوزخ

اللّهمّ انّي اعوذ بك من علمٍ لا ينفع •

ای بار خدایا من پناه آرم بتو از علمی که ندارد سود

وقلبٍ لا يخشع • ودعاءٍ لا يسمع

و دلی که نباشد در و ترس و دعای که نشنود

ونفسٍ لا تشبع • اعوذ بك من شرّ هؤلاء

و نفسی که نشود سیر پناه می آرم بتو از بدی این

الاربع • اللّهمّ انّي اعوذ بك ان اضلّ

چهار چیز ای بار خدا من پناه می گیرم بتو از آنک گمراه شوم

او اضلّ او اذلّ او اذلّ او اظلم او اظلم

یا گمراه کنند یا خوار کردم یا خوار کرده شوند یا ظلم کنم یا بر من ظلم کنند

او اجهل او يجهل عليّ • اللّهمّ انّي

ای بار خدایا من یا نادانی کنم یا نادانی کنند بر من

اسالك تعجيل عافيتك • وصبرًا على

در خواهم از تو شتابانیدن عافیت تو و صبر کردن

بليّتك وخروجًا من الدنيا الى رحمتك

بر بلای تو و بیرون رفتن از دنیا بسوی بهشت و رحمت تو

اللّهمّ خر لي واختر لي • اللّهمّ حسّنت

ای بار خدایا نیکو ساز مرا و بهتر ساز مرا ای بار خدایا نیکو کردی

خلقي فحسّن خلقي • اللّهمّ انّك عفوٌّ

آفرینش من پس نیکو کن خوی من ای بار خدایا تو عفو کننده

تحب العفو فاعف عني • اللهم اغفر لي

دوست داری عفو عفو کن از من گناه ای بار خدایا بیامرز مرا

ما اخطأت وما تعمدت وما اسررت

آنچ خطا کردم وآنچ بقصد کردم وآنچ بنهان کردم

وما اعلنت وما جهلت وما علمت •

آنچ آشکارا کردم آنچ بنادانی کردم وآنچ بدانسته کردم

اللهم آت نفسي تقواها وزكها

ای بار خدایا بده نفس مرا پرهیزکاری وپاکیزه گردان

انت خير من زكاها وانت وليها

که تو نیکوتر از همه پاک کنندگانی وتو دوست اوی

ومولاها • اللهم اني اعوذ بك

وخداوند او ای بار خدایا من پناه میدارم بتو

من شرورهم • وادرأ بك في نحورهم

از بدیهاشان ودفع کنم بعون تو کید ایشان در مکر ایشان

بك احاول وبك اقاتل وبك اصول •

بتو بود نصرت من وبتو بود کشتن دشمنان من وبتو بود حمله من

اللهم واقية كواقية الوليد •

ای بار خدایا نگاه دار مرا چون نگاه داشتن کودک طفل

اللهم اذقت اول قريش نكالا

ای بار خدایا چشانیدی اول قریش را عقوبت

فاذق آخرهم نوالا ۞ اللهم بارك
بچشان آخر ایشان را عطا ای بارخدایا برکت
لامتی فی بکورها الیك انتهت
گرامت را در بامدادان سوی رحمت تو آخر
الامانی یا صاحب العافیة رب تقبل
امیدهاست ای خداوند عافیت ای پروردگارم بپذیر
توبتی واغسل حوبتی واجب دعوتی ۞
توبهٔ من وبشوی گناه من واجابت کن دعای من
اللهم انی اسألك عیشة سویة
ای بارخدایا من در می‌خواهم زیستنی درست دستی

ومیتة نقیة ومردا غیر مخز ولا فاضح ۞
ومرگی پاك وبازگردیدن اندنیا سوی آخرت نه هلاك کننده ونه رسوا کننده

تمت کتاب الشهاب
بعنایت الملك الوهاب
حرره هو اقل الکتاب
ابراهیم بن صوفی اسحق

الله

وعن عبد الله ابن عمر رضي الله عنهما

قال النبي الهاشمي الابطحي صلى الله عليه

وسلم ۝ انظروا الى من هو اسفل منكم ولا تنظروا

الى من هو فوقكم فانه اجدر ان لا تزدروا

نعمة الله عليكم ۝ وقال عليه التحية

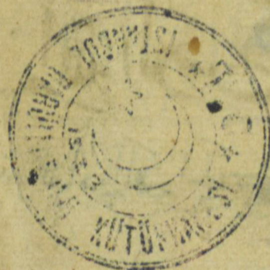
والسلام ۝ ما رزق العبد رزقا اوسع عليه

لا يرد القضاء الا الدعاء ۝ لا يزيد في العمر الا البر ۝

صدق رسول الله وصدق حبيب الله

كتاب شهاب في علم الحديث

استصحبه الحقير بعناية الملك القدير
عثمان بن ابراهيم العاو الجوازي
عفى عنهما العافي بلطفه الوافي
في سنة خمس ومائة والف





شهاب الاخبار في الحكم والامثال والآداب

من مملكات الفقير عثمان كامل
المشتهر بغبوجعلي ححكه زي



